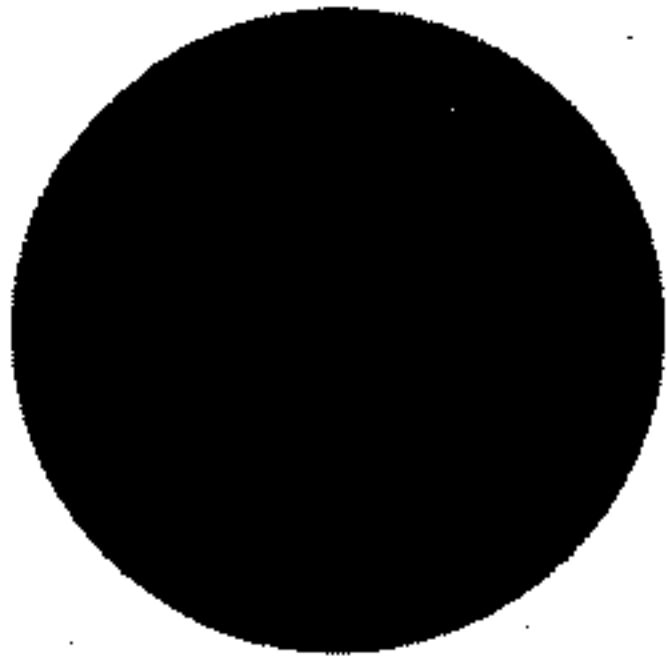




بعثت، غدیر، عاشورا، مہدی

مہمہد رضا حکیمی



برای نوجوانان و جوانان

بعثت . غدیر . عاشورا .
مهدی

حکیمی - محمدرضا



کتاب :	بعثت، غدیر، عاشورا، مهدی
نویسنده :	حکیمی - محمد رضا
ناشر :	دفتر نشر فرهنگ اسلامی
تعداد :	۱۰۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

آنچه می خوانید :

۱۱	بعثت	:	گفتار نخست
۳۱	غدیر	:	گفتار دوم
۴۷	رحلت پیامبر	:	گفتار سوم
۵۹	شهادت در محراب	:	گفتار چهارم
۱۱۱	۱۵ رمضان	:	گفتار پنجم
۱۲۹	عاشورا	:	گفتار ششم
۱۶۳	امام جعفر صادق	:	گفتار هفتم
۱۷۷	نیمه شعبان	:	گفتار هشتم
۱۸۹	عید فطر	:	گفتار نهم
۱۹۷	عید قربان	:	گفتار دهم
۲۰۵	عید غدیر	:	گفتار یازدهم
۲۰۹	جمعه	:	گفتار دوازدهم

بنام خدا

روز نخست ، در دل غار پدید آمد ، و روز دیگر در
دامن صخره‌ها ، و روز سوم در کنار نهر ...
بدینگونه ، پدیده‌های معنوی نیز در دامن طبیعت
پدیدار گشتند ، در کنار صخره‌ها و جاریها ...
طبیعت کتاب آفرینش خداست ، و مردان خدا باین کتاب
آشنایند و بارمزاها و رازهای آن ...

پیامبر در غار حرا ، به پیامبری برانگیخته شد - در دل کوه .
فرشته وحی در آسمان نمودار گردید - در همه آفاق .
علی در کوهستان ، در کنار غدیر ، امام گشت -
بر فراز صخره‌ها .

آن خون که برای بقای دین خدا بر زمین ریخت ، در
ساحل رود بزرگ ریخت - شط فرات .

و چون مهدی بیاید همه زمین را پر از داد کند ، نه تنها
جامعه‌ها و آبادیها را ، همه زمین را ، تا قطره‌ای آب ، از
چشمه‌ساری ، به هدر نرود ، و دانه‌ای از درختی ، به ستم
یا اسراف ، چیده نشود . او همه جا را پر از عدالت و داد
می‌کند - آبادیها و هامونها را ، دشتها و دره‌ها را ، جنگلها

و کوهساران را ، بامدادان و غروبها را . . .

و هنگامی که احکام دین را بیان کردند ، سپیده را نقشی شگرف دادند ، و ظهر را ، و هنگام سرخگونی غروب را ، و عشا را - پس از نماز شام .

شب را با راز اندودی ، برای مناجات و رازگویی هشتند ، و روز را برای جنبش ، و سپیده را برای بیداری .

و چراغ دانش را روشن کردند . و مشعل خرد را تابنده ساختند . آگاهی و شعور را فریضه قرار دادند . حماسه را عزیز داشتند . و شاعران پاک و متعهد را تشویق کردند ، تا با شعر و شعور خویش ، در دل سیاهیها راهی به خاوران بگشایند . و عالمان آگاه و پرهیزگار و زمان شناس رامقامی والا دادند ، تا به چشمه ساران نور هدایت کنندوبه آزادگی . . .

و از این میان خواستند ، تا باغبانان بوستان زندگی ، به پرورش گلهای تازه و لطیف بیشتر پردازند ، و آنها را بدقت پرورند ؛ آبیاری کنند ، باندازه در برابر تابش آفتاب قرار دهند ، و از سموم سوزنده و تندبادهای نابودساز پاس دارند . همیشه پیشوایان بزرگ بشر ، به کودکان و نوجوانان توجه بسیار کرده اند ، و تربیت آنان و آموزش درست دادن به آنان را در درجه اول تکلیف و اهمیت قرار داده اند .

پیشوایان دین اسلام نیز ، در این باره ، بیش از همه ، تأکید کرده اند ، و تربیت و آگاهی دادن به کودکان و نوجوانان را ، از مهمترین وظایف شمرده اند . این وظیفه ، نخست متوجه پدران و مادران است و سپس مربیان و آموزگاران و معلمان . اما عالمان دینی و نویسندگان و ناشران مذهبی در این باره مسئولیتی سنگین به عهده دارند . مساجد و مجامع و محافل و مناظر مذهبی نیز ، در باره تنظیم برنامه هایی خاص و مناسب کودکان و نوجوانان ، بسختی مسئولند .

ادبیات دینی کودکان و نوجوانان ، اکنون ، بسی ضعیف است . در این باره کمتر کاری شده است ، و کمتر کسانی در پی

تحصیلاتی که برای این رشته لازم است رفته اند و اعزام گشته اند. ما در برابر هر مسئله، دچار اشکالات چندی هستیم، یکی اینکه دیر متوجه موضوع و اهمیت آن می شویم. دیگر اینکه به تخصص و داشتن اطلاعات کافی و تحصیلات لازم، در باره هر رشته و فن، عقیده نداریم و از نقش آن آگاه نیستیم. این است که آن دسته از ما که نسبت به امری احساس تکلیف می کنند - بگذریم از کسان بسیاری که بحق مسئولند و بار مسئولیتی سنگین بردوش دارند، لیکن ابدان نسبت به تکالیف خویش حساسیتی ندارند - خودرو و دیمی دست به کار می شوند. کتاب نویسی، مقاله نویسی، داستان نویسی و جزوه نویسی برای کودک و نوجوان، کاری است فنی و نیازمند به تخصص، همیگونه سرودن شعر مذهبی، نوشتن نمایشنامه مذهبی، فیلمنامه مذهبی، سرمقاله مذهبی، و بیرون آوردن مجله برای کودک و نوجوان. و داخل در همین مقوله است طرح روی جلد و طرحها و تصویرهای داخل کتاب.

متأسفانه در نشریاتی که به نام مذهب، برای کودکان و نوجوانان، انتشار می یابد، اصول فن رعایت نمی گردد، از متخصصان این امور استفاده نمی شود، و کسانی برای تحصیل و تخصص در این مسائل اعزام نمی گردند. حتی نشریات مذهبی کودکان و نوجوانان ما، تا حد نشریات مذهبی کودکان و نوجوانان کشورهای عربی، از جمله مصر، ارتقا نیافته است.

به صرف اینکه کسانی اهل فضل و اطلاعات دینی باشند، نویسندۀ ادبیات کودک و نوجوان نمی شوند. و به صرف اینکه کسانی با بوم و قلم نقاشی و آب رنگ آشنا باشند، طراح نمی گردند. و به صرف اینکه متدینانی فاضل این نیاز را احساس کنند، روانشناس کودک و نوجوان و آگاه از مسائل کار نمی شوند. خلوص نیت هم جای فن و تکنیک را نمی گیرد. باید به این مسائل - هرچه زودتر و هرچه جدی تر - توجه کرد. باید مقداری از هزینه های مذهبی را از دست تباهی

در آورد ، و در راه اعزام و تربیت متخصصان ادبیات کودک و نوجوان ، در رشته‌ها و زمینه‌های گوناگون - که برخی از آنها یاد شد - به مصرف رسانید .

*

به هر حال ، من در خویشتن توانایی چیز نویسی برای کودکان و نوجوانان را سراغ ندارم ، و در این رشته تحصیل نکرده‌ام . با این وصف ، چند سال پیش ، یکی از دوستان از من خواست که سه چهار مقاله کوتاه مذهبی بنویسم تا در یکی از مجلات مربوط به نوجوانان و جوانان درج شود . به نوعی احساس تکلیف ، قبول کردم ، بر این اساس که ویراستاری آنها را بخواند و ویرایش (ادیت) کند . چنین شد و آن دوست ویراستار نیز سخت آن سه چهار نوشته کوتاه را ویراست . گفتم که من در نوشتن مقاله و کتاب برای کودکان و نوجوانان توانایی ندارم .

در اینجا می‌خواهم - با استفاده از فرصت - مطلبی را به عرض برسانم ، و بنویسندگان آثار دینی ، بویژه نویسندگان جوان ، در میان طلاب علوم دینی یادانشجویان درد دل کنم . من خوشحال می‌شوم هنگامی که می‌بینم ، در میان جوانان ، رغبت به نشر فرهنگ و آگاهی رونق یافته است و همه می‌کوشند تا اطلاعات و آگاهیهای خود را ثبت کنند و نشر دهند . یکی از عوامل غنی شدن فرهنگ جامعه و امت همین است . اما کار را باید با اصول کرد . باید به اندازه کافی از مسائل مذهب ، و رابطه این مسائل با جهان بینی (ایدئولوژی) مذهبی ، و مسائل زمان ، و موضوعی که می‌خواهند در آن باره بنویسند ، آگاه باشند . و جوانب فنی کار را درست بدانند و به کار گیرند . تا چنین نشود که هر چه بر حجم نشریات مذهبی افزوده می‌شود ، از عمق و اصالت آن کاسته گردد .

*

باری ، من بر آن سه چهارمقاله - که در همانجا چاپ شد - مطالبی افزودم و با چند مقاله دیگر گرد آوردم ، و به این صورت که ملاحظه می کنید ، در دسترس قرار دادم ، به این امید که برای نوجوانان و جوانان سودمند باشد ، آنان بیسندند و بخوانند .

*

اما نام کتاب ، نخست دو نام را در نظر گرفته بودم : « بعثت ، غدیر ، عاشورا » و « غدیر ، عاشورا ، مهدی » - برای دو جلد کتاب - که می خواستم درباره تاریخ تعلیلی زندگانی ائمه طاهرین و فلسفه سیاسی و اجتماعی تشیع بنویسم ، و جنبشهای انسانی و فداکاریهای عمیق شیعه را در راه برقرار ساختن عدالت کلی و فرهنگ قرآنی ، شرح دهم ، و نقش عقیده درست را در هدایت اجتماعی باز نمایم . برخی از مطالب موضوعات یاد شده را هم آماده کرده بودم ، لیکن به تکمیل و تنظیم آنها موفق نشدم . از این رو این دو عنوان را یکی کردم ، و این مجموعه را به نام « بعثت ، غدیر ، عاشورا ، مهدی » گرد آوردم .

امید است که نوجوانان و جوانان - از جمله - با خواندن این رساله ، به خواندن کتابهای آگاهی دهنده رغبت کنند ، و بیشتر کتابدوست و کتابخوان شوند ، و بیشتر کتاب بخوانند ، و کتاب را انتخاب کنند ، و در خواندن هر کتاب دقت کنند ، هم در کتاب نوشته ، و هم در کتاب آفرینش ، و هم در کتاب وجود خویش .

شنبه ، بیست و یکم ماه رجب
هزار و سیصد و نود و هفت
هجری قمری ، تیرماه ۱۳۵۶

تصحیح اغلاط

صفحه	سطر	غلط	درست
۹۰	۸	یک کیلو	سه کیلو
۱۹۲	۶	باید	اگر
۱۹۲	۷	وباید	باید

گفتار نخست

بعثت

فرشته وحی نزد من آمد ،

گفت :

بخوان !

گفتم :

خواندن نمی دانم .

مرا سخت بفشرد ، سپس رها

کرد و

گفت :

بخوان !

گفتم چه بخوانم ؟

گفت :

بخوان : « اقرأ باسم ربك

الذی خلق ... »

بخوان به نام پروردگار تو که

آفرید .

خواندم . او مرا وا گذاشت .

گویا در دل من کتابی نوشته
شده بود .

از غار بیرون آمدم . چون به
میان کوه رسیدم ، آوایی از
آسمان شنیدم که ،
می گفت :

ای محمد تو فرستاده خدایی ،
و من جبرئیل .

سربه آسمان کردم ، فرشته را
در صورت مردی دیدم که دوگام
خود را در افق آسمان نهاده
است ، و

می گوید :

ای محمد ! تو فرستاده خدایی ،
و من جبرئیل . ایستادم و به او
نگاه می کردم ، نه پیش می رفتم
و نه پس . چون روی خود را از
او بر می گرفتم و در آفاق آسمان
می نگریستم ، همه جا او را
می دیدم

سرزمین خشك عربستان^۱، در سر راه آسیا و اروپا جای داشت. کالاهای هندوستان و چین را، از راه عربستان، با کشتی به مصر و غرب می بردند. در اروپای قدیم، کالاهای هند (سنگهای قیمتی، انواع عطر، حیوانات کمیاب) را چون از راه عربستان می آوردند، از خود عربستان می دانستند. نواحی جنوبی عربستان نیز کالاهایی داشت، مانند صمغ های معطر، مُر و کُنْدَر، که در اروپا برای سوزاندن در معابد مصرف بسیار داشت.

در روزگاران بعثت - که تاریخ آن ذکر خواهد شد -

۱. عربستان یا جزيرة العرب، شبه جزیره ای است بزرگ، در جنوب غربی آسیا. شکل آن به تقریب چهارگوشه است و بیش از $3/000/000$ کیلومتر مربع وسعت دارد، در حدود دوبرابر مساحت ایران (1648000 کیلومتر مربع). این شبه جزیره، از شرق به خلیج فارس و دریای عمان محدود است، و از غرب به دریای سرخ (بحر احمر)، و از شمال به کشورهای عراق و فلسطین و اردن هاشمی، و از جنوب به دریای عمان.

تنها يك ششم مردم عربستان شهر نشین بودند و دیگران چادر نشین و بیابانگرد . کار گروهی از آنان کشتار بود و غارت و همدمشان شتر و شمشیر . یکی از شاعران جاهلیت^۱ می گوید :

کار ما غارتگری است و هجوم به همسایه ، و گاه اگر
جز برادر خود کسی نیابیم او را غارت می کنیم .

اعراب بدوی ، به استقلال فردی و خود سرانه زندگی کردن علاقه بسیار داشتند . از این رو زندگی پرمشقت بادیه را بر هر چیز دیگر ترجیح می دادند . شجاع و مهمان نواز بودند ، اما بی پروا در غارت و چپاول . عده ای از اعراب شهر نشین ، به بازرگانی سرگرم بودند و عده ای به پرورش احشام و کسب درآمد صحرائی . اعراب بیابانگرد بیشتر به غارت و دزدی روزگار می گذرانیدند .

هر قبیله واحدی مستقل بود و قبیله های دیگر را بیگانه می شمرد . آدمکشی در میان آنان — چه شهری و چه

۱ . دوره پیش از اسلام را دوره و عصر جاهلیت می گویند ، زیرا مردمان آن دوره ، از دینی صحیح و فرهنگی درست و اخلاقی والا برخوردار نبودند .

بدوی - امری عادی و فراوان بود . وقتی شَنْفَری (شاعری که به روزگار جاهلیت می زیست) مورد اهانت قرار گرفت ، نود و نه نفر را کشت . بَسُوس - از زنان دوره جاهلیت - ماده شتری داشت که نام آن را «سراب» گذاشته بود . روزی این ماده شتر به زمینهای کلیب رفت و تخم پرند های را که در آن زمین لانه کرده بود شکست . کلیب تیری به پستان ماده شتر بسوس زد . جَسَّاس ، خواهرزاده بسوس ، به دفاع برخاست و مرد را کشت . همین امر ساده باعث شد که میان دو قبیله «بکر» و «تغلب» چهل سال آتش جنگ افروخته بماند .

دین این قبایل بت پرستی بود . بتهایی به شکل انسان ، حیوان و درخت (لات ، عَزّی ، هُبَل ، بَعْل و ...) می ساختند و می پرستیدند . گاه غار و چاه آب را نیز پرستش می کردند . نه فقط بی هیچ قید و شرطی ، زنان بسیار می گرفتند ، بلکه زن در میان آنان به صورت کالا خرید و فروش می شد . دختر را ننگ می دانستند و زنده به گور می کردند .

شعر و شاعری در میان عرب رواج بسیار داشت و شاعران بسیاری داشتند . لیکن شعرشان از مفاهیم با ارزش چندان برخوردار نبود مگر شمار اندکی از شاعرانی که دارای اندیشه

و تفکر بلند بودند . بخش عمده ای از اشعار عرب در تهنیت به جنگ بود یا افتخار به کشتارها و غارتها .

منابع درآمد و اقتصاد این قبایل - بجز درآمدهای صحرائی - روابط بازرگانی محدودی بود که با برخی از کشورهای همسایه داشتند ، و گاه از طریق یمن با خاور دور . در این میان خانه کعبه ، مهمترین وسیلهٔ امرار معاش گروهی از قبیلهٔ قریش بود . این خانه مورد احترام همهٔ قبایل بود ، هم به علت سابقهٔ آن و هم اینکه در آن ۳۰۰ یا ۳۶۰ بت جای داشت - هر یکی از آن قبایله ای و گروهی .

این بود خلاصه ای از وضع فرهنگ و اخلاق و اقتصاد و زندگی قومی که در زادگاه بعثت می زیستند . و چنین نبود که دیگر کشورهای آنروز جهان ، وضعی بسیار بهتر داشته باشند ، بلکه کشورهای شناخته شدهٔ آنروز جهان نیز دچار انواع دیگری از نابسامانیها و مشکلات بودند . از جمله در ایران ، مذاهب و ادیان مختلف وجود داشت ، مردم دچار اختلاف و پریشانی بودند ، و زیر فشار به سر می آوردند . حکام آنان را بیدریغ می کشتند . حرمسراهای عریض و طویل ، بسا تعداد بسیاری زن - گاه تا سه هزار - فراهم می ساختند .

میان مسیحیان و زردشتیان کشتارهای فجیع رخ می داد .
 موبدان - روحانیان زردشتی - بردوش مردم سوار بودند و
 همدست با طبقه حاکم ، تحصیل انحصاری بود و هرکسی حق
 نداشت درس بخواند و علم بیاموزد . امتیازات پوچ طبقاتی
 بسختی رعایت می شد . و از همه پرفشارتر ، همین تبعیضاتی
 بود که بر پایه تقسیم بندی جامعه از نظر فامیل و خاندان
 قرار داشت . اینچنین بود روزگار . . .

در روم ، فرانسه ، اسپانیا ، بریتانیا ، مصر ، هند ، ژاپن ،
 چین و . . . نیز مشکلات و مسائل بسیاری برای انسانها
 مطرح بود ، که شرح آنها در کتابهای تاریخ آن دوران جهان
 آمده است . بر همه این مشکلات ، بار مشکلات فکری نیز
 سنگینی می کرد و اختلافهای عقیده ای - چنانکه یاد شد -
 بشدت تأثیر بدخود را نشان می داد . یهودیت ، مسیحیت ،
 بوداییگری ، زردشتیگری و دیگر آیینهای آنروزگاران و مذاهب
 متحجر ، بار سنگینی بر زندگی بشر محسوب می گردید .

در چنین روزگاری ، که بشریت دچار سهمگین ترین
 بحرانها بود ، وزندگی به صورت جهنمی درآمده بود ازستم ،
 اختلاف ، قتل ، غارت ، تجاوز ، حق کشی ، بی ایمانی و
 سخیف اندیشی ، و جهان چون زورقی بی بادبان بر سر

امواج خطرناك اقیانوس توفانی تاریخ ، از سوی به سوی می افتاد ، و اگر از گردابی برون می آمد ، به گردابی دیگر فرو می رفت ، مردی در دل کوههای مکه خدا را عبادت می کرد و به سرنوشت تاریخ ، انسانیت و ارزشهای والا می اندیشید .

محمد ص . به آستانهٔ چهل سالگی پا نهاده بود . در این چهل سال ، زندگی را از هر نظر آزموده بود : یتیم ، شبان ، بازرگان جوان ، سیاح ، عابد ، اندیشمند صحرا و داور قوم و امین . او که چهل سال از عمر خویش را در زمان جاهلیت و در میان قبایلی متجاوز و بی فرهنگ گذرانیده بود و «امین» لقب یافته بود ، اکنون خویشان را در آستانهٔ مسئولیتی شگرف می دید .

در اوقات نزدیک بعثت ، بیشتر اوقات از شهر و جنجال دور می شد . هر سال يك ماه در کوه «حرا» به عبادت می پرداخت . در آن ماه هر مستمندی نزد او می رفت او را طعام می داد . و چون یکماه سپری می شد ، پیش از اینکه به خانهٔ خود بازگردد به کعبه می رفت و طواف می کرد . چون سال بعثت رسید ، محمد ص به کوه حرا رفت . به هنگام

مبعث، جبرئیل نزد او آمد • محمد ص می گوید :

من خفته بودم • جبرئیل نزد من آمد ، گفت : بخوان
گفتم : خواندن نمی دانم • مرا سخت بفشرد ، سپس
رها کرد و گفت : بخوان • گفتم چه بخوانم ؟ گفت :
بخوان : « اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ » • بخوان
به نام پروردگارت که آفرید • پس خواندم • او مرا
وا گذاشت • گویا در دل من کتابی نوشته شده بود •
از غار بیرون آمدم • چون به وسط کوه رسیدم ، آوازی
از آسمان شنیدم که می گفت : ای محمد تو رسول
خدایی و من جبرئیل • سر به آسمان کردم ، جبرئیل
را در صورت مردی دیدم ، که دو گام خود در افق
آسمان نهاده است و می گوید : ای محمد تو رسول
خدایی و من جبرئیل • پس ایستادم و اورا می نگریستم •
نه پیش می رفتم و نه پس • چون روی خود را از او
بر می گرفتم و در آفاق آسمان می نگریستم ، در هیچ
طرفی نگاه نمی کردم ، جز آنکه او را همچنان
می دیدم ••••

بدینگونه پیامبر اکرم ص ، از سوی خداوند ، —

پیامبری مبعوث گشت و به سوی اجتماعات فرستاده شد ، تا بزرگترین تحول فکری و عملی را در زندگی و تاریخ انسان پدید آورد .

ولادت پیامبر اکرم در عام الفیل بود ، و بعثت او در روز ۲۷ ماه رجب سال چهارم از عام الفیل ، در سن چهل سالگی .

عام الفیل، یعنی سال فیل ، و این آن سالی بود که ابرهه - پادشاه مسیحی و حَبَشِيُّ الاصل عربستان جنوبی - به قصد ویران کردن خانه کعبه لشکر کشی کرد و موفق نشد . در لشکر او چند فیل بود . از این رو اعراب آن سال را «عام الفیل» نامیدند . تاریخ ولادت پیامبر مطابق است با سال ۵۷۰ میلادی و تاریخ بعثت با سال ۶۱۰ .

هنگامی که پیامبر اکرم ص ، از کوه حرا بازگشت و پیامبری خود را اعلام کرد ، نخست حضرت خدیجه - همسر پیامبر - و علی بن ابیطالب - پسر عموی او - دعوت او را پذیرفتند و به اسلام گرویدند . تا سه سال دعوت پیامبر آشکارا نبود . سپس دعوت آشکارا آغاز شد . پیامبر با شعار

«قُولُوا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»

بگوئید : لا اله الا الله (خدایی نیست جز خدای
یگانه) تا رستگار شوید !

مردم را به توحید فراخواند و به یکتاپرستی دعوت نمود ، و مذاهب
گوناگون و جوراجور را منسوخ و باطل شده اعلام کرد . و با
تعلیم و آموزش اصل

« إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ » -

گرامی ترین و عزیزترین شما در نزد خداوند
پرهیزگارترین شماست .

از میان مردم آن روز ، انسانهایی آزاده و پاک و بزرگ و
قهرمان تربیت کرد . و قومی پراکنده و کینه توز و بی ایمان را
به مردان و زنانی فداکار و مؤمنانی با اخلاص و مجاهد بدل
ساخت .

دین اسلام رو به گسترش نهاد و مردمان دسته دسته
بدان می گرویدند . بهره کشان آنروز عرب حس کردند که
گسترش دین اسلام - دینی که مردم را به حریت و آزادگی و
تقوی و شکستن بندها - فرا می خواند ، از هر لحاظ به
زیان آنها خواهد بود . از این رو به اقدامهای سخت علیه
پیامبر دست زدند و به شکنجه دادن مؤمنان - یعنی پیروان و

یاران پیامبر (مانند یاسر، سُمیه، عمار، خباب، صهیب، بلال و ۰۰۰) پرداختند.

سرانجام که پایداری مسلمانان را دیدند، به روی آنان شمشیر کشیدند و جنگهای «بدر» و «أُحُد» و «احزاب» و «خندق» و ۰۰۰ را پیش آوردند. پیامبر که رهبری همه - جانبه بود و دینش تنها جنبه موعظه و اخلاق فردی نداشت، و با سستی و قبول تجاوز مخالف بود، و نمی توانست قبول کند جماعتی به جرم اینکه مسلمان شده اند و خدای یکتا را می پرستند طعمه شمشیر دیگران شوند، به مسلمانان رشید فرمان دفاع داد. از اینجا بود که حرکتهای نظامی اسلامی دوران حیات پیامبر - که جنبه احقاق حق و دفاع داشت - آغاز شد.

پیامبر ص، بدینسان، به نشر ایمان و ساختن انسان مشغول گشت. انسانهای مؤمن ساخته شده به دست او نیز برای ساختن جامعه صحیح و نشر اسلام به این سو و آن سو به پا خاستند. پیامبر اکرم در این راه مرارتهای بسیار دید. به طوری که خود می فرمود:

هیچ پیامبری به اندازه من آزار ندید و رنج نکشید .
 یهودیان مدینه خاکستر بر سرش می ریختند . جوانان
 طایف سنگبارانش می کردند . و او با تبسم و کشاده رویی از
 آنان می گذشت . همان یهودی که بر سرش خاکستر ریخته
 بود ، چون بیمار می شد از حالش جستجو می کرد . به
 دیدنش می رفت ، و برای آن جوانان که به او سنگ می زدند
 دعا می کرد .

در همان هنگام که اساس بزرگترین امپراتوریهای جهان
 را به لرزه درآورده بود ، روی زمین می نشست ، و سنگ بر
 شکم می بست تا گرسنگی را حس نکند و بتواند مانند یسک
 سرباز ، در جبهه دفاعی اسلام ، بیکار کند .

پیامبر اکرم «ص» ، مساوات را اعلام کرد . و با برقرار کردن
 محدودیتهای عملی ، اساس بردگی را متزلزل ساخت . زنان
 را ارزش بخشید و شخصیت اجتماعی و حقوقی داد و از بیعتی
 و دریدگی و تن نمایی بر حذر داشت . امتیازات طبقاتی را
 برانداخت و فقیرترین مردم مدینه ، بلکه آنان را که به اصطلاح
 برده بودند ، با بزرگترین شخصیتهای آنروز حجاز در یک
 صف نشانید . و آموختن دانش را بر همه کس واجب کرد .

دین اسلام در زمان حیات پیامبر اکرم ص ، تقریباً در تمام عربستان انتشار یافت . سپس مسلمانان مؤمن و مجاهد ، این دین را ، به دیگر جاهای جهان و دیگر کشورها ، از جمله ایران آوردند . ما ایرانیان به برکت آن مجاهدان و سربازان خدا ، دین اسلام را شناختیم و مسلمان گشتیم و با کتاب خدا (قرآن) آشنا شدیم .

قرآن کریم

قرآن تنها کتاب آسمانی است که در دست بشر است و در آن دستی برده نشده و تغییری نکرده است و کلام غیر خدا در آن راه نیافته است . قرآن همواره انسان را به نیکی و عدل و اخلاص و پشتکار و اندیشه و تأمل و رأفت و سربلندی و آزادگی و علم طلبی فرا می خواند .

قرآن ، نخست ، به آزمایش و تجربه دعوت می کند ، هم آزمایش طبیعی ، در همه چیز جهان : آب ، آفتاب ، شب ، ستارگان ، ماه ، دریا ، هامون ، کوه ، گیاه ، درخت ، شکوفه ، شتر ، عنکبوت ، پشه ، مورچه ، زنبور عسل ، بوزینه ، پرندگان ، ابر ، باران ، آتشگیره ، نطفه ، جنین ، ترکیب

مواد جهان ، توسعه دایمی کهکشانشانها ، مرک ، زندگی

زندگی پس از مرک و . . .

و هم تجربه تاریخی ، در سرگذشت و چگونگی زندگیهای پیشینیان : سرگذشت گذشتگان و اتمهای پیشین و افرادی که نقشی مثبت یا منفی ، خوب یا بد ، در تاریخ و زندگی داشته اند . سرگذشت ایشان را تا آنجا که معقول است و اذهان با آنها آشناست نقل می کند ، آنگاه از این اعمال و سرگذشتها تابلوهایی زیبا و مؤثر و تکان دهنده رسم می کند و فریاد می زند :

این داستانها برای مردم با خرد و عاقل مایه پند و

عبرت است .

این کتاب آسمانی ، به این اندازه بس نمی کند و در همین مرحله نمی ایستد ، بلکه پس از این ، انسان را به اندیشه و تأمل و رازوری و دریافت درونی و تعقل و بصیرت (بینایی باطنی ، بینایی چشم دل) نیز فرا می خواند . تا انسان بجز چشم سر ، چشم دل خود را نیز بگشاید و هفه چیز را ببیند . در قرآن بیش از صد جا ، از اهمیت و نتیجه تعقل و اندیشیدن و فکر کردن سخن رفته است .

قرآن می خواهد که مردم عناصر اصلی فکر را از تجربه جهان و کاینات حسی بردارند ، اما در این مرحله - که خالی از روحانیت و بُعد متعالی است و در واقع ، ناقص است - درنگ نکنند ، و به بُعد دیگر هستی ، یعنی جهان فرا ترازجس و قوای بسیار محدود حس ، نیز روی آورند و آن را بشناسند و باور دارند .

آری ، دین محمد ص ، تنها دین چند بُعدی جهان است . از پروردگان این دین یکی ابوذری است ، يك صحرا گرد نیمه وحشی ، که اسلام او را ابوذر ساخته است ، و یکی علی ، کودک هشت - ساله ای که در خانه محمد ، علی شده است . جامعه محمد نیز يك جامعه چند بُعدی است . مدینه را با شهرهای بنام تاریخ بسنجید ، تا ابعاد آن پدیدار گردد : آتن ، اسپارت ، اسکندریه ، رم ، هلیوپولیس و بنارس . اینها همه شهرهایی هستند با يك دروازه . اما یثرب ، مدینه محمد ، شهری است با چند دروازه . از یکی ، مردانی بیرون می آیند که گویی جز به قتال نمی اندیشند ، و از دروازه دیگر

چهره هایی آرام ، با دل مهربان که پرتو عشق بسه
 خدا و به مردم از آن ساطع است ، و با پیشانیهایی
 که از ایمان و یقین موج می زند ، یاران محمد ،
 مردانی بودند که سازندگان بزرگترین حادثه تاریخ
 بشرند و ویران کنندگان بزرگترین امپراطوریهای نظامی
 عالم ، اینان راد رصحنه جنگها از سربازان رومی و پارتی
 نمی توان باز شناخت و بر روی صُفّه ، از راهبان هندی و
 یاران بودا و مسیح ، آری ، انسانی را که اسلام می سازد ،
 پارسای شب است و شیر روز ، و مذهبش ، مذهب کتاب
 است و ترازو و آهن . . .

این بود گزارشی کوتاه ، از بعثت پیامبر ، بعثتی که چنین
 تحولی به وجود آورد و دین و تمدنی عظیم را پی افکند ، که تا
 هم امروز در جهان باقی است و گسترنده ، و چنین خواهد
 بود ، این است که جامعه شناسان و مورخان ، از همه جای
 جهان ، همواره در باره عظمت آن سخن گفته اند ، از جمله ،
 « آلبرماله »^۱ ، مورخ معروف فرانسوی ، می گوید :

پس از ظهور اسلام ، مرتدان ملت پرست شرق ، بسه
 روی مسلمانان آغوش گشودند ، و در زیر سایه

قرآن سعادت‌مند شدند^۱

۱ در نوشتن این مقاله، از کتاب «محمد خاتم پیغمبران»، جلد اول، مقاله‌های «جهان در عصر بعثت»، «از ولادت تا بعثت»، «از هجرت تا وفات» و «سیمای محمد» استفاده و نقل کرده‌ام.

گفتار دوم

غدیر

در میان راه مکه و مدینه، محلی است بنام «جُحْفَه»^۱ در
این محل، «غدیرِ خُم»^۱ جای دارد. چون این آبگیر به شکل
خُمِ رنگرزان بوده است و برخی قبایل صحرائی گاه در آن
جامه های رنگ کرده خویش را می شسته اند، آن را «غدیرِ خُم»
نامیده اند.

پیامبر اکرم (ص) در سال دهم هجری، از مدینه به
قصد انجام دادن اعمال حج به مکه سفر کرد. سفر پیامبر
پیشتر به اطلاع مسلمانان نواحی مختلف رسیده بود. از این رو
جماعتها و گروههای بسیاری برای اینکه اعمال حج را در حضور
پیامبر انجام دهند و آداب و مناسک حج را از خود پیامبر
بیاموزند به مکه آمدند و همراه پیامبر حج گزار شدند. پس از

۱. غدیر، یعنی: آبگیر، گودال در بیابان که آب باران در آن گرد آید.

پایان اعمال حج و سخنرانیهای چندی که پیامبر ص در مکه ایراد کرد ، عازم بازگشت به مدینه شدند . اکنون نیز جماعت‌های بسیاری با پیامبر بودند . آمدند تا به صحراى کوهستانی جُحْفَه رسیدند — در کنار غدیر خم .

در این محل، جبرئیل — فرشته وحی — بر پیامبر نازل شد و این آیه را بر او فرو خواند :

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ، وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ .
— ای فرستاده خدا ، دستوری که خدا برای تو فرستاده است ، به مردم برسان . اگر نه ، تبلیغ رسالت نکرده ای ! خدا تو را از شر مردم نگاه خواهد داشت .

با توجه به اینکه آن ایام ، ماههای آخر عمر پیامبر بود — زیرا پیامبر در حدود ۷۰ روز پس از واقعه غدیر رحلت کرد — و پیامبر اکرم همه احکام الهی را تبلیغ کرده بود ، معلوم است که این آیه مربوط به مسئله جانشینی است . این بود که پیامبر در آنجا درنگ کرد . پس از اداى نماز ظهر ، دستور داد منبری از جهاز (پالان) شتران ساختند . و فرمود تا

همه آن جمعیت انبوه گرد آمدند . مورخان اهل سنت نوشته اند ، در آن روز ۱۲۰۰۰۰ تن در پای آن منبر حضور داشتند .

پیامبر، در میان آن جمعیت انبوه و بزرگ ، بر آن منبر بالا رفت و در باره نزدیک شدن مرگ خود — که پیشتر نیز در مکه بدان اشاره کرده بود — سخن گفت . آنگاه وحی و دستور خداوند را در باره تعیین جانشین ذکر فرمود . و باز به مردم یاد آوری کرد که او پیامبر خدا بوده است و احکام خدا همه را ابلاغ کرده است ، و اکنون می خواهد آخرین مسئله مهم دینی را بگوید .

در چنین حالی ، علی بن ابیطالب را پیش خود خواند . نخست او را در کنار خود نگاه داشت . سپس دست او را گرفت و بلند کرد ، به طوری که — چنانکه مورخان نوشته اند — سپیدی زیر بغل هردو دیده شد . در چنین شرایطی ، از روی آن منبر ، با حضور آن جمعیت ، و با آن وضعیت حساس — که در وسط راه و در میان دشت و سنگ و کوه ، کاروانها را متوقف ساخته بود — پس از خواندن آیاتی از قرآن و ذکر سخنانی مربوط به رسالت و جانشینی و نزدیک شدن مرگ خویش با صدای بلند فرمود :

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ

— هرکسی که من تا کنون مولا و پیشوا و سرپرست او بودم،

سپس این علی مولا و سرپرست و پیشوای اوست .

آنگاه دعا کرد در حق آنان که علی را یاری کنند و نفرین

فرمود آنان را که او را ترك گویند و بی یاور گذارند .

پس از اینکه مراسم تعیین علی بن ابیطالب برای جانشینی

و خلافت، به وسیله پیامبر اکرم ص پایان یافت، و دین

اسلام از این نظر نیز کامل شد، و وضعیت رهبری امت پس از

پیامبر روشن گشت، این آیه از جانب خدا، فرود آمد :

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ

لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا

— امروز دینتان را برایتان کامل کردم و نعمت (نعمت

مجنوی و هدایت) را بر شما تمام ساختم و همیمن

اسلام را دین شما قرار دادم و برگزیدم .

در اینجا مردمان آمدند و با علی ع بیعت کردند و او

را مولای خویش خواندند . یعنی دست او را فشردند و مقام او را پذیرفتند . با اینهمه ، پیامبر اکرم ، برای اینکه مقام او را در میان مسلمانان کاملاً روشن کند فرمود :

او را امیرالمؤمنین بنامید .

برخی از مورخان نوشته اند که پیامبر ، سه شبانروز ، در سرزمین غدیر بماند ، تا همه بتوانند با علی بیعت کنند .

*

این بود خلاصه ای از واقعه غدیر ، واقعه ای که از مسلماترین مسائل تاریخ اسلام است . صدها دانشمند از آن یاد کرده اند ، مانند ابوریحان بیرونی و خواجه نصیرالدین طوسی . فیلسوف معروف قارابی نیز ، بر همین اساس به تحلیل فلسفه « امامت » پرداخته است . ابن سینا نیز به موضوع نصوص (حدیث صریح غدیر) در کتاب « شفا » اهمیت داده است و آن را بهترین راه برای تعیین جانشین دانسته است ، همینطور بسیاری دیگر از علمای بزرگ شیعه . گذشته از عالمان بزرگ شیعه — که همه مؤثقتند و حجت — دهها و دهها دانشمند و محدث و مورخ و مفسر از اهل سنت نیز این حدیث و واقعه را نقل کرده اند ، مانند طبری و ابن اثیر و احمد

حنبل و ...

و در این عصر، یکی از دانشمندان بزرگ ما، روحانی گرانقدر، حضرت علامه امینی، در کتاب عظیمی که به نام «الغدیر» نوشت، این حقیقت را بیش از پیش روشن کرد، و برای «واقعه غدیر» بیش از ۳۶۰ سند از کتابهای معتبر عالمان سنت گرد آورد. تا کنون ۱۱ جلد از این کتاب بزرگ به چاپ رسیده است و فقط خلاصه ای از جلد نخستین آن، به نام «حساسترین فراز تاریخ»، ترجمه درستی شده و به چاپ رسیده است.

در اینجا باید یادآوری کنیم که سخنان پیامبر اکرم ص در باره حضرت علی ع و امامت و خلافت او و اینکه جانشین پیامبر فقط و فقط اوست، منحصر به حدیث و واقعه غدیر نیست بلکه سخنان پیامبر در این باره بسیار است. از این جمله است واقعه سال سوم بعثت، که خلاصه ای از آن را می آوریم.

پیامبر اکرم تا سه سال پس از مبعوث شدن به پیامبری، دعوت خویش را علنی و عمومی نمی ساخت و مردمان را آشکارا و یکباره به اسلام فرا نمی خواند. در سال سوم بعثت مأمور

شد که عشیره خویش را ، آشکارا ، به دین اسلام بخواند . در این هنگام ، علی را مامور کرد تا چهل تن از سران و افراد قبیله قریش را به مهمانی دعوت کند . در این محفل ، پیامبر اکرم ، پس از ابلاغ رسالت خویش از جانب خدا ، فرمود :

اکنون کیست که مرا در این کار یاری کند و در تبلیغ رسالت به من کمک رساند ، تا پس از من خلیفه و جانشین من باشد ؟

هیچ کس پاسخ نداد ، جز علی که به پا خاست و گفت :

من یاریت می کنم .

پیامبر اکرم ، سؤال و درخواست همکاری خویش را سه بار تکرار کرد و در هر سه بار کسی پاسخ موافق نداد مگر علی . اینجا بود که در بار سوم ، پیامبر رو به علی کرد و فرمود :

تو پس از من ، وصی و خلیفه و جانشین من خواهی بود .

دیگر از مواردی که پیامبر اکرم ، به این مسئله پرداخته و آن را روشن ساخته است ، حدیث معروف و مشهوری است که علمای سنی و شیعه ، در دهها ، بلکه صدها ، کتاب روایت کرده اند . حدیث این است :

من دو شیء گرانقدر در میان شما باقی می گذارم ، کتاب خدا (قرآن) و خاندان خودم (یعنی علی و دیگر امامانی که از اولاد پیامبرند) . شما مسلمانان هنگامی به گمراهی نخواهید افتاد که به این دو چنگ درزنید و از این دو باهم پیروی کنید .

بنابراین ، این مسئله روشن بود که جانشین پیامبر نیز مانند خود پیامبر باید به امر خدا و از جانب خدا معلوم گردد . آیاتی از قرآن کریم نیز مردم را به این امر توجه داده بود از جمله آیه ۳۶ از سوره احزاب . چنانکه پیامبر اکرم نیز ، از نخستین روزهای اعلام رسالت ، مردمان را به این امر توجه داد ، یعنی در واقعه بنی عامر بن صعصعه . واقعه این بود : هنگامی که پیامبر ، دین اسلام را بر این قبیله عرضه کرد و از آنان خواست که مسلمان شوند ، رئیس قبیله گفت :

اگر ما از تو پیروی کردیم و تو پیروز گشتی و دین تو
 پا بر جای شد ، آیا پس از خود کار را به ما
 وا می گذاری ؟

پیامبر فرمود :

إِنَّ الْأَمْرَ إِلَى اللَّهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ^۱

— کار دین به دست خدا است ، به دست من نیست .
 او خود در هر جا بخواهد قرار می دهد و به هر کس
 بخواهد می سپارد .

از نظر عقل نیز چنین است . چگونه می شود پیامبری از
 جانب خدا بیاید ، سپس امت و دین خود را رها کند تا
 مردمان بیایند و در آن تصرف کنند . در این صورت از دین
 چه خواهد ماند ؟ و همین است که عاقبت کار به جایی می رسد
 که یزید بن معاویه و متوکل عباسی خلیفه رسول الله باشند !
 دین يك نظام الهی است . پس باید همه چیز آن الهی
 باشد . و همینگونه هم بود . از این رو پیامبر اکرم ، بارها و
 بارها ، در خلال تبلیغ و یاد دادن دیگر احکام دین ، مسئله

۱ . «سیره ابن هشام» . ج ۲ / ۲۲ ، و چند مأخذ دیگر . «الغدیر» ج ۷ / ۱۳۴

جانشینی را نیز مطرح می کرد و علی را جانشین خود معرفی می فرمود . و از این جمله بود واقعه غدیر، که شرح مختصر آن گذشت .

اکنون ببینیم، علی (ع) که بود و چه فضایی داشت که از جانب خدا، برای جانشینی پیامبر اسلام و رهبری مسلمانان برگزیده شد؟^۱

علی، همان کس بود که از خرد سالی^۲، در دامان محمد پرورش یافت . او از میان مردان، پیش از همه، آن هم در سن ۱۰ یا ۱۲ سالگی، به دعوت پیامبر (ص) اسلام آورد . این بود که او از کودکی با روح اسلام تربیت شد و این دین در رگ و خون او جای گرفت و با جان او عجین گشت . از این رو، پس از محمد (ص) او برگزیده ترین شخصیت اسلام بود .

علی داناتر از همگان بود . حدیسی نیرومند داشت .

۱ . نیز بنکرید به گفتار چهارم : «شهادت در محراب» .

۲ . سالی که در مکه قحطی شد و محمد (ص) برای رعایت حال عمومی خود ابوطالب، یکی از فرزندان وی، یعنی علی، را که در آن هنگام در حدود ۶ سال داشت به خانه خویش آورد .

همیشه همراه رسول ص بود . از همه بخشنده تر
 بود . پس از پیامبر ، پارسا تر و عابد تر و فرزانه ترین
 مردم بود . ایمانش بر همه مقدم ، سخنش از همه
 فصیح تر و رأیش از همه درست تر بود . به حفظ
 کتاب خدا و اجرای احکام آن از همه بیشتر توجه داشت .^۱

جوانمردی بلند قدر و بزرگ نفس بود . از چشمه
 وجدانش مهر و نیکی سیل آسا سرازیر می گشت . از
 دلش شعله های دلاوری و پهلوانی زیبانه می کشید .
 شجاع تر از شیر ژیان بود ، اما شجاعتی آمیخته با
 مهربانی .^۲

در قضاوت ، تبعیض نمی نهاد . آنچه را بایست به
 مردم بدهد به طور مساوی می داد . میان ارباب و
 بنده فرق نمی گذاشت . وضع رقت بار فقیران و یتیمان
 چنان در او اثر می کرد که حالت غریبی به خود
 می گرفت . او به چشم می دید که مردم ، درد و رنج

۱ . خواجه نصیرالدین طوسی — نقل از «حساسترین فراز تاریخ» ، ص ۲۸۱ — ۲۸۲ .

چاپ نهم .

۲ . توماس کارلایل ، مورخ و متفکر انگلیسی — همان کتاب .

زندگی را مانند هماهنگی شعر حس می کنند^۱.

آری، علی به رایگان و بیجا برگزیده خدا نبود. و بر پایه اینها و این واقعیتها بود که شیعه پس از درگذشت پیامبر اکرم، همان راهی را سپرد که پیامبر تعیین کرده بود، یعنی: علی را رهبر اسلام، و امام امت، و پیشوای خلق، و مجری قرآن و پناه عدالت و تکیه گاه واقعی قانون و دژ استوار حقوق خلقها و توده ها، و خلاصه: خلیفه بلافصل و جانشین راستین پیامبر و رهبر شعارهای قرآن شناخت. و همواره به محتوای غدیر - که مبتنی بود بر دستور خدا - عمل کرد، تا به اسلام و پیامبر اسلام و احکام اسلام وفادار باشد. و چیزی از خود در دین پدید نیاورده باشد، بلکه گام به گام، پای جای پای پیامبر «ص» گذاشته باشد و به دستورهایی او رفتار کرده باشد.

اگر پس از درگذشت پیامبر اکرم به دستورات روز غدیر - و موارد مکرر دیگری که پیامبر علی را پیشوا معرفی فرموده بود - عمل کرده بودند، اسلام جهانگیر می شد، و دین خدا بشریت را به راه می آورد، و عدالت، آفاق تا آفاق گیتی را می گرفت.

۱. بولس سلامه، حقوقدان مسیحی بیروتی - همان کتاب.

از اینجاست که همه هوشمندان تاریخ بشر، که به گونه ای از این واقعه آگاهی یافته اند، از انحرافی که پس از رحلت پیامبر پیش آمد اظهار تأسف کرده اند، از جمله ولتر، فیلسوف مشهور فرانسوی، تأسف خویش را چنین اظهار کرده است :

آخرین اراده محمد انجام نشد، او علی را به جای خود منصوب کرده بود^۱

در اینجا باید یاد کرد که غدیر واقعه ای نیست که تنها جنبه تاریخی داشته باشد و به عنوان يك مسئله گذشته درباره آن سخن گفته شود. بلکه بجز جنبه تاریخی آن و همچنین جنبه دینی و اسلامی و اعتقادی بسیار مهم آن، که هر مسلمانی مکلف است در این بابت، حق را بشناسد و به آن معتقد باشد، بجز اینها همه، مضمون و مقصود از واقعه غدیر، در هر لحظه از زندگی جامعه اسلامی، بلکه هر جامعه دیگری، مصداق و مورد دارد. جوهر اصلی واقعه غدیر و حدیث پیامبر در آن روز، تعیین شکل صحیح رهبری است و سرپرستی و مولویت اهل حق، و مؤمن بودن به حکومت پیشوای عادل و

بیعت کردن با چنین پیشوایی نه جز آن، یعنی حکومتی
همسان و همانند آنچه علی - در نزدیک به ۵ سال دوره
خلافت خود - جامه عمل پوشانید . از این روحانیه غدیر ،
چونان مشعلی جاودان سوز ، در ذهنها و زمانها و عصرها و
نسلها زنده است ، و جوهر سیال آن در کالبد جامعه ها
جاری است . گفتگو و تأکید بر مسئله غدیر ، و تجدید بحث
در این باره ، چیزی نیست جز تأکید بر احقاق حق و نشر
عدالت و مبارزه با ستم و جهل . این است که مسئله غدیر ،
مسئله انسان است ، و فریاد غدیر فریاد انسان . و این
حقیقت ، زنده است و دفاع و یادآوری آن وظیفه است ، تا
روزی که زندگی باشد و انسان و روز .

گفتار سوم

رحلت پیامبر

پیامبر اکرم، حضرت محمد ص، روز جمعه ۷ ربیع الاول
از «عام الفیل» (۵۳ سال پیش از هجرت)، نزدیک طلوع
صبح، از مادر بزاد. پدرش عبد الله بن عبد المطلب، پیش
از تولد او درگذشته بود. مادرش « آمنه » نیز در ۶ سالگی
محمد ص درگذشت. در این هنگام محمد، تحت سرپرستی
جد خود عبد المطلب درآمد. عبد المطلب از بزرگان مکه و از
اندک افراد با فرهنگ و با فضیلت آن روز عرب بود.
عبد المطلب در نگاهداشت نوه خویش محمد از هیچ چیز دریغ
نمی کرد. چون محمد ۸ ساله شد عبد المطلب درگذشت.
هنگامی که مرگ عبد المطلب نزدیک شد، یکی از پسران خود،
ابوطالب (پدر حضرت علی ع) را خواست و محمد را به او
سپرد. از آن پس همه گونه نگهداری محمد با ابوطالب بود.
چون خداوند محمد را به رسالت مبعوث گردانید، ابوطالب،
از بزرگترین و معتبرترین یاران و حامیان پیامبر بود و در حفظ

جان پیامبر و نشر دین اسلام کمکهای بیدریغ کرد .

پیامبر در سن ۲۵ سالگی با خدیجه ازدواج کرد .
 خدیجه بیوه ای بود ۴۰ ساله و از ثروتمندان و اعیان مکه ،
 و این ازدواج به درخواست خود او صورت گرفت . با وجود
 فاصله سنی ، به خاطر اخلاق پیامبر و بزرگواری او ، این
 زندگی همواره با حسن معاشرت و نیکی رفتار توأم بود .

محمد ص در ۴۰ سالگی به رسالت مبعوث گشت^۱ . ۵
 سال پس از بعثت ، حضرت زهرا در مکه از خدیجه متولد شد .
 ۶ سال پس از بعثت داستان «شُعْبِ ابوطالب»^۲ پیش آمد .
 خاندان پیامبر و دیگر مسلمانان که در آن زمان هنوز افراد و
 قدرت زیادی نداشتند و در پناه ابوطالب به سر می بردند ،
 مورد آزار بیشتر قبیلۀ قریش قرار گرفتند . اهل مکه هرگونه
 رابطه و خرید و فروش را با آنان قطع کردند ، به طوری که
 فروختن یا رساندن خوراک به آنان نیز ممنوع بود و کسانی که
 پنهانی دست به چنین کاری می زدند ، خویش را در معرض
 مخاطراتی سخت قرار می دادند .

خلاصه گرفتاری پیامبر و نزدیکان او، در این واقعه، چنانکه علمای تاریخ نوشته اند، این است :

مخالفان پیامبر اکرم ص، یعنی مردم بت پرست و مشرک مکه دانستند که برای مسلمانان پناهی مانند «حبشه» پیدا شده است^۱ . هرکس از مسلمانان به آنجا مهاجرت کند ایمن و محفوظ می ماند . در مکه نیز مسلمانان در پناه ابوطالب و حمزه (عموی پیامبر، که از مردم شجاع و بزرگ مکه بود) به سر می بردند . از این رو دیگر نمی توانستند چنانکه دلخواه آنان بود به یاران پیامبر و مردم تازه مسلمان آزار برسانند و آنان را از دین اسلام دور کنند . این بود که همه آن مردم محفلی بزرگ برپا کردند و تصمیم به کشتن محمد، فرستاده خدا، گرفتند . و پیمان نامه ای نوشتند که با هیچیک از فرزندان هاشم و عبدالمطلب، یعنی افراد خاندان پیامبر، هیچ گونه داد و ستدی نکنند و آنان را از هر جهت در فشار قرار دهند . اینجا بود که

۱ . زیرا پیامبر اکرم، پیش تر از آن، به مسلمانانی که تحت فشار بت پرستان قرار می گرفتند دستور داده بود تا به «حبشه» مهاجرت کنند .

ابوطالب همه را با زنان و فرزندانشان کرد آوری کرد ،
و در شعب برد ، و در نگاهداری پیامبر اکرم بسیار
کوشید و در دوسوی آن دره دید بان گذاشت .
و شبهای بسیار به فرزند خود علی فرمود تا در جای
پیامبر بخوابد و خود را جان پناه پیامبر سازد . علی
چنین کرد . حمزه نیز همه شب با شمشیر بر گرد پیامبر
می گشت تا مبادا به پیامبر آسیبی برسد . این
گرفتاری سه سال به طول انجامید . در این مدت
پیامبر و نزدیکان او سختی بسیار دیدند . گاه می شد
که از شدت گرسنگی فریاد اطفال بلند می شد . گاه
برخی از مردم پنهانی خوراکی به شعب می رسانیدند ،
اما فشار و گرفتاری به این اندازه علاج نمی شد . کار
بدین گونه می گذشت ، تا اندک اندک برخی از آن
مشرکان از این سختگیری و آزار پشیمان شدند و پیمان
را شکستند . و این باعث شد تا پیامبر اکرم و یاران او
و زنان و کودکانشان ، بتوانند پس از سه سال رنج و
گرسنگی و به حالت زندانی به سر بردن در آن دره ، از
آنجا بیرون آیند و راحت شوند . واقعه شعب در سال
۶ بعثت واقع شد که تا سال ۹ به طول انجامید .

در سال ۱۰ بعثت (۳ سال پیش از هجرت پیامبر به مدینه) ، ابوطالب (عموی پیامبر و یاور و مدافع او) و خدیجه (همسر وفادار و کمک کار او) ، در مکه درگذشتند . از اینجا پیامبر دویار صمیمی و فداکار خویش را از دست داد . سرانجام پیامبر ، پس از درگذشت ابوطالب (که تا او زنده بود قریش نمی توانستند به وی آزار پرسیانند) و فشار و آزار بی امان بت پرستان مکه که می خواستند پیامبر را بکشند ، و هم بنا بر پیمانی که گروهی از مردم مدینه با او بسته بودند که چون به مدینه آید ، یاریش کنند ، از مکه مهاجرت کرد و ترك وطن گفت . این هجرت در سال ۱۲ بعثت (روز ۱۲ ماه ربیع الاول) ، در سن ۵۲ سالگی پیامبر واقع شد . بعد ، در زمان خلافت خلیفه دوم - با اشاره حضرت علی ، ع - همین واقعه « هجرت » ، مبدأ تاریخ مسلمانان گشت که تا کنون هم تاریخ هجری قمری (۱۳۹۷) و تاریخ هجری شمسی (۱۳۵۶) بر همین پایه است .

پیغمبر ص پس از هجرت ، ۱۰ سال دیگر زنده بود . در هر يك از این سالها وقایع مهمی اتفاق افتاده است که هم از نظر تاریخ عمومی و هم تاریخ اسلام و هم از نظر دینی و ماهیت خود اسلام ، دارای اهمیتهای ویژه است ، و باید

تفصیل این وقایع را در کتب معتبر تاریخ خواند .

از جمله ، در این مدت ، اسلام توسعه یافت و به سراسر
جزیره العرب رخت کشید . اندک اندک سال دهم هجری
فراز آمد . پیامبر در این سال به سفر حجّۃ الوداع رفت .
در بازگشت از این سفر ، واقعه غدیر به وقوع پیوست . در گفتار
دوم ، درباره آن ، سخن گفتیم .

پس از واقعه غدیر ، پیامبر همراه کاروانها ، به مدینه
آمد . چیزی نگذشت که بیمار شد و هنگام درگذشت او نزدیک
گشت .

مؤلفان و محدثان معتبر و عالمان موثق ، وقایع هفته های
آخر عمر پیامبر را چنین نقل کرده اند ، که ما خلاصه ای از آن
را در اینجا می آوریم :

چون پیامبر اکرم از حجّۃ الوداع بازگشت و چنان معلوم
شد که رحلت او نزدیک شده است ، پیوسته در میان
اصحاب خود خطبه می خواند و سخن می گفت . و
آنان را از فتنه ها و دگرگونیها برحذر می داشت و

تاکید می فرمود که از سنن و طریقه او دست نکشند ،
 و در دین خدا بدعت نگذارند ، و از خاندان او
 (علی بن ابیطالب و امامان بعد از علی) پیروی
 کنند و آنان را تنها نگذارند ، اختلاف درست نکنند ،
 از دین برنگردند . مکرر می فرمود : «مردم! من از
 میان شما می روم . . . در قیامت از شما می پرسم که
 در حق آن دو چیز گرانقدر بزرگ که در میان شما باقی
 گذاردم ، یعنی کتاب خدا و امامان عترت ، چه کردید؟!
 ببینید! در باره آنان چگونه رفتار خواهید کرد؟ قرآن
 و خاندان من از هم جدا نخواهند شد ، تا لب
 حوض کوثر بر من وارد شوند . بدانید که علی بن
 ابیطالب وصی من است» . این سخنان را مکرر
 می گفت و در مجالس متعدد القا می فرمود .

در ایام نزدیک به رحلت خود ، اسامه بن زید را
 فرا خواند ، و او را امیر سپاه قرار داد و امر کرد که
 مردم ، به او پیوندند و جزء سپاه او شوند . و به
 اسامه فرمود برای جهاد و غزا به جایی رود که
 پدرش (زید) آنجا شهید شده بود (بلاد روم) .
 یکی از حکمت‌های تجهیز این سپاه این بود که مدینه
 خالی شود و کسانی که پیامبر اکرم حدس می زد با

خلافت علی ع مخالفت کنند ، به هنگام فوت پیامبر ،
 در مدینه نباشند . لیکن چنین نشد و نرفتند و به
 دستور پیامبر عمل نکردند و به سپاه اسامه نپیوستند .
 آنگاه پیامبر بیمار شد . چون حالت بیماری رسید ،
 دست امیرالمؤمنین ع را گرفت و به سوی بقیع
 (گورستان مدینه) رفت . بیشتر اصحاب نیز در پی
 پیامبر روان گشتند . چون به بقیع رسید فرمود :
 « السّلام علیکم یا اهل القبور . سلام بر شما ای مردگان
 خفته در گور ، خوشا به حال شما ، چون شما نجات
 یافتید از فتنه هایی که در پیش است ، زیرا که
 فتنه هایی به سوی مردم روی کرده است مانند
 پاره های شب تار . . . » آنگاه مدتی
 ایستاد و برای همه مردگان بقیع ، طلب آمرزش کرد . . .
 سپس به خانه بازگشت . بیماری پیامبر شدت یافت .
 پس از سه روز به مسجد آمد ، در حالی که عصابه ای
 بر سر بسته بود و دست راست خود را بر دوش علی
 گذاشته بود و دست چپ را بر دوش فضل بن عباس .
 آمد و بر منبر بالا رفت و نشست و فرمود : « ای مردمان !
 من از میان شما می روم . هر که را نزد من وعده ای

۱ . عصابه : پیشانی بند ، دستمالی که بر سر بندند .

است بیاید و وعده خویش بطلبد . هرکس از من
 طلبی دارد بیاید و بگیرد . ای مردم! میان خدا
 و احدی از مردم جز عمل و اطاعت خدا وسیله ای
 نیست ای مردم! کسی ادعا نکند که بدون عمل
 رستگار می شود . کسی آرزو نکند که بدون اطاعت
 خدا ، به رضا و خشنودی خدا می رسد . سوگند به
 خدایی که مرا بحق به پیامبری فرستاد ، جز عمل نیکو
 و رحمت خدا ، مایه نجاتی از عذاب وجود ندارد .
 خود من اگر معصیت کنم هلاک خواهم شد»
 آنگاه از منبر فرود آمد و نمازی خفیف با مردم خواند و
 به خانه بازگشت و همینگونه بود و روزی دو سه
 بگذشت . اصحاب به دیدارش می آمدند و برای
 فراق پیامبر می گریستند . پیامبر به نزدیک مرگ خویش
 باز علی را پیش خود خواست . به او وصیتهای
 سفارشهایی چند کرد . و چون لحظه مرگ فرا رسید
 به علی فرمود : «سر مرا در دامن خود گذار که امر
 خداوند رسیده است . روی مرا سوی قبله بگردان . و
 تو خود مرا غسل ده و کفن کن ، و نخست تو خود بر
 من نماز گزار در همه این کارها از خدا یاری
 بخواه»

بدین گونه پیامبر اکرم ص ، دیده از جهان فرو بست .
 علی ع بدن پیامبر را بپوشاند و سپس با همراهی فضل بن
 عباس به غسل دادن و کفن کردن پیامبر پرداخت . پس از
 غسل دادن و کفن کردن بدن پیامبر ، خود بتنهایی پیش
 ایستاد و بر بدن پیامبر نماز خواند . گروهی از صحابه در
 این لحظات در کنار بدن پیامبر نبودند ، بلکه بدن او را
 کرده بودند و وصی او را تنها گذارده بودند و به دنبال گرفتن
 جانشینی پیامبر بودند . سپس علی به میان مردم رفت و گفت :
 « پیامبر در حال حیات و معات پیشوای ماست ، مردم خود
 دسته دسته بروند و بر بدن او نماز (نماز میت) بخوانند » .
 مردم دسته دسته می آمدند و بر بدن پیامبر نماز می خواندند . به
 هنگام دفن پیامبر ، علی داخل قبر شد و کفن را باز کرد و
 صورت پیامبر را از کفن در آورد ، و گونه مبارک پیامبر را ، روبه
 قبله ، بر روی خاک نهاد . آنگاه لحد پیامبر را بچید و خاک
 بر روی آن بریخت .

رحلت پیامبر اکرم ، به روز دوشنبه ۲۸ ماه صفر سال ۱۱
 هجری اتفاق افتاد . پیامبر را در خانه خود ، در محلی که
 جان سپرده بود ، به خاک سپردند - جایی که هم اکنون ،
 در مدینه منوره ، معروف است ، و مزار مسلمانان جهان است .

گفتار چهارم

شهادت در محراب

برای اینکه واقعه شهادت حضرت علی ع و زمینه های
این پیشامد برای جوانان و نوجوانان تا اندازه ای روشن
شود ، که چگونه شد که امام به شهادت رسید ، مختصری از
تاریخ و جریانهای پیش از این حادثه را که منتهی به پدید
آمدن آن شد ذکر می کنیم .

از روزگاران پیش از ظهور اسلام ، دو قبیله «بنی هاشم»
و «بنی امیه» در «مکه» می زیستند . این دو قبیله در نیایا
(جد) به هم می پیوستند : بنی هاشم فرزندان عمرو بن
عبد مناف بودند که ملقب بود به «هاشم» ، و بنی امیه ،
فرزندان امیه بن عبد شمس بن عبد مناف . یکی از تیاکان
این دو قبیله ، نضر بن کنانه ، ملقب بود به قریش . پس

۱ . وی پدر نهم عبد مناف بود و نیای دوازدهم پیامبر : محمد بن عبد الله بن عبد
المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن
فهر بن مالک بن نضر (قریش) . . .

بنی هاشم (فرزندان هاشم ، هاشمیان) و بنی امیه
 (فرزندان امیه ، امویان) هردو از قریش بودند و به نام
 قریش و قرشی خوانده می شدند .

شهر مکه از قدیم ، محل آمد و شد کاروانهای بازرگانی و
 اقوام مختلف بود . نیز به علت توجهی که اعراب از روزگاران
 کهن به کعبه داشتند ، و آن را خانه ای مقدس می دانستند
 که نیای بزرگشان ابراهیم خلیل ساخته است ، یاد ر نظر برخی
 از آنان چون بتهای خویش را در آن جای داده بودند ، این
 خانه ، و به خاطر آن ، شهر مکه ، همواره مورد احترام مردم
 جزیره العرب بود (چنانکه در پیش نیز بدین امر ، اشاره
 کردیم) و مردمان قبایل گوناگون ، برای دیدار آن خانه و انجمن
 دادن سنتهای خویش به مکه سفر می کردند .

بدینسان مکه موقعیتی بس مهم داشت و دو خاندان
 هاشم و امیه بر آن ریاست داشتند . لیکن این ریاست ، از نظر
 ماهیت ، به طور کامل ، جدا و متباین بود . ریاست بنی هاشم
 جنبه معنوی داشت و کارگزاری و ریاست بنی امیه جنبه مادی و
 بهره کشی .

افرادی از بنی هاشم همواره به عنوان مردان بزرگ و موثق اجتماع آن روز مکه، پناهگاه مردم بودند و به رفع مشکلات خلق و حل مسائل شهر و حتی واردان دیکر و ساکنان اطراف و چادر نشینان آن سرزمین می پرداختند. اینان از ملاکهای معنویت برخوردار بودند و به ارزشهای معنوی آن روزگار ایمان داشتند. مثلاً عبدالمطلب، جد پیامبر و علی، نمونه عالی این ایمان بود. او هنگامی به علت نذری که کرده بود خواست یکی از پسران خود (عبدالله، پدر پیامبر) را در پیشگاه خدا، در برابر کعبه قربانی کند. این بود چگونگی حال و روحیه بنی هاشم.

اما بنی امیه، ریاستی مادی و مالی داشتند و کارشان،

۱. علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف ۰۰۰ تا آخر نسبی که ذکر شد. اجداد و نیاکان پیامبر اکرم و علی بن ابیطالب، که در پانوش صفحه ۶۰ تا ۱۲ تن از آنان ذکر شدند، همه از مردان آراسته بوده اند و صاحب شخصیت و کمالات ظاهری و باطنی، از جمله هاشم بن عبدمناف که نام او عمرو بود، و او را به علت علو مرتبت، عمروالعلامی گفتند. و او و برادرش، مطلب، را به جهت جمال و زیبایی بسیاری که داشتند، «البدران» می خواندند، یعنی: دو ماه شب چهارده. هاشم از فتوت و مردمی چنان بود که مردم مکه را در سایه حمایت خویش می داشت. و چون سالی در مکه قحطی پیش آمد او هر صبح و شام يك شتر می گشت و می پخت و نان در آبگوشت خرد (تربت) می کرد و به مردم می خورانید. از این رو او را هاشم لقب دادند. از مصدر هَشم، یعنی نان ترست کردن. به علت بزرگی و عظمت مقلماو، فرزند او به نام او، بنی هاشم، یا هاشمیین خوانده شده اند و می شوند. سادات همه «هاشمی» هستند.

حفظ منافع شخصی و انتفاع و بهره کشی بود ، و شغل رسمی آنان بازرگانی . چنانکه هنگامی که سران بنی هاشم پیمانسی منعقد کردند که «حق ستمدیده را بگیرند و به او بازگردانند، با همدردی و گذشت زندگی کنند ، توانا را از ستم برناتوان و خودی را از تجاوز به غریب و بیگانه بازدارند» ، بنی امیه در این پیمان وارد نشدند ، بلکه با آن در افتادند . زیرا این گونه پیمانها با روش آنان و سودپرستی و مادی اندیشی ایشان بیگانه بود .

می توان گفت ، این دو روش ، تا اندازه بسیاری ، به روحیات و شالوده ذات و اخلاق افراد این دو قبیله بستگی داشت . و به حکم توارث ، همین روحیات پدران ، در فرزندانشان نیز پدید آمد ، به طوری که از میان فرزندان هاشم ، محمد و علی و عبدالمطلب و ابوطالب و حمزه و جعفر — صرف نظر از جنبه اسلامی — به وجود آمدند و از میان فرزندان امیه ، ابوسفیان ، معاویه ، یزید ، حکم بن ابی العاص و مروان حکم .

با این حساب واقعی روشن است که وقتی پیامبری از سوی خدا بیاید و دین اسلام را بیاورد و همه را به ایمان و مساوات و ترک منافع نامشروع بخواند ، فضیلت گرایان با آغوش بسازد ،

بلکه با فداکاری و جهاد و جانبازی ، به استقبالش خواهند شتافت ، و سودجویان و منافع پرستان با هرگونه تلاش و کارشکنی در برابرش خواهند ایستاد . چنین هم شد . و مبارزهٔ اینان ، پس از ظهور اسلام ، با پیامبر اکرم ادامه یافت ، تا وی ناگزیر شد زادگاهش (مکه) را ترک گوید و به مدینه هجرت کند .

با اینکه مدینه (شهر انصار^۱) پیامبر را در آغوش گرفت و به گستردن رسالت او برخاست ، اشراف منحرف و ماده پرستان مکه ، مانند ابوسفیان و فرزندش معاویه و حکم بن ابی العاص و دیگر دشمنان اسلام ، هرلحظه برای نابود کردن اسلام می کوشیدند و از هرگونه تحریک و تخریب و بسیج کردن نیرو علیه پیامبر و مسلمانان و توطئه برای کشتن پیامبر و ایجاد جنگهای خونین با مسلمانان باز نمی ایستادند .

ابوسفیان بارها با پیامبر در افتاد . و چون ابوطالب (پدر حضرت علی) ، از مردان با عظمت و صاحب نفوذ مکه بود

۱ . انصار (جمع ناصر) ، یعنی : یاران . چون مردم مدینه به اسلام گرویدند و پیامبر را یاری کردند ، « انصار » ، نامیده شدند . چنانکه آن گروه از مردم مکه که با پیامبر به دنبال او از مکه مهاجرت کردند و به مدینه آمدند ، « مهاجرین » نامیده شدند .

و در آن روزگار، تنها پشتیبان پیامبر بود، روزی ابوسفیان
به او گفت:

میان ما و او (یعنی محمد) مانع مباش

یعنی: از محمد حمایت نکن و او را تنها بگذار تا بتوانیم بر
او دست یابیم. ابوسفیان در توطئه «دارالندوة» نیز شرکت
داشت. در جنگ احد در رأس دشمنان اسلام قرار داشت.
جنگ احزاب را خود او به راه انداخت و بیش از ۷۰ تن از
بهترین اصحاب و نزد یگان پیامبر و فرزند ان عزیز اسلام،
از جمله یار شجاع و سردار رشید اسلام، حمزة بن
عبدالمطلب، عموی بزرگوار پیامبر را به کشتن داد. در واقعه
«عقبه»^۲، جزو دوازه نفری بود که برای پی کردن شتر پیامبر

۱. «دارالندوة» در تاریخ قدیم عرب، جای مشورت عمومی برای کارهای شهر...
در همین محل، قریش، قبل از هجرت، درباره پیامبر ص مشورت کردند و مصمم به
قتل او شدند.

۲. عقبه نام محلی است که مردم مدینه، برای بار دوم، در آنجا با پیامبر اکرم بیعت
کردند، به شرط یاری و متابعت پیامبر. کفار قریش از این پیمان آگاه شدند و در صد
توطئه برآمدند و قرار گذاشتند از هر قبیله مردی دلاور برگزینند و این مردان دسته -
جمعی بر سر پیامبر هجوم آرند و او را بکشند، تا خون او در میان قبایل مختلف پخش
هدر رود. همین واقعه باعث هجرت پیامبر شد.

و کشتن او کمین کرده بودند .

اینگونه بود تا سرانجام به سال ۸ هجرت - که اسلام گسترش بسیار یافته بود - پیامبر پیروزمندان به سوی مکه روان گشت و با نیروی مسلمانان مجاهد و قدرت انصار مکه را گرفت و آن معبد بزرگ را از پلیدی بتان و بت پرستان بییراست .

در واقعه فتح مکه ، عباس بن عبد المطلب (عموی پیامبر) ، ابوسفیان را - که از زمان جاهلیت با هم دوست بودند - نزد پیامبر آورد . و ابوسفیان به اصرار عباس و از ترس سابقه دشمنیهایش با اسلام و خونهایی که از مسلمین ریخته بود مسلمان شد .

وی پس از مسلمان شدن نیز در رأس منافقان (دو رویان و دشمنانی داخلی که بظاهر مسلمان شده بودند و در باطن دشمن اسلام بودند) قرار داشت . و بارها در صد ایجاد فتنه و اختلاف داخلی در میان مسلمانان برآمد ، از جمله پس از رحلت پیامبر اکرم و پدید آمدن جریان سقیفه بنی - ساعده ، نزد حضرت علی آمد ، تا او را وادارد که برای گرفتن حق خلافت خویش و کنار زدن ابوبکر ، دست به کشتار زند .

علی ع^ه ابوسفیان را از خویش راند ، و برای رعایت مصالح اسلام جوان ، و برای اینکه در کنار جنازه پیامبر خون ریخته نشود ، و او آغازگر جنگ داخلی در میان اهل قبله نباشد ، از دست زدن به اقدامهای شدید علیه آن گروه خودداری کرد .

ابوسفیان و معاویه و امثال اینان را ، مورخان اسلام ، « مُسَلِّمَةُ الْفَتْحِ » می نامند ، یعنی کسانی که پس از فتح مکه و پیروزی نهایی اسلام و پس از گذشت ۲۱ سال از بعثت پیامبر مسلمان شدند . از این رو مسلمانان از اینان - که سالها با اسلام مبارزه کرده بودند و اکنون برای ظاهرسازی اظهار مسلمانان می کردند - نفرت داشتند . ابوسفیان برای برطرف ساختن این نفرت ، بویژه در نسلهای بیخبر بعد ، حیل‌های اندیشید و مکرری به کار برد : نزد پیامبر آمد و درخواست کرد که پیامبر ، معاویه را که از جمله کسانی بود که خط - نوشتن می دانستند ، در شمار کاتبان خویش بپذیرد .

گرچه معاویه - به اصرار ابوسفیان - در ماههای آخر عمر پیامبر ، به اصطلاح در شمار کاتبان پیامبر درآمد ، اما او نیز با پدر خویش هم‌رای و همراه و همکار بود ، و یکی از لجوجترین دشمنان اسلام و اهل بیت پیامبر اکرم به شمار می رفت ،

دشمنی فعال، با دشمنی که متأسفانه تا پایان عمر و دم مرگ، از جان او بیرون نرفت. این بود که او را نیز عده ای از بزرگان صدر اسلام و علمای تابعین، اهل اعتقاد نمی دانستند. در مذمت معاویه روایات بسیاری رسیده است. در کتاب «الغدیر»، ۸۰ روایت و سخن، از پیامبر اکرم و امام علی بن ابیطالب و دیگر بزرگان اسلام و صحابه و تابعین و علمای مذاهب اسلام، در ذم و نفاق معاویه و دشمنی او با اسلام، تا آخر عمر نقل شده است.

علی ع، معاویه و پیروانش را، «أَعْدَاءُ اللَّهِ وَالسُّنَّةِ وَالْقُرْآنِ» نامیده است، یعنی: دشمنان خدا و سنت پیامبر و قرآن. سخنان علی، درباره معاویه و شناساندن او یکی و دوتا نیست. در جای دیگر، هنگامی که سپاه خویش را فرمان می دهد تا به سوی پهنه کارزار صفین و جنگ با معاویه روانه شوند می گوید:

حرکت کنید به سوی دشمنان خدا، دشمنان سنتهای پیامبر و قرآن. حرکت کنید به سوی این باقیماندهگان از جنگ احزاب^۱، این قاتلان مهاجرین و انصار.

۱. غزوه احزاب، یا غزوه خندق، جنگی که در کنار مدینه، در ماه شوال سال پنجم هجری میان مسلمانان و کفار عرب اتفاق افتاد. در این واقعه، قریش به ریاست ابوسفیان، به اتفاق قبایل متحد خود و به تحریک یهود بنی نضیر، به مدینه تاختند. مسلمانان به اشاره سلمان و به فرمان پیامبر اکرم، در جلو شهر خندق کفند. خود پیامبر نیز در کنار خندق شرکت کرد. در این جنگ بود که علی بن ابیطالب، با شجاعتی غریب، دشمن شجاع و دلاور اسلام، عمرو بن عبدود را کشت. و پیامبر فرمود: «ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ» - یعنی: ضربه شمشیری که علی در روز جنگ خندق، برای پیروزی توحید و دین اسلام، زد از عبادت جن و انس برتر است.

از جمله سخنان بزرگان اسلام، که معاویه را می شناساند،
 نامه ای است که فرزند خلیفه اول، محمد بن ابی بکر، به او
 نوشته است. این نامه درمآخذ معتبر سنی و شیعه نقل شده
 است^۱. من در اینجا ترجمه این نامه را می آورم:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

از محمد بن ابی بکر به آن گمراه، معاویه بن صخر^۲ :

۱. از جمله :

«کتاب صقین» (ص ۱۳۲) - تالیف مورخ قدیم، نصر بن مزاحم منقری، درگذشته

سال ۲۱۲

«مروج الذهب» (ج ۲ / ۵۹) - تالیف مورخ معروف، ابوالحسن مسعودی،

درگذشته ۳۴۶

«شرح نهج البلاغه» (ج ۳ / ۱۸۸، از چاپ ۲۰ جلدی مصر) تالیف ابن ابی

الحدید مدائنی بغدادی، درگذشته ۶۵۵

«جمهرة خطب العرب» (ج ۱ / ۵۴۲) - تالیف محقق مصری، احمد زکی صفوت

«الغدیر» (ج ۱۰ / ۱۵۹) - تالیف علامه امینی

۲. صخر، نام اوسفیان (پدر معاویه) است.

سلام بر پیروان خدا ، آن کسان که حکومت مرد خدا را پذیرفتند . اما بعد ، خداوند با جلال و عظمت و نیرو و قدرت خویش ، خلق را بیافرید ، بی هیچ گونه رنج و ناتوانی و بی هیچ نیاز و حاجتی به آفریدن آفریدگان ، بلکه خلق را آفرید تا بندگان و پرستندگان او باشند آنگاه ، با علم خویش (به حقیقت‌های کسان و چیزها) به گزینش پرداخت . و از میان آفریدگان همه ، محمد ص را ویژه گرفت و برگزید . پس آنگاه رسالت خویش به او اختصاص داد ، و او را برای قبول وحی بگزید ، و بر امر دین امین داشت ، و به پیامبری مبعوث کرد . بدان سان که کتاب‌های آسمانی پیش از خویش استوار گیرد ، و به شرایع و احکام (تازه) رهنمون باشد . پس محمد ، مردمان را ، با فرزاندگی و پند نیکو ، به راه خدا دعوت کرد . نخستین کس که دعوت او را پذیرفت ، و به سوی او گرایید ، و موافقت او کرد ، و اسلام آورد ، و تسلیم اوامر و احکام او شد ، برادرش^۱ ، و پسر عمویش ، علی بن ابیطالب بود . علی به خدا و امر غیبی خدا ،

۱ . پیامبر اکرم میان اصحاب خود پیمان برادری و برادرخواندگی بست و هر دو تن را با یکدیگر برادر قرار داد . در آن هنگام میان خود و علی پیمان برادری بست .

که محمد می گفت، ایمان آورد، و پیامبر را بر همه خویشان و نزدیکان مقدم داشت و در هر امر هول آوری جان پناه او گشت. و در هر خوف و خطری جان او چون جان خویش گرفت. با دشمنان او جنگید و با یاران او یار شد. علی همواره اینچنین بود، جان بزکف گرفته، در لحظه های سختی و تنگسی و در پهنه های ترس خیز کارزاران. اینچنین بود که چنان مجاهد دلاوری شد بی نظیر و چنان فداکاری بیمانند!

اکنون می نگرم که تو خود را با او همرده می گیری! با آنکه تو، تویی، و او، او - آن مجاهد مُبَرَّرِ پیشی گیر دهرکار خیر. او که نخستین مسلمان است و دارای پاکترین نیتها و پاکیزه ترین فرزندان. او که بهترین زنان، همسر اوست و بهترین مردان (پیامبر) پسر عموی او. و تو همان ملعون پسر ملعونی. تو همانی که با پدرت، پیوسته برای دین خدا فتنه ها انگیختید، و برای خاموش کردن نور خدا کوششها کردید. برای این کار همی سپاه گرد آوردید و همی

۱. پیامبر اکرم خود، معاویه و پدر و برادرش را، در حدیثی مشهور لعن فرموده است. سخن محمد بن ابی بکر اشاره به همان حدیث است.

هزینه صرف کردید و همی با قبایل عرب هم پیمان
شدید . پدرت در همین راه و اعتقاد (دشمنی با دین
خدا و پیامبر خدا) مرد ، و تو در این راه جانشین
او گشتی . شاهد اینکه تو چنینی ، اطرافیان تو اند که
دور تو را گرفته اند ، یعنی باقیمانده گان جنک احزاب
و سران و پیشروان نفاق و دشمنی با پیامبر خدا .
چنانکه گواه و شاهد پاکی و حقانیت علی ، صرف نظر
از فضایل آشکار او و سابقه او در اسلام ، یاران اویند ،
که فضیلت آنان در قرآن ذکر شده است و خداوند
آنان را — چه مهاجرین و چه انصار — ستوده است .
اینانند سپاهیان او که اکنون در رده های سلحشورانه
گرد او را گرفته اند ، شمشیر می زنند و خون خود را
در رکاب او می ریزند . چون می دانند که راه درست
دین راه اوست و گمراهی و شقاوت در مخالفت و ستیز با
او .

وای بر تو ای معاویه ! چگونه خودت را با علی در یک
ردیف می نهی ؟ با اینکه علی وارث پیامبر خداست و
وصی اوست و داماد او ، او نخستین پیرو پیامبر است
و آخرین کسی است که پیامبر با او سخن گفته است ، و
راز دین را با او در میان نهاده است و امر دین را

به او سپرده است ، در حالی که تو دشمن پیامبر
 خدایی و پسر دشمن پیامبر . اکنون تاملی توانی از
 این راه باطلی که در پیش گرفته ای بهره بگیری ،
 عمرو عاص نیز تا می تواند تو را در این کمراهی مدد
 کند . اجل تو نزدیک شده است و دستانگیری تو
 رو به سستی نهاده است . بزودی پدیدار خواهد
 گشت که عاقبت بلند پایه از آن کیست ؟ بدان ، که
 تو با خدا دستان می زنی و از کید خدایی خود را
 در امان پنداشته ای و از فرج خدایی نا امید
 گشته ای . خدا در کمینگاه تو است ، و تو غافل .
 خداوند و خاندان پیامبر ، از تویی نیازند . وَالسَّلَامُ
 عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی .

بدین گونه دانسته می شود که مسلمان شدن این کسان و
 همانند آنان از روی باور و عقیده نبوده است . بلکه چون
 دریافتند که دیگر دشمنی با اسلام از خارج سودی ندارد ،
 بلکه عملی نیست ، وارد اسلام شدند و به دشمنی از داخل
 و کارشکنی از درون پرداختند و خود را خودی نشان دادند
 تا بتوانند بیگانگی کنند ، و در پیشرفت اسلام و نفوذ جوهر آن
 و نیرومند شدن رهبران راستین آن - که پیامبر تعیین کرده

بود - شکست وارد سازند - همین کار را کردند - وارد اسلام شدند و در رأس منافقان و مخالفان جای گرفتند - سازمان - دهی و دسته بندیهای ضد اسلامی را ، به انواع گوناگون ، پدید آوردند و مدد کردند - اصحاب بزرگ پیامبر و حاملان علوم شرع و مسلمانان مبارزی را که می کوشیدند تا برنامه های اسلام عملی شود ، به زندان افکندند ، تبعید کردند ، سر به نیست ساختند ، علیه آنان تبلیغات زشت کردند ، کشتند ، سوزاندند ، و به انواع و اقسام از صحنه اجتماعی اسلام برکنار داشتند - نظیر رفتاری که با مقداد کندی ، ابوذر غفاری ، عمار یاسر ، مالک اشتر ، محمد بن ابی بکر ، عبد الله بن مسعود ، حُجْر بن عَدی ، عمرو بن حَمِق و همانند آن این پاکان مجاهد کردند - اینها همه در کتابهای تاریخ ثبت است و در اسلام مشهور -

در واقع ، خطر این کسان برای تعالیم اسلام ، پس از آنکه مسلمان شدند بسی بیشتر از پیش بود - زیرا حالا خودی شده بودند و از درون خنجر می زدند و نابود می کردند - این نظریه را بسیاری از بزرگان صدر اسلام و علمای اسلام - چه سنی و چه شیعه - اظهار داشته اند - پس با توجه به واقعیتهای تاریخ و خصلتهای بشری ، معلوم

می شود که همهٔ مردمانی که در آن روزگار، بنا به علت‌های
 گوناگون وارد حوزهٔ اسلام شده بودند، چندان خالص و پاک و
 مؤمن نبودند، بلکه در میان آنان گروهی منافق و بی‌ایمان
 نیز بودند. در قرآن کریم آیات چندی هست که خطر اینگونه
 مردم را که منافق (منافقین) نامیده می‌شوند، گوشزد
 می‌کند و آنان را می‌نکوهد. این منافقین که قرآن، مسلمانان
 را از آنان پرهیز داده و بر حذر داشته است، اشخاصی
 خیالی، یا مردمی دور از سرزمین اسلام نبودند، بلکه در میان
 جامعهٔ اسلامی بودند و بظاهر جز اصحاب - و گاه
 سرشناسان اصحاب - به شمار می‌آمدند، و با پیامبر اکرم
 معاشرت داشتند - چنانکه به تصریح قرآن، او را آزار می‌کردند.

در حقیقت کسانی که به پیامبر گرویده بودند دو دسته
 بودند: برخی مؤمنانی فداکار که اسلام و مسلمانان همواره
 رهون فداکاریهای آنانند، و برخی کسانی نه اینچنین.
 دستهٔ دوم گروههای چندی بودند: یکی، آنان که هنوز
 بسیاری از منشهای جاهلیت در آنان زنده بود؛ دیگر آنان
 که توسعهٔ تعلیمات اسلام هرگونه استفادهٔ نامشروع و قدرت
 شیطانی را از آنان سلب کرده بود؛ سوم آن منافقان و

دو رویان پلیدی که بیشتر زیان‌هایی که به اسلام رسید به گدردن آنان است . و اینان همه در جستجوی فرصتی بودند مناسب تا با اسلام در افتند ، و از اجرای کامل تعالیم آن بکاهند ، و از نفوذ تربیتی آن جلوگیری کنند ، و دست مرد مصمی را که دنباله وجود محمد ص است - به هنگام عملی ساختن و اجرا کردن کلیت احکام اسلام - ببندند . و این فرصت بیقین موكول بود به پس از رحلت پیامبر . چون در زمان حیات پیامبر ، بویژه در سالهای آخر زندگی او ، این اعمال دشمنی و انتقامگیری از اسلام و مسلمانان عملی نبود و نمی شد . نفوذ پیامبر و شخصیت او مانع از این کار بود .

چون پیامبر درگذشت ، کسی گمان نمی کرد که جز علی ، شخص دیگری ، پیشوای امت شود و برجای پیامبر اکرم نشیند . زیرا او جانشین مسلم شرعی و وصی پیامبر ص و امام مسلمانان بود . بنابراین ، حق این بود که پس از درگذشت پیامبر ، افراد با نفوذ اصحاب - که علی را خوب می شناختند و می دانستند ادامه درست کارهای پیامبر به او بستگی دارد - از نفوذ خود در تأیید خلافت او استفاده کنند ، و او را ، با هرگونه اقدامی که لازم می نمود ، به جای پیامبر بنشانند ، و در کمک رساندن به خلافت او ، که خواسته خدا و پیامبر بود ، از هیچ چیز دریغ نورزند . لیکن کار برعکس این شد . آنان همه

نفوذ و قدرت خود را در بازداشتن علی بن ابیطالب از خلافت به کار بردند . و تاریخ چنین دید که يك ربع قرن ، مردی چون علی خانه نشین گشت .

براستی خانه نشین کردن علی ، با اقداماتی که در سالهای نخستین اسلام ، برای از میان بردن نهضت پیامبر می شد ، از نظر نتیجه - تا حدود زیادی - تفاوت چندانی نداشت ، زیرا علی ، در متن قلمرو اسلام ، وجودی تازه و دارای خصایصی تازه نبود ، بلکه همان امتداد وجود و عمل پیامبر بود . و پرروشن است که ۲۵ سال ، زمانی است که می تواند هر انحرافی را ریشه دار سازد . و همین گونه شد و اوضاع چنان تغییر کرد و تربیت امت چنان به تباهی گرایید که درست کردن آن از قدرت بیرون رفت ، بخصوص در دوران خلافت عثمان ، که گروه بسیاری به ثروت اندوزی و غصب اموال عمومی و تضييع حقوق جامعه پرداختند . و اینهمه باعث شد تا سیمای تربیت اسلامی پایمال گردد و هویت امت مسخ شود .

علی ع خود در این باره سخنان دردناک بسیار گفته است ، از جمله می گوید :

أَلَا وَإِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ
 — اکنون مصیبت و گرفتاری (اداره و رهبری) شما بیقین
 به حالت آن روز باز گشته است که خداوند پیامبر خود
 را برانگیخت .

یعنی به حالت و رفتار و اخلاق مردم دوره جاهلیت
 بازگشته آید . در «عهد نامه مالک اشتر» ، یعنی دستور
 مکتوبی که برای شاگرد و سردار شجاع و پرهیزکار خود مالک
 اشتر نخی ، هنگامی که او را به فرمانداری مصر می فرستاد ،
 نوشت در ضمن سفارش در باره انتخاب بهترین فرد برای مقام
 قضاوت چنین نوشت :

... فَاَنْظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا ، فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ
 كَانَ اسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ ، يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ بَوًّا
 تُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا

— در باره گزینش قاضی و رسیدگی به نحوه قضاوت‌های او
 نیک بنگر . . . زیرا این دین ، اسیر دست اشرار شده
 بود ، و طبق هوای نفس در آن عمل می کردند ، و آن
 را وسیله برای طلب دنیا و مال و مقام و استیلا

قرارداده بودند .

این بود . و اینچنین شد . در صورتی که اگر علی ، پس از رحلت پیامبر ، بلافاصله به خلافت نشسته بود و به پرداختن به امور اسلام و مسلمانان نایل گشته بود ، يك وظیفه اساسی بیشتر نداشت : ادامه دادن روش پیامبر . اما اکنون دو وظیفه مهم و بسیار سخت در برابرش قرار داشت : یکی بازگردانیدن مردم به حالت سالهای آخر عمر پیامبر وادار ساختن آنان به عمل بر طبق اسلام محمد ، دوم ادامه دادن آن حالت و آن اسلام . حالا آیا مدتی کمتر از پنج سال که از عمر او ، در آن اوقات ، باقی مانده بود ، برای این دو کار بزرگ بس بود . با اینهمه به گفته مورخان :

علی تصمیم گرفت سنت پیامبر را احیا کند ، ولی دشمنان او فرصت این کار را نیز برای او باقی نگذاشتند .

بدینگونه این پنج سال را نیز به وادار ساختن علی به جنگ و سرگرم کردن او ، در بیانها و میدانها ، و ایجاد گرفتاریهای گوناگون برای او به هدر دادند . به هر حال ، امام خلافت خود را با مصادره و پس گرفتن

و رد کردن اموال و زمینهایی را که عثمان به اشخاص و نزدیکان خود بخشیده بود، به بیت المال، آغاز کرد و فرمود :

به خدا سوگند ، اگر زمینها و اموالی را که عثمان به اشخاص واگذارده و بخشیده است ، مهر زنان کرده باشند ، به بیت المال بازخواهم گرداندم .

سپس حکام و استانداران حکومت اشرافی پیشین ، از جمله معاویه را عزل کرد . این حکام و استانداران نوعاً از کسانی بودند بیعلاقه به دین ، و بیعلاقه به مردم ، و بیخبر از روح تعالیم اسلام . از این رو هم برخلاف اسلام رفتار می کردند ، و حقوق مردم را نمی شناختند ، و هم جامعه اسلامی از آنان شکایت داشت . پس از آن ، به کوفه آمد . این شهر را مقر خلافت ساخت تا در مرکز ممالک اسلام باشد .

اکنون دیگر علی ، هم بنا بر آیات قرآن و دستورات پیامبر و هم بنا بر اجماع امت خلیفه شرعی است . پس هر کس حالا با او مخالفت کند ، خلاف شرع است . و این مخالفت ، بنا بر هر عقیده ، خروج از حوزه اسلام و ایجاد تفرقه در میان مسلمین

است . با اینهمه معاویه این کار را کرد و همه شام و سوریه آن روز را از حوزه خلافت اسلام جدا کرد .

به طور کلی، پنج سال خلافت امام را هر يك از مخالفانش به صورتی تباه کردند . طلحه بن عبید الله و زبیر بن عوّام ، و عایشه ، دختر ابوبکر ، جنگ جمل را برپا کردند . معاویه جنگ صفین را به راه انداخت . و هنگامی که در این جنگ نزد يك بود سپاهیان امام پیروز شوند ، معاویه و عمرو عاص ، حيله ای اندیشیدند و قرآن بر سر نیزه کردند . و همین حيله دشمنانه معاویه و عمرو عاص ، دسته ای به نام خوارج پدید آورد و اینان جنگ دیگری به راه انداختند به نام جنگ نهروان . و این حوادث باعث شد تا امام که پس از ۲۵ سال خانه نشینی به مقام دینی و اجتماعی خویش - یعنی خلافت اسلام - رسیده بود، نتواند اوضاع مسلمانان را سرو سامان دهد و جریانات را به صورت روزگار پیامبر درآورد و مسلمانان را دوباره همان مسلمانان صدر اسلام کند .

بـرخـی از روشها و صفات امام

علی ، از امتیازات طبقاتی و عدم تساوی در برابر قانون و رعایت جانب اشراف بیزار بود . شنید که عثمان بن حنیف -

والی او در بصره - به مهمانی یکی از اشراف بصره رفته است، مهمانی که در آن تنها اعیان و اشراف دعوت بوده اند نه فقرا و بینوایان. به پسر حنیف چنین نوشت:

شنیده ام به مهمانی رفته ای که در آن مهمانی توانگران خوانده بودند و ناتوانان رانده. به هنگام پذیرایی غذاهای رنگارنگ برای تومی آورده اند و ظرفهای گوناگون نزد تومی چیده اند! اگر می خواهی با من کارکنی دست از این کارها بکش، و گرنه استعفا بده!

یکبار برای فیصله دادن امری که میان او و دیگری پیش آمده بود نزد قاضی رفت. قاضی مسلمان نسبت به علی احترام بیشتری کرد. حال علی دگرگون گشت و به این امتیاز - گذاری اعتراض کرد.

علی، در مدت خلافت خود، سخنرانیها بسیار کرد، پندهای بسیار داد. و درباره خدا شناسی و توحید، و قرآن و عظمت پیامبر، و حکمت اجتماعی احکام اسلام، و

سیاست شرعی، و اخلاق اسلامی، و چگونگی اداره اجتماع بر پایه دین و برحذر داشتن از ستم، و از ضعف و ناتوانی، و واداشتن به عدالت و رسیدگی به ناتوانان و ضعیفان و قناعت و عزت نفس و شرف موضعگیری در زندگی مطالب فراوانی به مسلمانان آموخت.

علی، نامه های بسیاری نیز نوشت، چه نامه هایی که در پاسخ اشخاص می نوشت، چه نامه هایی که خود برای یاران و کارگزارانش می فرستاد. نامه های امام نیز سرشار است از همانگونه مطالب و تعالیم بزرگی که در سخنان و خطبه های او آمده است.

چنانکه کلمات قصار (یعنی پندها و سخنان کوتاه) امام نیز سرشار است از روشنی اندیشه و شناخت انسان و حقایق زندگی، و دهها آزمون بس ارجمند و آموزنده برای حیات و اندیشه و درک و پرهیز.

عالم و ادیب بزرگ، شریف ابوالحسن محمد رضی موسوی بغدادی (درگذشته به سال ۴۰۶ هـ . ق)، گزیده های از خطبه ها (سخنرانیها) و نامه ها و پندهای امام را در

کتابی گرد آورد و آن را «نهج البلاغه» نامید. «نهج البلاغه» را سید رضی که خود عالمی بود زاهد و متقی و موثق، از روی دهها مدارك گرد آوری کرد.

از جمله نوشته های معروف امام علی بن ابیطالب ع ، نامه ای است که برای مالک اشتر نخعی نوشته است. مالک اشتر، از یاران و شاگردان برجسته و عالم و متقی و شجاع و کم مانند علی بود. علی او را بسیار دوست می داشت و حرمت می گذاشت. وقتی خواست او را بعنوان فرماندار کل به مصر بفرستند، دستور مفصلی برای او نوشت که به «عهد نامه مالک اشتر» معروف شده است. علی در این عهد نامه مسائل بسیاری را، برپایه حکمت عملی اسلامی و سیاست قرآنی، شرح داد و مالک را در جریان روح تعلیمات اجتماعی اسلام گذاشت. تا مانند يك حاکم مسلمان اجتماع مصر را رهبری کند و بحسب نایب امام باشد. از جمله دستورات و راهنماییهایی که امام علی بن ابیطالب در این عهد نامه آورده است اینهاست :

۱. درباره مدارك «نهج البلاغه»، تحقیقات بسیاری شده است از جمله رجوع کنید به «بررسی اسناد و مدارك نهج البلاغه»، نوشته و تحقیق پژوهشگر دینی، عالم فاضل، دکتر سید جواد مصطفوی خراسانی.

رعایت اصول تقوی • پیروی از کتاب و سنت • بی اعتنائی
 به تمایلات نفسانی • دوست داشتن مردم و مهربانی با آنان •
 درنده خو نبودن در برابر مردم • گذشت کردن در باره
 خطاهای مردم • پشیمان نشدن از عفو کردن خطاکاران •
 خوشحال نبودن به هنگام کیفر دادن به مجرمان • سوء استفاده
 نکردن از مقام و مأموریت • تکبرنداشتن و خود را با تأمل
 در قدرت و عظمت خدا کوچک شمردن • زبان را در برابر
 مردم در اختیار داشتن • خدا یگانی نکردن و جبروت به خود
 نکرختن • انصاف را در حق دوست و دشمن رعایت کردن • از
 ظلم بپرهیز کردن • میانه روی را برگزیدن • عدل عمومی و
 رضای خلق را خواستن • به توده مردم تکیه داشتن • سخن
 عیبجویان را نشنیدن • حفظ آبروی مردم کردن • با بخیل و
 ترسو و حریص مشورت نکردن • به همکاران و یاران ظلمه و
 ستمگران کارندادن • از نیکان و پاکان همکاری خواستن •
 حرف حق را — اگرچه تلخ تلخ باشد — شنیدن • توی دهان
 مداحان و چاپلوسان زدن • درستکار و بدکار را مساوی
 نشمردن • با مردم خوشرفتاری و نیکویی کردن • هزینه —
 های حکومتی را سبک گرفتن • سنتهای شایسته را زنده —

۱ • • • • فاتّهم صنفان : إماماً حجّ لك في الدين ، أو نظيرك في الخلق — مردم

یا برادران دینی تواند ، یا هموعان تو •

داشتن • با دانشمندان دین و فرزنانگان معاشرت داشتن •
 به زندگی سربازان و مزداران رسیدگی کردن • به مردم با
 شرف و با فضیلت نزدیک شدن • با شجاعان و دلاوران و
 جوانمردان و بخشندگان درآمیختن • مردمان و مأموران
 خدمتگزار و خوش سابقه را پاس داشتن • کار و خدمت را
 ملاک احترام دانستن • کار قضاوت را به بهترین و داناترین
 و با شخصیت ترین و بی طمع ترین و پرحوصله ترین کسان
 سپردن • مقام قاضی را والا داشتن • کارگزاران را با دقت
 برگزیدن • چشم و دل سیرترین مردم را به کار مردم گماشتن •
 به کار کارگزاران رسیدگی کردن • با خیانتکاران سختگیری کردن
 و کیفر شدید دادن • اموال عمومی را در راه عمران و آبادی
 و مصالح عمومی صرف کردن • در هر جای و هر کار عدل را
 شیوع دادن و عملی ساختن • دبیران و مدیران را از مردم
 با لیاقت برگزیدن • جانب کاسبان و بازرگانان و زحمتکشان را
 رعایت کردن • از تعدی و طمع و احتکار آنان جلوگیری • در
 خرید و فروش ، موازین عدل را معمول داشتن • به حال
 طبقه مستمند و گرفتار و علیل و ناتوان جامعه به تمام و کمال
 توجه کردن • نیاز محرومان و بینوایان آبرو دار را برآوردن •
 به گرفتاریهای مردم بی وسیله (بی پارتی) رسیدگی
 کردن • در برابر آنان قیافه نگرفتن و فروتن بودن • خود را

نسبت به همه مسئول دانستن • افراد ناشناس از چشمها
 افتاده را پیدا کردن و حق آنان را دادن • ماموران انسان
 و متواضع و پدر و مادر دار را به رسیدگی به این امور
 و داشتن • یتیمان ، پیران ناتوان و مردمان بی وسیله و بی
 شفیع را شناختن و مورد توجه قرار دادن • از ریختن
 خونهای ناحق پرهیز کردن • از مقام و مأموریت غرور نیافتن
 و مست نشدن • به هنگام انجام دادن کاری برای مردم ، بر سر
 آنان منت نگذاشتن و منم منم نزدن • در برابر جامعه ،
 خلف وعده نکردن و تأخیر روا نداشتن • مردم را مساوی
 دانستن و حقوق متساوی را محترم شمردن • به داد مظلومان
 رسیدن • در سرگذشت پیشینیان تأمل کردن و از کارهای
 نیک آنان پیروی نمودن • سنن و دستورات پیامبر اکرم رازنده
 نگاهداشتن و احکام اسلام و مسلمانی را عمل کردن •••

این بود پاره ای از رئوس مطالب این عهد نامه که با
 عبارات بالا در اینجا آوردم •

امیدوارم جوانان که هر يك در آینده زندگی خویش در
 جامعه ، شغلی پیدا می کنند و کاری برعهده می گیرند ، این
 عهد نامه را برای خود رونویس کنند و همواره آن را همراه

دارند و بخوانند و از بر کنند — چه بهتر که در همان زبان اصلی، یعنی زبان دین و قرآن (عربی)، و کرسی از روی ترجمه خوبی از آن — و در کلمه کلمه آن دقت کنند و با فکر تکرار نمایند. و چه خوب است که جوانان ما زبان عربی را بیاموزند و در ساعتهای درس آن حاضر شوند و دل بدهند و فرا گیرند. در خارج برنامه درسی نیز، از گوشه و کنار، از طلاب علوم دینی و ... این زبان را بیاموزند. زبان عربی زبان دین است و زبان قرآن. دانستن این زبان و خواندن قرآن و سخنان پیامبر اکرم و نهج البلاغه و برخی دیگر از آثار دینی، و آگاهی از فرهنگ اسلامی، باعث می شود که شخصیت آنان قوام یابد و استقلال پیدا کند. و این امر خود مصونیت می دهد و سبب می گردد تا تلقینات استعماری در آنان مؤثر نیفتد و پوچی اشکالات واهی که بر دین و تاریخ دین می کنند آشکار گردد. این به دانستن زبان و ادبیات قرآن بستگی دارد.

باری، درباره روشهای علی ع سخن می گفتیم. دیگر از روشهای علی این بود که از جنگ، بسیار پرهیز داشت. خود هرگز به آن آغاز نمی کرد. و اگر پس از حمله دشمن از جنگ کردن ناگزیر می شد، به سربازان خود چنین سفارش می کرد:

در شروع جنگ پیشدستی نکنید . اگر فاتح شدید
 فراریان را به قتل نرسانید . کار مجروحان را نسازید .
 دست به غارت اموالشان نگشایید . اگر زنان دشمن به
 ناموس شما ناروا و به پیشوایان و فرماندهان شما
 ناسزا گفتند ، متعرض آنان نشوید .

علی از تصرف بیجا در اموال مردم سخت هراس داشت .
 عقیل - برادر نابینا و عیالمند او - از وی می خواست که
 يك صاع (حدود يك كيلو) گندم ، بیشتر از خیره مقرر به او
 بدهد . روزی علی آهنی را در آتش گذاخت و در دست عقیل
 گذاشت . چون عقیل از سوز آن آهن گذاخته فریاد کشید ،
 علی گفت :

تو از آهنی که انسانی به بازیچه آن را گذاخته است
 می نالی ، من از آتشی که قهر خدا ساخته است ننالم ؟
 و چون طلحه و زبیر ، به بیت المال آمدند تا با او سخن
 گویند ، علی که مشغول حساب بود ، شمع را خاموش کرد .

- چرا شمع را خاموش کردی ؟

- نخواستم در پرتو شمع که از مال عمومی است ، صحبت

خصوصی بکنیم !

علی ع در تربیت به نوجوانان توجه داشت و در سپردن کار، به مردم مؤمن مجرب و با سابقه • در دوران خلافتش، در کوفه و اطراف آن، حتی يك نفر که گرسنه بخوابد و از نیازهای اولیه محروم باشد، یافت نمی شد • کوفه هفت بخش داشت • آماری دقیق به وسیله عریفان (داروغه ها) از همه ناتوانان و یتیمان بخشها تهیه شده بود و برطبق آن، به همه آنان رسیدگی می شد • و اینان ، جز آن کسانی بودند که علی به دست خود ، برایشان غذا و وسایل می برد • به فقرای غیر-مسلمان نیز از بیت المال هزینه داده می شد • روزی باجماعتی از یکی از کوچه های کوفه می گذشت، دختری دید دست پیرمردی نابینا را گرفته گدایی می کند ، فریاد زد :

این چیست ؟

گفتند :

مردی مسیحی است •

فرمود :

تا جوان بود و کارآمد ، به او کار می دادید ، اکنون فراموشش کرده اید ، از بیت المال به او ماهیانه بدهید •

علی، در مقام حاکم ، خود را پدر یتیمان و دوست بینوایان

می دانست . هنگامی که با یتیمان روبرو می شد چنان رفتار می کرد که می پنداشتند پدر ایشان است . وقتی به عنوان اعتراض به او گفتند :

چرا اینهمه وقت خود را صرف نوازش یتیمان می کنی؟
گفت :

پیشوای جامعه ، پدر یتیمان است . اینان نباید از دست دادن پدر را حس کنند .

به زنان احترام می گذاشت و مخصوصاً در معابر عمومی به آنان سلام می کرد . اگر به جوانی هرزه و چشم چران می رسید ، با نواختن سیلی او را ادب می کرد . به گرفتاریهای جزئی مردم نیز اهمیت می داد . يك گرفتاری جزئی به عنوان يك مسئله انسانی ، برای او مطرح بود . اگر خرما فروشی پول کلفتی را که خرمای او را پس داده بود نمی داد ، پادرمیانی می کرد تا آن کلفت از نگرانی در آید . در میان جمع که قرار بود غذا را دسته جمعی بپزند ، هیزم آوردن را او به عهده می گرفت . اگر کسی مدعی او می شد ، مانند فردی عادی ، به محکمه و نزد قاضی حاضر می گشت .

در باره اموال خراج و دیگر اموالی که از شهرها و روستاها برای دولت اسلامی گرفته می شد ، سفارش می کرد

که آنچه در محل لازم است به مصرف برسد ، برسد و بقیه به
بیت المال فرستاده شود .

با فقیران و تنگدستان و کم بضاعتان دوست می شد و با
فروتنی رفتار می کرد . در برابر مردم توانگر و متکبر بی اعتنا
بود . هر جا شخصیت انسانی ، به علت نوعی فرود ستی و کمبود
می رفت که پایمال گردد و غرور انسانی در هم شکند ، همه
وجود خویش را در کفّه آن انسان فرود ست می نهاد تا به او
توهینی وارد نیاید .

علی همه را به داشتن تقوی ، شجاعت ، شرافت ،
پاکدانی ، انساندوستی ، پایداری ، مبارزه با ظلم و یکاری
کردن مظلوم و دیگر صفات عالی سفارش می کرد . و خود ، به
تعبیر نویسندگان ، هم امام بود و هم قهرمان . جایی که در
مسائل اخلاقی انحطاطی روی می داد به خود می لرزید و
چون رعد می خروشید . برای به پا داشتن حق چون کوه بود
و به هنگام گسترش عاطفه و وجدان چون دریا . در برابر ظالم
آتشی بود سرکش ، و در برابر مظلوم نسیمی نوازشگر .

علی به عبادت و نماز و روزه و جهاد و تقوی اهمیت بسیار

می داد . خود بسیار عبادت می کرد و به دیگران توصیه می کرد که خدا را عبادت کنند . و در ایثار و دیگران را بر خود مقدم داشتن نمونه کامل يك مرد خدا بود . مورخین نوشته اند :

روزها روزه می گرفت و شبها به گرسنگی می گذرانید و قوت خود را به دیگران عطا می کرد . وقتی اموالی را که در بیت المال بود به مستحقان می رسانید ، بیت المال را جاروب می کرد و در آنجا نماز می گزارد .

از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که فرمود :

علی بن ابیطالب ، از مال خویش که با زحمت و کار به دست آورده بود ، هزار بنده خرید و آزاد کرد .

نیز نوشته اند :

او از همه کس بیشتر نماز می خواند و از همه کس بیشتر روزه می گرفت . مردم نماز شب خواندن و ملازمت بر ذکر گفتن و نمازهای نافله را از علی آموختند . از بسیاری سجده که در نمازهای خود کرده بود ، پیشانیش پینه بسته بود . در یکی از

شبهای سخت جنک صفین ، که به نام « لیلۃ الہریر » معروف است ، برای او فرشی کسترده بودند . او در وسط میدان جنگ نماز خواند و در چنین شبی نیز از نماز خود کم نکرد . در آن شب تیر از چپ و راست او می گذشت و او همچنان مشغول نماز بود .

بدین گونه علی ع با به کار بستن حکمت عملی و سیاسی قرآن ، در تمام دوران خلافت خود ، با قدرت کامل و سیاست روشن و مسلط حکومت می کرد . و سرانجام این رقیبان سیاسی او نبودند که پیروز شدند ، بلکه او به دست دشمنان عاطفیش — که به کمان خویش از وی انتقام می گرفتند — کشته شد . و خلافت پر صلابت او با شهادتش پایان یافت نه با شکست و ناتوانیش .

چنانکه گفتیم ، همه پنج سال خلافت او آکنده بود از حوادث ناگوار و کارشکنیهای بسیار . این اقدامها که همه داخلی بود ، به صورت جنگهای پر زیان جمل و صفین و نهروان درآمد . و علی آن عالم زاهد و عابد آگاه و خکیم خردمند و شجاع بی نظیر و شیرپهنه های نبرد ، هرچه می خروشید که این جنگها را میافرینید ، کینه وران دیرین

گوش فرا نمی دادند .

از سوی دیگر، تلاش علی برای اعاده اصول اسلامی و بازگرداندن اوضاع به زمان پیامبر (که هر مجالسی را از خود پرستان و منافع طلبان سلب کرده بود)، سبب شد تا دشمنانی در میان طبقات ممتاز عرب - و از جمله آنان که در دوره خلیفه سوم به اموال و امکانات ناحق دست یافته بودند - پیدا کنند . سرانجام کینه های دیرینه دوران جاهلیت، و سپس روزگار صدر اسلام، نسبت به این سرباز بزرگ اسلام بروز کرد و در گیراگیر جنگ صفین، قرآن بر نیزه کردن معاویه و عمرو عاص و منافقانی چون اشعث بن قیس کندی باعث پدید آمدن فرقه خوارج شدند . پیدایش این فرقه باعث به وجود آمدن جنگ نهروان شد . در این جنگ، طرفداران امام که تغییر عقیده مرموز و بهانه گیری کارشکنانه خوارج را از نزدیک می دیدند، دست به حمله ای بی امان زدند و خوارج را نابود کردند . علی ع خود نیز در دفع فساد آنان همست گماشت . بدین گونه از آنان جز تنی چند باقی نماند .

شهادت امام

چند تن از خوارج، که هم کین علی را به دل داشتند و هم کین معاویه را، روی به مکه نهادند . در آنجا سه تن از

ایشان گرد آمدند و گفتند علی و معاویه باعث پریشانی کار امت شدند . مردی گفت : عمرو عاص نیز چنین است بلکه هر فتنه ای از اوست . اینجا بود که آن سه تن : عبد الرحمن بن ملجم مرادی ، برك بن عبد الله و عمرو بن بكر تمیمی ، همداستان شدند که ، به ترتیب ، به عراق و سوریه و مصر روند و علی و آن دو تن دیگر را در يك شب (۱۹ رمضان ۴۰ هجری) بکشند . برك به شام رفت ، و در شب معهود ، به کمین معاویه ایستاد ، و چون شمشیرش را فرود آورد ، به ران معاویه خورد و کاری نشد . عمرو تمیمی به مصر رفت و در شب ۱۹ رمضان ، در مسجد به کمین عمرو عاص - والی مصر - نشست . از قضا آن شب عمرو عاص بیمار شد و به مسجد نامد . به جای وی قاضی مصر به نماز آمد ، و طعمه شمشیر شد^۱ .

اما ابن ملجم ، وی به کوفه آمد و چون روزی چند به شب ۱۹ ماه مانده بود ، در محله خوارج منزل کرد . روزی ، در خانه یکی از دوستان خود ، با دختری از خوارج به نام قطام آشنا شد . بدو دل باخت و از او خواستگاری کرد . پدر و برادر

۱ . برخی از مطلعان این واقعه را اینگونه نیز برفته اند . گفته اند ، اینکه تنها امام در این ماجرا کشته شد ، نه معاویه و عمرو عاص ، دلیل است که توطئه ای بوده است بسا اطلاع معاویه به منظور کشتن امام علی بن ابیطالب .

قطام ، در جنگ نهروان کشته شده بودند . از این روی نسبت به امام ، سخت کینه می ورزید و همواره در جستجوی فرصت انتقام بود . چون خواهش ابن ملجم را شنید ، گفت : مَهر من سنگین است : کشتن علی . . . این امر تصمیم ابن ملجم را قطعی کرد . شب نوزدهم رسید . قطام در آن شب خود نیز به مسجد آمد ، و چند تن دیگر را به یاری ابن ملجم فراخواند . اینان در انتظار صبح و در کمین امام بودند .



در آن ماه رمضان ، علی ع . هر شب برای افطار به خانه یکی از فرزندان خود می رفت . شب نوزدهم به خانه دختر کوچکش امّ کلثوم ، آمد .

آن شب ، پدرم به خانه من آمد . ابتدا به نماز ایستاد . برای افطار ، سینی آوردم که تنها دنان جو و یک ظرف شیر و کمی نمک در آن بود . پس از نماز به آن سینی نگریست و گفت : «دخترم ! چرا دنانخورش آورده ای ، نمی دانی که من از رفتار پیغمبر پیروی می کنم ؟ . دخترم ، در حلال دنیا

حساب است و در حرامش عقاب • به خدا سوگند ، تا یکی از این دو نانخورش را بر نداری ، افطـار نمی کنم» • من ظرف شیر را برداشتم • او اندکی نان جو با نمک خورد • آنگاه شکر کرد و باز به نماز ایستاد • در آن شب بسیار نماز می کرد و به درگاه خدا می نالید • و بسیار از اتاق بیرون می رفت و به آسمان نگاه می کرد و سوره «یس» می خواند • سیده دمان به آهنگ مسجد بیرون آمد ، در حالی که می گفت : «خدا ایا ! مرگ را بر من خجسته کرد ان» • دم در خانه مرغابیانی چند که در خانه داشتیم ، در آن سحرگاه ، پیش آمدند و بر سر راه او بانک و ناله می کردند و بر می زدند • خواستیم آنها را دور کنیم ، فرمود : « واگذارید شان • صیحه کرانند ، که در پی آنها نوحه کران خواهند بود •» آنگاه در باره آنها سفارش کرد : « دخترم ! این پرندگان زبان بسته نمی توانند کرسنگی و تشنگی خود را اعلام کنند ، یا از آنها مراقبت کنید یا آزاد شان سازید » •

سپس امام در آن شب به مسجد آمد • قندیلهای مسجد خاموش بود • در تاریکی رکعتی چند نماز خواند • سپس

دعای تعقیب خواند و دعا کرد . آنگاه بر بام و مأذنه مسجد
برآمد ، و اذان گفت . چون آن حضرت اذان می گفت ، هیچ
خانه ای در کوفه نبود مگر اینکه صدای اذان به آن خانه
می رسید . امام از مئذنه به بام آمد . و بالای بام مسجد
پیوسته خدا را یاد می کرد و لا اله الا الله می گفت و بر پیامبر
اکرم درود می فرستاد . آنگاه به زیر آمد در حالی که این
شعر را زمزمه می کرد :

خَلُّوا سَبِيلَ الْمُؤْمِنِ الْمُجَاهِدِ
فِي اللَّهِ لَا يَعْبُدُ غَيْرَ الْوَاحِدِ
وَيُوقِظُ النَّاسَ إِلَى الْمَسَاجِدِ

— از سر راه این مؤمن مجاهد راه خدا کنار روید
او که جز خدای یگانه کسی را نمی پرستد
او که مردمان را ، به هنگام صبح صادق ، بیدار می کند
تا به مسجد ها روند و نماز بخوانند .

آنگاه خفتگان را بیدار کرد . ابن ملجم نیز در میان مردم
خود را به خواب زده بود و به رو خفته بود ، در حالی که
شمشیری زهرآلود در زیر جامه پنهان داشت . چون امام به

اورسید ، فرمود :

— اینگونه محسب ! این خواب شیاطین است

سپس به محراب رفت و به نماز ایستاد . ابن ملجم و شیبب — که به کمک وی آمده بود — خود را به محراب نزدیک کردند . چون امام ، سر از سجده رکعت اول نماز برداشت ، شیبب ، شمشیر خود را فرود آورد لیکن به طاق محراب خورد . در این لحظه ابن ملجم با شتاب پیش آمد و شمشیر سنکین وزهرآلودش را بر فرق امام فرو کوفت^۱

علی ، با فرق خون آلود ، در محراب مسجد کوفه ، در آن لحظه ، با کمال توجه به عظمت شهادت ، و معنویت زندگی خویش ، و پاکی مرگی از نوع مرگ خود ، فریاد زد :

فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ

۱ . واقعه ضربت خوردن علی ع در شب ۱۹ ماه رمضان سال ۴۰ هجری بوده است . لیکن برخی از مورخان ، شب ۱۷ این ماه نوشته اند . از این جهت جرجسی زیدان نیز کتابی را که درباره زندگانی و شهادت امام نوشته است ، «هفدهم رمضان» نام داده است .

— به پروردگار کعبه سوگند نیکبخت و کامیاب شدم .

مردم بر آشفتند . ابن ملجم را گرفتند و نزد امام حسن ع
آوردند . علی در باره ابن ملجم سفارش کرد :

با او مدارا کنید ، و از هرچه خود می خورید به او
بدهید ، و بر اضطراب و هراسناکی او رحم کنید .

امام راپس از اینکه از محراب به میان صحن مسجد آوردند ،
به خانه بردند . مردم شهر همه آگاه شدند و به سوی خانه
امام سرازیر گشتند . حال امام مساعد نبود . کمتر کسی را
اجازه دیدار می دادند . حال بدین گونه می گذشت .
خاندان امام و دیگر مردم از درد و غم این مصیبت بزرگ
بیتاب بودند . امام خود از فشار درد و سوز زهر در تب و تاب
به سر می برد . چون لحظه ای آرام می یافت فرزندان خویش
و دیگر یاران را پند می داد و طریقه دین و تقوی را گوشزد
می کرد . گاهی مدهوش می شد و گاه به هوش می آمد .
یکبار که به هوش آمد امام حسن کاسه ای شیربه دست او داد .
امام آن کاسه شیر را گرفت ، اندکی خورد ، و فرمود بقیه آن را
برای ابن ملجم ببرند ، و دوباره در باره ابن ملجم و آب و خوراک

او سفارش کرد .

کم کم شب شد ، شب ۲۰ ماه رمضان . امام در آن شب نشسته نماز خواند . و همواره به فرزند ان خویش نصیحت می کرد . روز آن شب نیز گاه مردم می آمدند و سؤال می کردند . امام می فرمود : «سؤالهای خود را کوتاه و مختصر بگویید» . آنگاه پاسخ می داد . حُجْرَبْنِ عَدَى آمد و در مرثیه امام شعری خواند . و چون امام به او خبر داد که روزگاری بعد، تورا می طلبند تا از من بیزارى جویی ، حجر پایداری و ایمان راستین خویش را به حق و اهل حق عرضه کرد !

آن روز نیز شب شد ، شب ۲۱ ماه رمضان . در این شب فرزند ان و خاندان خویش را گرد آورد و با آنان وداع کرد . و وصیت معروف خویش را بیان داشت :

... قَوْلًا بِالْحَقِّ ، وَ اَعْمَلًا لِلْاَجْرِ
 كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا ، وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا
 اَوْصِيكُمَا ، وَ جَمِيعَ وُلْدِي وَ اَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي ،
 بِتَقْوَى اللّٰهِ ، وَ نَظْمِ اَمْرِكُمْ ، وَ صَلاَحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ .

اللَّهِ ، اللَّهُ ، فِي الْإِيْتَامِ ، فَلَا تُغَيِّبُوا أَفْوَاهَهُمْ ، وَلَا
يُضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ .

اللَّهُ ، اللَّهُ ، فِي جِيرَانِكُمْ ، فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ .

اللَّهُ ، اللَّهُ ، فِي الْقُرْآنِ ، لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ .

اللَّهُ ، اللَّهُ ، فِي الصَّلَاةِ ، فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ .

اللَّهُ ، اللَّهُ ، فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ ، لَا تُخْلَوْهُ مَا بَقِيْتُمْ

اللَّهُ ، اللَّهُ ، فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَالسِّنْتِكُمْ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ .

وَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاضُعِ وَ التَّبَادُلِ ،

وَ آيَاكُمْ وَ التَّدَابُرِ وَ التَّقَاطُعِ ،

لَا تَتْرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ ، فَيَوْلَى

عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ، ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ

— حق را بگوئید ، و کار را برای خدا بکنید .

• خصم ظالم و پشתיبان مظلوم باشید .

شما دو تن (حسن و حسین) را و همه فرزندان و

خاندانم را ، و هرکس را که این وصیت به او برسد

(تا پایان روزگار) ، سفارش می کنم به رعایت تقوی ،

و نظم دادن به کارها و برطرف ساختن اختلافها .

خدا ، خدا ، در باره یتیمان ، مبادا يك وعدة گرسنه

بمانند ، و يك لحظه مورد توجه نباشند .
 خدا ، خدا ، درباره همسایگان ، این سفارش
 پیغمبرتان است که حق همسایگان را رعایت کنید .
 خدا ، خدا ، درباره قرآن ، مبادا دیگران به قرآن
 عمل کنند و شما نکنید .
 خدا ، خدا ، درباره نماز ، نماز ستون دین است .
 خدا ، خدا ، درباره خانه خدا کعبه ، تا
 هستید ، خانه خدا را از خود خالی نگذارید .
 خدا ، خدا ، درباره جهاد ، با مال ، با جان ، و با
 زبان ، در راه خدا جهاد کنید .
 به هم پیوندید و به حال یکدیگر برسید .
 به هم پشت مکنید و از یکدیگر مبرید .
 امر به معروف و نهی از منکر را ترك نکنید . اگر امر به
 معروف و نهی از منکر را ترك کنید ، بدترین بر شما
 حکومت کنند . و در زمانی که بدترین کسان حکومت
 کنند ، هرچه دعا کنید، خداوند مستجاب نخواهد
 کرد

سپس لحظه ای بیهوش شد . آنگاه به هوش آمد
 روی به خاندان خود کرد شما رابه خدایم سپارم

خدا همه شما را به راه حق و راست بدارد . . .

سپس :

— ای فرشتگان خدا ، درود بر شما

بعد، این آیات قرآن :

لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ

— برای چنین لحظاتی باید عمل کنند و بکوشند .

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

— خدا با مردمی است که عمر خود را به تقوی و پرهیزگاری

گذرانند و مردمی که همواره کار نیک می کنند .

و لحظه ای بعد دیدند که آرام و بریده می گوید :

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ،

وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

...

در پایان این فصل ، شعر «خون شفق» از نعمت آرم

را، زمزمه می کنیم :

دروازه سحر ،

در انتظار آمدن کاروان صبح ،

• آغوشِ ماتِ خسته خود را گشوده بود .

• صبح از کران نیلی خاور نمی دمید .

• گردِ ملال ، رنک شفق را زدوده بود .

*

در سینه برهنه آن پهن دشت باز ،

آنجا که رشته های کلاف سپید صبح ،

ریزد به روی پیکر خاموش صخره ها ؛

آنجا که از شراره خورشید نیمروز ،

وامانده کام تشنه سوزان دره ها ؛

آنجا که آفتاب ،

از روی نخلهای کهن می کند غروب ؛

آنجا که ماهتاب ،

بر کشتزار بادیه ها می کند طلوع ؛

در بستر سکوت ،

• شهری غنوده بود .

*

آنجا ، میان مسجد آن شهر بی خروش ،
 — چون روزهای پیش —

در نیم‌رنگِ روشنیِ سیمگونِ فجر ،

• بانگی بلند شد .

• بانگِ اذانِ صبح .

محرابِ پاكِ مسجدِ کوفه به صد فسوس ،

• آغوش بر گشود .

• وان جاودانه مرد ،

— آن راز ناشناختهٔ عالم وجود —

• شد در نماز و راز .

• فارغ‌ز خویش و غرق به نوشینی سجود .

*

تصویرِ يكِ شَبَح ،

• از گوشه ای خزید .

• دستی بلند شد .

• برقی میان پردهٔ تار هوا جهید .

*

• گلرنگ شد زخون شفق آسمان صبح .

• بادی وزید و نالهٔ غم ریخت روی خاك .

• آشفته موج و سینهٔ دریا غریب کرد .

• روحی بزرگ رفت بد آن جایگاه پاك •

*

• آن روز شام شد •

وقتی که روشنائی اندوهرنک ماه ،
بر شهر شبگرفته افسرده ، رنگ زد ؛
وقتی که باز شب شد و اندوه بیکسی ،
بر سینه های مردم درمانده ، چنک زد ؛

در کوچه های خلوت و خاموش آن دیار ،
آنجا که جز نسیم نمی گیردش سراغ ؛
آنجا که در سیاهی اندوهبار شب ،
جز نور ماه نیست در آن کلبه ها چراغ ؛

— در زاغه های شهر —

هرگوشه ، هرکنار ،

يك كودك یتیم ،

يك چشم اشکبار ،

يك مادر فقیر ،

يك ظرف بی غذا ،

يك سفره فتاده تهی روی يك حصیر ؛

••• در انتظار ماند

••• در انتظار ماند

گفناړ پنجم

۱۵ رمضان

پانزدهم ماه رمضان ، روز میلاد امام دوم ، امام حسن مجتبی است ، نوه بزرگ (سبط اکبر) پیامبر ، پسر ارشد علی و فاطمه ع ، و ملقب به «مجتبی» و «امین» و «تقی» (یعنی پرهیزگار)

امام حسن ، شب سه شنبه پانزدهم ماه رمضان سال سوم هجری ، در مدینه ، متولد شد . و در سال چهارم هجری - پس از شهادت حضرت علی - به امامت و خلافت رسید . اهل سنت ، امام حسن را ، «امیر المؤمنین حسن» گویند ، و برخی از آنان ، امام را پنجمین «خلیفه راشد» شمارند .

هنگامی که امام حسن به خلافت رسید ، سالها بود که معاویه بر شام ولایت داشت . وی که از جنگ صفین ، به علت حيله های عمرو عاص ، شکست ناخورده بازگشته بود ، در

صدد برآمد تا از راه حيله انكيزی، با امام حسن نیز درافتد
و کار را بر امام تباه کند، و ارکان امامت و خلافت حق را
متزلزل سازد. امام نیز از دسیسه کاریهای معاویه آگاه بود.
از این رو در نامه ای به او نوشت:

جاسوسان می فرستی و مکرها و حيله ها می انكيزی،
فکر می کنم اراده جنگ داری. اگر چنین است من
نیز مهیای جنگم.

مرکز حکومت امام حسن ع، در عراق (کوفه) بود.
هنگامی که مردم با او بیعت کردند، کارگزاران خویش را به
شهرها فرستاد و برای جنگ با معاویه آماده شد، و به
فراهم کردن و مجهز ساختن سپاهیان خویش پرداخت.
مُغیره بن نوفل را در کوفه به نیابت خود بگماشت، و «نخيله»
(جایی نزدیک کوفه، از سوی شام) را لشکرگاه کرد، و فرمود تا
مغیره مردم را برای جنگ با معاویه برانگیزاند. سپس
خود با سپاه از نخيله کوچ کرد و به محلی به نام «دیر
عبدالرحمان» رفت. در آنجا سه روز ماند تا همه سپاه
گرد آیند. آنگاه عبیدالله بن عباس و قیس بن سعد انصاری
را با ۱۲ هزار تن از دیر عبدالرحمان به جنگ معاویه، به

عنوان آغاز درگیری و جهاد ، کسب داشت .

معاویه - چنانکه اشاره شد - همواره در تضعیف
جبهه امام می کوشید ، و با وعد و وعید و دسیسه و نیرنگ
بسیار و صرف کردن اموال عمومی ، در راه خریدن اشخاص ،
فعالیتی دامنه دار می کرد . او از استقرار حکومت حق و
نظام عدل می هراسید ، چون چنین نظامی ، فوری شر او را
از سر ملت مسلمان دفع می کرد ، و يك لحظه دست چون او
کسی را برای اسراف و قتل و جنایت باز نمی گذاشت . این
بود که با همه امکانات خود می کوشید تا قدرت کوفه را متلاشی
سازد و از دست فرزند بزرگ علی رهایی یابد .

می دانیم که چند تن از خوارج (گروهی که در جنگ
صفین - با زمینه سازیهای معاویه و عمرو عاص - پیدا شدند
و به مخالفت و دشمنی با علی برخاستند و کین او را در دل
گرفتند) ، در میان سپاه امام بودند . اینان در ظاهر نسبت
به امام حسن ابراز وفاداری می کردند ، اما در باطن ، از او
که پسر ارشد علی بود ، کینه ای سخت در دل داشتند و در
صدد انتقام بودند . معاویه از این موضوع آگاه شده بود .
از آن بهره برداری کرد ، و به هر يك از آنان (از جمله ،

عمر بن حریث، شَبَّث بن رَبِیع و ۱۰۰۰) نوشت که «اگر حسن را به قتل رسانی، دویست هزار درهم به تو می‌دهم و دخترم را به همسری تو در می‌آورم».

در همین اوقات، روزی یکی از این افراد، هنگامی که امام در حال نماز بود، به سوی او تیری افکند. تیر کارگر نیفتاد، زیرا که امام — چون در حال جنک بود — در زیر جامه زره بر تن داشت، لیکن از این اقدام در سپاه امام رخنه‌ها افتاد، تا آنجا که از میان خود این کوفیان، گروهی بر او حمله بردند و خیم او را غارت کردند، و به هنگامی که امام از «ساباط مداین» می‌گذشت، خنجری مسموم بر رانش زدند، که تا استخوان نفوذ کرد و او را از اسب بر زمین افکند.

در این کیرو دارها، از قیس بن سعد انصاری — سردار دوم سپاه امام — نامه‌ای رسید به این مضمون:

چون عبیدالله بن عباس (سردار اول سپاه) در دهکده حبوبیه، سپاه را در برابر لشکرگاه معاویه جای داد، معاویه کسی نزد او فرستاد و او را به

سوی خویش دعوت کرد و به عهده گرفت که هزارهزار درهم به او بدهد ، نیمی نقد و نیمی پس از وارد شدن معاویه به کوفه . بدینگونه عید الله خویشان را بفروخت و شب هنگام از لشکرگاه بگریخت و به سپاه معاویه پیوست .

به این سان ، سست‌عنصری و بی ثباتی آن مردم روشن می‌گشت . از طرف دیگر ، شیعه ، در نزدیکی همین اوقات ، جنگهای «جَمَل» و «صِفِّین» را پشت سر گذاشته بود ، و در رکاب علی ع شمشیرها زده بود ، و بسیاری از افراد ثابت‌قدم و مردان دلاور خویش را از دست داده بود . امام — حسن ، با آگاهی و توجه به همه این مقدمات و زمینه‌های نامساعد ، و پس از اصرار برخی از اصحاب و اطرافیان خود که صلح را بپذیرد ، زیرا که از جنگ خسته شده بودند ، پس از اینها ، صلح پیشنهاد شده از طرف معاویه را پذیرفت ، و با اکراه به آن تن در داد ، اما صلحی موقت و مشروط .

امام ، در این صلح ، کاری کرد که به گونه‌ای درگیرانه — نه به صورت کناره‌گیری — مراقب اعمال دستگاه حکومت شام

باشد و استیلای بنی امیه را محکوم سازد . از جمله شروط صلح این بود که

معاویه و کارکنان او ، در سراسر آبادیهای اسلام ، بر مردم ستم نکنند ، احرار و آزادگان را محدود نسازند ، شیعه علی را نکشند ، نام علی را بسوزانند ، زشتی یاد نکنند ، به قتل افکار دست نزنند ، خراج دارا بگرد را به بیت المال امام بدهند ، و معاویه برای خود جانشین معین نکند .

همه این شروط قابل تأمل بسیار است . معلوم می دارد که آنان که به نام دین و اسلام حکومت می کرده اند ، همه این جنایتها و خیانتها را مرتکب می شده اند ، تا جایی که باید از آنها پیمان گرفت که چنین نکنند .

امام حسن ، در آن روزگار ، بزرگترین شخصیت اسلامی بود ، و خانواده های بسیاری از جاهای مختلف ، شهرها و سرزمینهای اسلامی ، زیر نظر و بارسیدگی او اداره می شدند : بازماندگان شهدای جنگ صفین و جنگ جمل ، شمار بسیاری از آزاد یخواهان و روشنفکران آن روز که معاویه

حقوق آنان را از بیت‌العمال عمومی مسلمین قطع کرده بود، و این امام حسن بود که به آنان می‌رسید و ایشان را از سقوط اقتصادی حفظ می‌کرد تا مبادا به سقوط فکری و مرامی کشانیده شوند. این بود که امام حسن خود دارای قلمروی گسترده و نفوذی وسیع بود و نیازمند به بیت‌العمال وهزینه. برای این، در صلح نامه قید شد که خراج دارا بگرد به بیت‌العمال امام پرداخته شود.

این شرط نیز که معاویه کسی را جانشین خود نکند بسیار مهم بود. چون - صرف نظر از یزید پسر معاویه - معلوم بود که از این خاندان - که دشمنان دیرین اسلام بودند - هرکس بر سرکار آید، اسلام را زیر پا می‌گذارد و عدالت را می‌کشد و امت را تباه می‌کند.

اما معاویه، پس از استیلای بر امور، نه دین و نه شرف انسانی، هیچیک را در نظر نیاورد، و همه آن شروط را زیر پا گذاشت، خراج دارا بگرد را به بیت‌العمال امام پرداخت، در ریختن خون آزادگان و محو آثار اسلام بکوشید، اموال و قدرتهای اسلامی را برای نابود کردن اسلام به کار گرفت، و کرد آنچه کرد. معروف است که چون به کوفه آمد، به مردم

من برای رسیدن به حکومت و استیلای بر شما
می کوشیدم ، نه برای نماز و روزه و ...

و اینجا بود که پرده ای که او بر ظاهر کارهای خویش
آویخته بود دریده شد و باطن غیرمسلمان حکومت روشن گشت .
امام حسن موفق شد ، دشمن و بیگانه ای را که به صورت خودی
درآمده بود - و در سال فتح مکه از روی اجبار اظهارمسلمانی
کرده بود و همواره با اسلام دشمنی می کرد - بشناساند و
دشمنی و بیگانگی او را برملا سازد . پس می نگریم که امام با
مجموعه اقدامهای خویش (بسیج نظامی اول و صلح مشروط
آخر) ، فرهنگ سیاسی اجتماع را تصحیح کرد و آگاهی
اجتماعی امت را بگسترده و به جامعه اسلامی ، برای شناختن
ماده فساد ، کمکی بزرگ کرد ، و اصول حکومت مبتنی بر تزویر
را شناساند ، و راه را برای درگیری قاطع امت اسلام با بنی امیه
بگشود ، و زمینه عینی نهضت ابدی عاشورا را فراهم ساخت .

و از اینجا است که گفته اند ، پس از رخنه ای که بعد از
درگذشت پیامبر ص در سیراجتماعی و تربیتی اسلام افتاد ،

حکمت سیاسی امام حسن و تحمل او و اقدام نظامی امام حسین و نهضت او ، هر دو با هم ، و به منزله يك درگیری در دو موضع ، آن آب رفته را به جوی بازآوردند ، و اسلام را از چنگ حکومت جاهلیت اموی رهایی بخشیدند ، زیرا هر يك به گونه ای در بازکردن چشم و گوش مردم ، بویژه نسلهای پس از صدر اسلام (که از چگونگی مسلمان شدن امثال ابوسفیان و معاویه آگاهی درستی نداشتند، و نمی دانستند که اینان پس از سالها دشمنی با پیامبر و اسلام به منظور قبضه کردن قدرت اسلامی اظهار مسلمانی کردند) سخت مؤثر بودند.

پس اگر با شناخت حوادث و مطالعه دقیق تاریخ و کشف رابطه های عینی وقایع، صلح امام حسن را ارزیابی کنیم ، آن را يك تدبیر سیاسی بزرگ و حکمت اجتماعی عمیق می بینیم ، نه اینکه امام از جنگ و درگیری پروا داشته است . امام نخست اقدام به جنگ کرد و خود مسلح حرکت می کرد ، حتی در حال نماز مسلح بود ، چنانکه گفتیم . و از این رو است که برخی از مورخان اسلامی ، کتابهایی زیر عنوان «قیامُ الحسن» نوشته اند . امام حسن زیر دست پدري چون علی تربیت شده بود . او از شجاعان عرب بود . در غزوه های اسلامی و جنگهای داخلی چندی شرکت کرده بود .

خود رزم آشنا ، شمشیر زن ، دلاور و کارزار دیده بود . در
 جنگ صفین و جمل از سرداران بزرگ سپاه علی بود و شجاعتها
 بروز داده بود و شمشیرها زده بود . معروف است که خود
 می فرمود :

من کاری بهتراز جهاد با معاویه سراغ ندارم . اگر
 یارانی می یافتم شبانه روز را در مبارزه و درگیری با
 معاویه می گذرانیدم ، و کار را در دست او
 نمی گذاشتم .

بجز همه طاقتهای و نیروهایی که در این سخن موج
 می زند ، از آن دانسته می شود که در وجود امام استعداد
 نظامی و قدرت بسیج و سلحشوری و جوهر کارزار و فرماندهی
 به حد کمال بوده است . همین امام حسن بود که افسر
 رشید خارجی عبدالرحمن بن ملجم مرادی - قاتل علی ع
 - را با يك ضربه شمشیر ، به هنگام قصاص ، از پای در آورد .
 معاویه نیز که امام را خوب می شناخت ، از این صفت آگاه
 بود . از این رو تا پیش از انعقاد صلح سخت نگران بود -
 به همانگونه که از وجود علی و حضور او در امت نگران بود -
 و پس از صلح هنگامی که فروة بن نوفل الاشجعی ، با سپاهی

خروج کرد ، معاویه دست به سوی امام حسن دراز کرد و از امام کمک خواست . مورخان نوشته اند :

فروة بن نوفل الاشجعی ، در ایام معاویه ، بیرون آمد . معاویه لشکری را برای دفع او نامزد کرد ، و از امیر المؤمنین حسن ، علیه السلام ، درخواست کرد که می بایست که به اسفہسالاری (فرماندهی) لشکر بروی ، و این حرب (جنگ) که در آن جهادی است عظیم ، به نفس نفیس خود تکفل فرمایی ، و این کار را کفایت کنی . امام حسن جواب داد که من از بهر صلاح خلق دست از کار خلافت کشیده ام ، تا خون مسلمانان ریخته نگردد ، اکنون از بهر تو بسا دیگران حرب نخواهم کرد . و اگر حرب خواستی کرد ، نخست با تو کردم^۱

در اینجا ملاحظه می کنید که امام جنگ با معاویه را بر جنگ با فروة خارجی مقدم به حساب می آورد ، و معاویه را خارجی تر از هر خارجی دیگر می داند .

بعد از همهٔ اینها باز معاویه از امام حسن - حتی پس از صلح نیز - حساب می برد ، و حضور او را در امت مانع از ظلم و ستم بیشتر می دید . مورخان نوشته اند که تا امام حسن زنده بود ، معاویه نتوانست به بسیاری از جنایاتی که پس از شهادت امام جامهٔ عمل پوشانید ، دست بیازد .

از این رو معاویه در صد دقت قتل امام برآمد . مالی بسیار و زهری کشنده ، برای زن امام حسن ، جَعْدَه (دختر اشعث بن قیس ، که در ظاهر خود را از دوستان امام نشان می داد ، اما در باطن اینگونه نبود) فرستاد و پیغام داد که اگر این زهر را به حسن بخورانی ، صد هزار درهم دیگر به تو می دهم و تو را به عقد پسرم یزید درمی آورم . آن زن بدین کار اقدام کرد ، و امام را زهر خورانید . امام حسن مجتبی ، در سال پنجاهم هجری ، در سن ۴۷ سالگی ، به دست آن زن مسموم گشت و از دنیا رفت . و در گورستان بقیع - در مدینه - به خاک سپرده شد .

اما دربارهٔ اوصاف امام ، مورخان اسلام ، اعم از سنی و شیعه ، نوشته اند که امام حسن پارسا ترین و عابدترین مردم زمان خود بود . در زهد و عبادت و سخاوت و تقوی و حلم و

عظوفت ضرب المثل بود . و در عظمت و شخصیت چنان بود که پس از پیامبر ، هیچ کس به آن عظمت نرسید .
 در توجه و خضوع در برابر خداوند ، چنان بود که چون وضو می گرفت تا به نماز ایستد ، بدنش به لرزه می افناده . ۲۵
 بار پیاده - و گاه با پای برهنه - به حج و زیارت خانه خدا رفت ، با آنکه مرکبهای یدک در کنارش کشیده می شد . دو یا سه بار اموال خود را دو نیمه کرد ، نیمی را نگاه داشت و نیمه دیگر را در راه خدا به مستمندان بخشید . و دوبار هر چه داشت به بینوایان داد . با حیوانات مهربان بود . در برابر ضعیفان فروتن بود . در تحمل و مهربانی با مردمان - حتی دشمن - چنان بود که روزی مردی شامی به او سخت ناسزا گفت ، امام در پاسخ او گفت :

تو در شهر ما غریبی ! اگر نیازی داری به من بگو ، تا برآورم .

در پایان این گفتار ، خوب است به مسئله دیگری اشاره کنم که مربوط است به زندگانی حضرت امام حسن مجتبی ، علیه السلام . و آن موضوع تعداد زنان امام حسن است . مورخان مغرض در این باره تهمت‌ها زده اند و نارواها

گفته اند . در اینجا اشاره ای به این مسئله می کنم .

عاملان حکومت اموی و عباسی ، برای اینکه ستمهایی که زمامداران آنان به آل محمد ص کرده اند فراموش شود ، تهمتهایی چند به خاندان علی - از جمله به امام حسن - زده اند . سپس راویان و نویسندگان مزدور و مأمور - و برخی بی دقت و توجه - این ستمها را نقل کرده اند و نوشتند و رواج دادند . اوج این شایعات ، در اوایل خلافت عباسی بود . چون در آن روزگار ، فرزندان امام حسن (سادات حسنی) ، همواره علیه قدرت خلافت قیام می کردند ، و برای واژگون ساختن پایگاه ستم شورش می آفریدند . از ایسن رو خلفا ، از جمله منصور دوانیقی عباسی ، که بسیار در معرض خطر قیامهای سادات حسنی قرار می گرفت - برای خراب کردن وجهه آن سادات - به جد آنان امام حسن تهمت می زد . او بود که با ایادی خود ، تهمت کثرت زن را در مورد آن امام سر و صورت داد و دامن زد . با آنکه بنا بر ماخذ موثق ، تعداد زنان امام ، از شماری اندک نمی گذرد . در ایسن تعداد ، برخی نیز کنیزان بوده اند . و ازدواج ائمه با کنیزان ، برای نفی فاصله طبقاتی و بالا آوردن منزلت کنیزان و زیر دستان بوده است .

این است حقیقت و واقع ، و کزنه امام حسن که با صدها مسئله غامض سیاسی ، دینی و اجتماعی روبرو بود و در آن روزگار ، با آنهمه گرفتاری به سر می برد ، امامی که دوست و دشمن او را در زهد و عبادت نمونه زمان دانسته اند ، کجا و چگونه می تواند به تعدد زوجات - به آن صورت که گفته اند - بپردازد ، آنهم با ۴۷ سال عمر ؟

این سخن را در حق امام حسن ، نخستین بار علی بن عبد الله بصری مدائنی (در گذشته به سال ۲۲۵ هجری) نوشته است . او از اهل سنت بود ، علاوه بر این دارای گرایشهای عثمانی بود و ضدیت با آل علی . علمای اهل سنت خود او را از جمله نویسندگان ضعیف و نامعتبر معرفی کرده اند .

گفتار ششم

عاشورا

دین اسلام به طور کامل بر جامعه بشری عرضه گشت . روزی که پیامبر درگذشت ، هیچ مسئله ای نبود که برای يك نظام سعادت آفرین لازم باشد مگر اینکه گفته شده بود ، برخی آشکار و معین و برخی در ضمن احکام کلی . از مسائل لازم و مهمی که پیامبر اکرم ، در دوره نبوت خویش ، بارها آن را صریح و آشکار مطرح کرده بود ، مسئله رهبری و شخص رهبر بود . یعنی اینکه پس از او ، امت اسلام را چه کسی رهبری کند و پیشوا که باشد .

دین اسلام ، دینی نبود که تنها يك رشته مسائل اخلاقی بگوید و چند پند و اندرز بدهد . و پیامبر راهب و زاهدی گوشه گیر نبود که چند موعظه کند و کنار رود . اگر چنین بود فریاد او نیز مانند صدها حکیم و زاهد ، در غوغای تاریخ محومی شد و این انقلابی که پدید آورد و این حیاتی که به

جامعه بشری داد ، هیچگاه پای نمی گرفت ، و از این دین کامل و نظام جامع ، جامع امور دنیا و آخرت ، امور فرد و جامعه ، امور معنوی و مادی ، امور اخلاقی و حقوقی ، امور جزائی و سیاسی ، امور فلسفی و تربیتی ، اکنون اثری پدید نبود .

از این رو پیامبر اکرم ، در دوران ۱۳ سالی که در مکه گذراند ، مردم را به اصل وجهه فکری دین دعوت کرد ، یعنی خداپرستی و نبوت و پیامبری و بازگشت به خدا (معاد) . لیکن در آن دوره آنگونه که باید موفق نشد که دیگر مبانی و احکامی را که از طرف خدا مأمور ابلاغ آنها بود ، بیان کند و بیاموزد ، و جامعه توحیدی قرآن را شکل دهد . اما در دوره ۱۰ ساله پس از هجرت به مدینه ، امکانات پیش آمد و پیامبر خدا پیروز گشت و گروه مؤمنان و مجاهدان فراوان شدند و نظامات و احکام سیاسی و اجتماعی دین بیان شد .

پس در این دوره بود که پیامبر اکرم توانست به جامعه اسلام سازمان دهد . اگر در مکه به این کار می پرداخت عملی نبود و زمینه فراهم نمی گشت . در مکه کمتر از این را ، یعنی احکام و عقاید اولیه اسلام را ، از او نمی پذیرفتند و با او ستیز

و جنگ می کردند ، تا چه رسد به پذیرفتن يك نظام کامل .
این بود که در مکه بیشتر به بیان و موعظه و تذکر و نشر فکر
توحید پرداخت تا آمادگی پدید آورد . آری در مکه جز آنچه
کرد نمی توانست . اما در مدینه و دوره ای که امکانات فراهم
شد ، اگر به همان بیانات اکتفا کرده بود ، دین اسلام به
صورت مشتی پند و اخلاق در می آمد ، و انقلابی صورت
نمی گرفت ، و امتی پدید نمی آمد ، و این دینی که امروز به
نام اسلام در سراسر جهان گسترده است ظهور نمی کرد .
بعلاوه دین او - چنانکه یاد شد - جامع بود . دین جامع
چگونه می تواند نظام سیاسی و تشکیلات حقوقی و امتی
نداشته باشد . پس پیامبر هم دارای نبوت بود و هم امارت و
ریاست و سیاست . و همه این مناصب و اوصاف ، الهی بود و
از سوی خدا . و در حقیقت ، نبوت کامل و خاتم ، یعنی
همین . و گرنه چنانکه گفتیم ، او پیامبر کامل و خاتم نبود ، يك
راهب زاهد و يك معلم اخلاق بود . و این ، کسی نبود که
همه مبانی و راههای سعادت را پیشنهاد کند و یاد دهد .

این است که پیامبر اکرم ، ص ، ، به ایجاد تشکیلات - بر
پایه احکام قرآن - دست زد . و برای بقای اسلام و نظام
اسلامی به مسئله رهبری توجه بسیار نشان داد ، و بارهای بار ،

علی را به عنوان پیشوای امت و رهبر شعار و هدایت قرآنی معرفی کرد .

پس در حقیقت ، پیامبر اکرم ، نه فقط يك «رئیس سیاسی» بود ، و نه يك «واعظ اخلاقی» ، بلکه يك پیامبر انقلابی و يك داعی رحمانی بود که از سوی خدا آمد تا همه عقاید باطل و اعمال تباه و نظامهای پوسیده جوامع بشری را از میان بردارد ، و يك نظام توحیدی و سیاستی الهی به جای همه برقرار سازد ، و از همه انسانهای ساکن کره زمین ، امتی واحد و موحد بسازد ، امتی در اعمال خود متوجه خدا ، و در حرکت خویش متحرك به سوی ابدیت و کمال ، و در زندگی دنیوی و مادی دارای دید روحانی و معنوی و در عین حال کوشنده و جدی ، و در نظام اجتماعی دارای حکومت قرآنی و مدینه عملی اسلامی ، و در انسانیت خود دارای بلوغ و توجه .

و معلوم است که پیامبر خدا نباید برخلاف نوامیس عالم — چه نوامیس طبیعی و چه نوامیس انسانی و اجتماعی — حرکت کند . پس طبیعی است که در آغاز امر با موعظه و ملایمت بیاغازد ، تا اندک اندک دلها را متوجه خویش کند ، آنگاه نظام خویش را پیشنهاد کند و احکام و مقررات خود را

تعلیم دهد ، و دست به سازمان دهی بزند . و پیامبر ، همین کار معقول را به ترتیب ، در مکه و سپس در مدینه ، عملی کرد .

امر قابل توجه این است که پیامبر ، از همان آغاز يك مسئله اساسی را مطرح کرد : یعنی دعوت به توحید و نفی هر عقیده باطل دیگر ، که این خود يك سرفصل کامل انقلابی است و دلیل است که او در حقیقت آورنده يك دین بود ، و در صد آموختن و پایدار ساختن دین توحید بود . و این چنین دینی باید کامل باشد ، تا هیچ چیز خود را از جای دیگر نگیرد و اندك اندك عوامل غیر توحیدی وارد آن نشود . پس شرط دین توحید ، کامل بودن است ، بویژه دین خاتم و نهایی که پس از آن نه دین دیگری خواهد بود و نه پیامبر راستینی .

و از جهت همین جامعیت اسلام است که در آن ، نظام اجتماعی و سیاسی و رهبری جزء دین است . و دین اسلام از این جهت نیازمند نیست که احکام و مسائل سیاسی و اجتماعی خویش را از جای دیگر بگیرد .

این جامعیت را ، متفکران بزرگ جهان ، از کمال و عظمت

اسلام دانسته اند و از آن ستایش کرده اند - چنانکه متفکر معروف فرانسوی، ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) می گوید :

مذهب مقدس (یعنی عیسوی) ، همواره از هیئت حاکمه جدا مانده است ، و رابطه آن با دولت اجباری نبوده است . اما حضرت محمد ص ، نظریات صحیح داشت ، و دستگاه سیاسی خود را (نیز) خوب مرتب نمود

جرج سارتن ، مورخ معروف علم ، نیز از این حقیقت ، در باره اسلام ، اینسان یاد می کند :

. . . اول بار بود که یک دین . . . نیروی محرک واقعی نظام امپراطوری می شد . حکام دنیوی ممکن است عوض شوند ولی دین پایدار خواهد ماند . . . دین محمد ، یا به عبارت بهتر : اسلام ، سومین و آخرین شاخسار مهم ادیان یکتا پرستی است . . .^۲

۱ . «قرارداد اجتماعی» - چاپ سوم ۱۹۵

۲ . «مقدمه بر تاریخ علم» . . . ۵۳۰

این بود که پیامبر اکرم، به هیچگونه، در باره آینده دین و امت مسامحه و غفلت نشان نداد. بلکه پیوسته، رهبر شایسته را که می توانست بحق ادامه دهند روش قرآنی او باشد معرفی می کرد. لیکن پس از درگذشت پیامبر «ص»، مسئله رهبری در جهان اسلام دگرگون شد، و از مسیری که پیامبر تعیین کرده بود دور افتاد. سفارشهای پیامبر به دست فراموشی سپرده گشت. و مجموعه احکام قرآن و کلیت فلسفه سیاسی و اجتماعی اسلام مورد عمل واقع نشد. و رهبری که به طور کامل و وسیع از سیاست قرآن و احکام و اجتماعیات اسلام آگاه باشد و از اول عمر زیر دست پیامبر بزرگ شده باشد، در رأس جامعه و امت قرار نگرفت.

اینگونه بود تا در زمان خلیفه سوم، عثمان بن عفان، که این فاصله بسی چشمگیر شد، و ناچار صحابه و مسلمانان آن روز، گرد آمدند و به عزل و قتل وی دست زدند. پس از عثمان، امیرالمؤمنین به خلافت نشست و پیشوایی جامعه اسلام را به دست گرفت، لیکن طایفه بنی امیه - که در آن روز معاویه رئیس آنان محسوب می شد - از خلافت علی ناراضی بودند، به سه علت:

۱- رقابت • چون می خواستند پس از عثمان نیز آنان ریاست جامعه اسلامی را در دست داشته باشند •

۲- عداوت • زیرا در گذشته این علی و حمزه بودند که در برابر بت پرستان و مشرکان - از جمله همین بنی امیه - شمشیر زدند و آنان را از تعرض به اسلام و از بین بردن مسلمین بازداشتند • و آنان حضرت حمزه ، عموی پیامبر رادر جنگ بدر کشتند و بدن او را مثله کردند و از خشم و کینه، جگر او را درآوردند و بر آن گاز زدند و دندان فرو بردند • و اکنون نوبت انتقامجویی از علی بود •

۳- خیانت • از آن رو که می خواستند اسلام رونق نیابد و رواج نگیرد، و اکنون می دیدند که کسی پیشوای امت شده است و در محراب پیامبر ایستاده است که در اجرای احکام قرآن و سنت و برپاداشتن شعائر اسلام صریح و سختگیر است • پیشوایی جوانمرد ، فقیر دوست ، فروتن ، قانع، زاهد، صبور ، شجاع، عالم ، فقیه، انقلابی، مجاهد، آگاه از قرآن و عامل به آن • و آنان خوب می دانستند که — چنین کس آب رفته اسلام را به جوی باز خواهد آورد ، و رونق احکام خدا را ، با عمل کردن به آنها ، نشان خواهد داد ، و

پشت متجاوزان و قانون شکنان و مسرفان و کذابان را خواهد شکست، و هویت امت را بسط خواهد داد، و نهاد جامعه را تصحیح خواهد کرد، و فرهنگ توده را خواهد پیراست، و اسلام را به همان اعتلای روزگار پیامبر خواهد رسانید، و راه را برای نفوذ واقعی اسلام، به همه اطراف و اکناف عالم خواهد گشود.

و اینها همه همان چیزهایی بود که منافقان دارالاماره دمشق و بت پرستان بظاهر مسلمان شده اموی هیچگاه آنها را نمی خواستند، و همه گونه در برابر آنها پایداری می کردند. این بود که کار را بر امام تباه ساختند و باقیمانده عمر او را که می بایست در راه اصلاح جامعه اسلامی و گستردن اسلام صرف شود، در بیابانها و میدانهای جنگ به هدر دادند. و مجاهدان بزرگ اسلام و یاران پاک علی را (مانند ابوذر غفاری، عمار یاسر، حُجْر بن عَدی، مالک اشتر، محمد بن ابی بکر و...) کشتند و سر به نیست کردند. و سرانجام خود امیرالمؤمنین را نیز به شهادت رساندند و در حالی که کلمات نماز بر لبان او بود فرقهش را شکافتند. چنانکه در فصل «شهادت در محراب» در این باره سخن گفتیم.

همین روش را که گفتیم، در زمان امام حسن

مجتبی «ع» نیز پی گرفتند و همی تباهی آفریدند و کارشکنی کردند و خیانت و بیدینی را گستردند و فضیلت و حق را پوشاندند و معاویه که با دستان زدن و زرو زور، در برابر پیشوایی چون علی قد راست کرده بود و کار را بر آن امام تباه ساخته بود، آیا در برابر امام حسن خاموش می نشست؟ نه، خاموش ننشست و بیکار نماند، و حيله ها انگیخت و دستانها زد، تا کار به صلح انجامید و امام حسن که اصل صلح را برای مصالح امت و حفظ خون مردمان شهرها و آبادیهای اسلامی پذیرفت، به رعایت همان مصالح امت، شروطی در قرارداد صلح بیاورد و معاویه نخست آن شروط را پذیرفت، لیکن سپس همه را زیر پا گذاشت و بدینگونه معاویه جامعه اسلامی آن روز را به جامعه ای سراسر خفقان و جنایت تبدیل کرد، تا اینکه فاجعه عظمی روی داد.

آن فاجعه حکومت و سلطنت یزید بود به نام «خلافست اسلامی»^۱ و غدار بنی امیه، فرزند بیدانش و بیدین و

۱. اینکه در باره امثال یزید، «بیدین» تعبیر می شود، حد اقل تعبیری است که می شود کرد و خیلی ساده است: کسی که پسر پیامبری (نمی گویم امام و وصی آن پیامبر) را می کشد، خاندان و نوامیس آن پیامبر را اسیر می کند و در شهرها و بیابانها می گرداند، سربریده پسر پیغمبر را در طشت طلا می گذارد، در کنار آن شراب می نوشد و به لبان سربریده تازیانه می زند، سال بعد شهر آن پیامبر را قتل عام می کند و جماعتی از اصحاب او را نیز می کشد، سال بعد قبله او را ویران می کند و بسه منجیق می بندد، آیا چنین کسی دین دارد و به آن پیامبر ایمان آورده است؟

دینی رو به اضمحلال نهاد . دست یهودیان و مسیحیان در
 سرنوشت مسلمانان باز گذاشته شد . حقیقت بیفاسد . ارکان
 حکومت معنوی مسجد متزلزل گشت . آفتاب تیره شد و زندگی
 بی مضمون و حیات مردگی در تحرك

اینجا بود که اسلام و امت اسلام به پیشوایی نیاز یافتند که
 به پا خیزد ، و با يك انقلاب ، حکومت اسلامی را تصحیح کند
 و آن را از دست نا اهلان در آورد و به موضع حق بنشاند ،
 و احکام قرآن را مجری دارد و امت را نجات دهد ، یا با يك
 قیام بزرگ و عمیق ، از راه اهداء خون ، به تطهیر جامعه
 دست زند ، و آنهمه مظالم و جنایات را با خون بشوید . تا
 جامعه به خود آید و شورها و شعورهای از سرها بیرون –
 رفته باز گردند . و مردم زنده شوند و کلمه حق اعتلا یابد .

این پیشوا حسین بود و این قیام عاشورا

*

می دانیم که پیکار خاندان پیامبر اسلام «ص» ، پس از
 درگذشت او ، برای اجرای احکام اسلامی همواره با تحمل و
 مجاهدت فکری همراه ، و از خونریزی و هجوم دور بود . در

دوران خلافت حضرت علی ع سه جنگ داخلی : جمل ، صفین و نهروان در گرفت که هیچ کدام از جانب آن حضرت آغاز نشده بود ، بلکه طی آنها امیرالمؤمنین می کوشید تا از راه سخنرانی و هشیار سازی خلق از جنگ و خونریزی و برادر کشی بپرهیزد . امام حسن ع نیز که به صلح مشروط کردن نهاد ، نظرش همین بود . اما پس از آنهمه فساد که پدید آمد و همه جا را گرفت بویژه پس از شهادت امام حسن ، اهل مکه و مدینه ، و آن یاران پیامبر که هنوز زنده بودند و برتر از همه امام حسین در صد درآمدند تا به جد مقاومت کنند و کار را با بنی امیه یکسره سازند و اسلام را به وضع روزگار پیامبر و سنن اصلی آن ، بویژه از نظر شکل رهبری و حکومت ، بازگردانند . اینجا بود که دیگر دآوری جز شمشیر نمی توانست باشد . دوران حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات به پایان رسیده بود ، و راهی جز قیام و نبرد باقی نمانده بود .

این بود که یزید نیز پس از خلافت در صد درآمد تا کار را بر امام حسین ع سخت گیرد و از او بیعت طلبد . در آن هنگام ، امام حسین در مدینه بود . یزید به والی مدینه ، ولید بن عتبه ، نوشت که از حسین بیعت بگیرد ، یعنی از او بخواهد که حکومت یزید را بپذیرد و با او دست موافقت

دهد . ولید داستان بیعت را با حضرت حسین در میان گذاشت، امام گفت :

روزی که خبر مرگ معاویه را فاش کردید و از مردم بیعت خواستید ، مرا نیز بخوانید تا در میان مسجد جامع بیایم و آنچه باید ، به مردم بگویم .

اما نه عمال یزید امام را آسوده می گذاشتند و نه خود امام با چنان شرایطی آسوده می نشست . او روزها را بیه بیدار کردن مردم مشغول بود و شبها را بر سر خاک جدش پیامبر ، به عبادت و نماز و مناجات می گذرانید .

حضرت امام حسین ، در سوم شعبان سال ۶۰ هجری از مدینه رهسپار مکه شد . و تا ماه ذیحجه آن سال در مکه اقامت داشت . چون موسم حج فرارسید به قصد انجام دادن اعمال حج احرام بست ، و تا روز هشتم ماه ، در مکه در حال احرام و مشغول عبادت بود . گاه گاه نیز در جمع مسلمین حاضر می شد و سخنرانی می کرد .

امام حسین مراسم حج را تمام نکرده ، به سوی عراق

روانه شد تا برای ادای وظیفهٔ مهمتری که رفع ظلم و تثبیت عدالت باشد، اقدام کند و ضمن آنکه فلسفهٔ قیام خویش را به گوش مردم عراق می‌رساند، به دعوت نامه‌های فراوان آنها نیز پاسخ گفته باشد.

کاروان انقلاب به راه افتاد. امام حسین، ع. در راس آن کاروان بود. به هرجا که می‌رسید، مسئلهٔ قیام او مطرح می‌شد. چنین بود که روستاییان و حتی چادر نشینان و صحراگردان و چوپانان نیز متوجه فساد بزرگ بنی امیه و حادثهٔ عظیمی که می‌خواست روی دهد، گشتند.

به علت مراقبت کامل مأموران یزید، امام نمی‌توانست وارد شهرها شود. به همین سبب همواره از دشتها و روستاها می‌گذشت. در شهرها، روشنفکران و آزادگان بسیاری بودند که با حکومت یزید مخالف بودند و بر رفتار او نفرین می‌فرستادند و خشم و کینه در دلشان انباشته می‌شد. اما این که نمی‌توانستند به امام بپیوندند، چند علت داشت: یکی اینکه بیشتر اینان از نهضت امام بیخبر مانده بودند. دیگر آنکه روشنفکران زندگی خود را با وضع موجود اندک اندک تطبیق داده بودند و با شرایط حاکم بر زمانه خو گرفته بودند و دیگر

نمی توانستند با سانی از وضع موجود خود دست بشویند و به سوی هد فهای فکری اسلام گام بردارند. با اینهمه، تنی چند توانستند دست از همه چیز بشویند و هر طور بود خود را به کاروان انقلاب برسانند.

در طول راه، گاه خبر شهادت آزادگان به امام می رسید. از جمله در منزل «ثعلبیه»، خبر شهادت یکی از فرزندان بزرگ اسلام و آزاد مردان مبارز و شجاع و عادل و متقی آن روزگار، قهرمان معروف تاریخ دین، حضرت «مسلم بن عقیل» به امام رسید. مسلم، هم پسر عموی امام حسین بود و هم نایب امام، که برای دعوت مردم کوفه به آن شهر رفته بود، و به دست عمال ابن زیاد - والی کوفه - همراه ابراز شجاعتی بیمانند و حماسه ای بزرگ به شهادت رسید.

سرانجام، در آغاز ماه محرم سال ۶۱ هجری، امام حسین، همراه خاندان و یاران خویش، به زمین کربلا پا گذاشت و در کنار فرات چادر زد. روزها سپری شدند و روز نهم (تاسوعا) رسید. عصر این روز سپاهیان یزید که در چند روز گذشته آمده و انبوه شده بودند، به سوی قرارگاه امام و یارانش حمله کردند. امام رشیدترین فرزند اسلام، یعنی حضرت ابوالفضل عباس بن علی، برادر دلاور خویش را

همراه تنی چند، برابر سپاه فرستاد . عباس با صدای مردانه
خویش فریاد کرد :

ما امشب را مهلت می خواهیم . برادرم «حسین»
می خواهد شب را با نماز و مناجات به سپیده دم
برساند ؛ وعده دیدار ما و شما فردا . همراه تیغه
آفتاب، با تیغهای خون آشام .

*

شب بر صحرا دامن گسترد و صحرا در سکوت خویش
خفت . مهتاب از آسمان بر زمین می بارید . حسین در میان
یاران خویش بر پای خاست و خطبه خواند و خدا را ستایش
کرد ، آنگاه - با نهایت بزرگی و آزادگی - گفت :

پیمانی را که بامن بسته اید نادیده می گیرم و بیعتی
را که با من کرده اید از گردن شما بر می دارم . من
اکنون همه شما را به اختیار خود می گذارم . می توانید
مرا تنها گذارید و همه از این سرزمین دور شوید . از
شب - که پرده خود را فروهشته - چونان مرکبی
استفاده کنید و به هرسوی که می خواهید ، بروید .

این شما و این شب تاریک و راههای صحرا • سپاهی
 که گرد آمده است ، تنها مرا می جوید •

چون سخن امام به اینجا رسید و جماعت دانستند که کار
 پیروزی ظاهری به شهادت انجامیده است و موضوع «اهدای
 خون برای تطهیر جامعه» در میان است ، سست ایمانان
 هدف ناشناخته دنیا دوست ، فرزند پیامبر را رها کردند و
 راهی شهرها و آبادیهای خود شدند • اما شیروازنان
 دریادل با ایمان ، که در عدد کمتر بودند و در ارزش بیشتر ،
 چون کوه ایستادند و پای فشردند •

بامدادان ، امام به آرایش جنگی سپاه خود پرداخت •
 آن گاه سپاه اندک او ، دلیرانه به توده انبوه سپاه یزید حمله برد •
 یاران حسین مردانه شمشیر می زدند و جهاد می کردند و
 سپاه استبداد و ستم و جنایت و گناه را درهم می پاشیدند •
 گفته اند که سپاه امام ۷۲ تن بود و سپاه یزید هزارها تن •
 آنچه مسلم است یکی اندک بود و دیگری بسیار • سخن از
 عدد نیست ، سخن از عظمت و ایمان است • ایمان ، که در
 آن گروه کوچک جلوه کرده بود ، به انبوه تباهیها و
 سست عنصریهای تاخت • بدین گونه ، این شجاعان روزگار ،

تا قلب سپاه دشمن پیش رفتند و شهادت را پذیرا شدند و نام خود را ، همراه حماسه خود ، جاودان ساختند .

در اینجا می خواهم ، به چند نمونه از دلاوری حماسه — گستران عاشورا اشاره کنم ، پیشتر خوب است تذکر بد هم که آن قهرمانان ، در چه بستر ذهنی و زمینه تربیتی پرورش یافته بودند .

می دانید که در دین اسلام ، شرط و شرط بندی منع شده است ، مگر در مسابقه تیر اندازی و اسب سواری ، تا از این راه شجاعت و دلاوری و قدرت دفاع و مردانگی در مردم تقویت شود . همینگونه در تعلیمات اسلامی ، همواره ، ترس ، زبونی ، ذلت ، ناتندرستی ، گردن کجی ، ظلم پذیری را نکوهیده اند و محکوم دانسته اند . چنانکه از امام حسین ع روایت شده است که فرمود :

عَلَيْكُمْ بِصِحَّةِ الْأَبْدَانِ فِي مَدَّةِ الْأَعْمَارِ

— سعی کنید تا در همه عمر سالم بمانید و بدن سالم داشته باشید .

از نظر عملی نیز معلوم است که شیعه آنروزگار که در عاشورا حضور یافتند ، زیر نظر مردی چون علی تربیت یافته بودند — کسی که از نظر دلیری و قهرمانی ، به صورت پهلوانان اساطیر درآمد است . اینها همه و آزمونهای جنگی که برای شیعه پیش آمد ، و رشادتها و دلاوریهایی که از افسران رشید هم مسلک خویش — چونان مالک اشتر نخعی ، مثلاً — دیده بودند ، از آنان دلیرانی ساخت کوه آسا و پهلوانانسی شیر دل . همراه این خصلتهای جسمی ، ایمانی بود که همه وجود آنان را تسخیر کرده بود ، و اعتقادی که به حق و حقیقت داشتند و عشقی تاب سوز به خاندان پیامبر و اوصیای او ، که در جان آنان شعله می کشید .

اینها بود که قهرمانان خدا را ساخت ، در شش عاشر ، پس از سخنرانی امام ، آن گروه تصفیه شدند . و ماندند آنان که ماندند ، مؤمنان پاک اندیش درست ایمان شیر دل قوی پنجه . آنان که هم شجاع بودند و هم مؤمن ، هم نظامی بودند و هم عابد ، هم سلحشور بودند و هم فقیه ، هم متفکر بودند و هم درگیر ، دستی به اوراق قرآن داشتند و دستی به دسته شمشیر ، در راه حق و کلمه حق ، در راه قرآن و احکام قرآن . . .

چون آفتاب روز عاشورا ، از کرانه خونین خاور دمید ،

چون زد سر از سُرّادقِ جِلبابِ نیلگون

صبح قیامتی نتوان گفتنش که چون

آسیمه سر ، نمود رخ از پرده شفق

خور ، چون سر بریده یحیی ز طشت خون^۱

یاران حسین پای به صحنه کارزار گذاشتند • و چنان
دلاوری از خویش نشان دادند که ایمان به آنان آفرین گفت ،
و دلاوری در پیشگاهشان نماز هشت •

یکی از آن شیرمردان ، و خداپرستان ، عابس بن ابی
شبیّب شاکری بود • مورخان نوشته اند که عابس ، در آن روز ،
به دوست خود «شَوذَب» - که از عالمان و محدثان معروف
شیعه بود - گفت :

- امروز چه در خاطر داری ؟

- می خواهی چه در خاطر داشته باشم • در رکاب

۱ • از حجة الاسلام تبریزی •

پسر پیغمبر جنگ می کنم تا کشته شوم .
 — من هم در باره تو همینگونه فکر می کردم . پس اکنون
 به خدمت امام رو ، و از او اذن گیر ، و با او وداع کن ،
 و به نبرد شتاب . . .

شود ب به خدمت امام رفت ، و وداع کرد ، سپس به میدان
 شتافت و جنگ کرد تا کشته شد . آنگاه عابس خود عازم میدان
 کارزار شد . جنگ عابس یکی از والاترین نمونه های حماسه و
 قهرمانی است در راه مرام . عابس نخست به نزد امام آمد .
 این سنت شهیدان عاشورا بود ، که هر يك عازم میدان
 می شدند ، نخست نزد امام می آمدند ، و از او اذن می گرفتند
 و با او وداع می کردند ، و سخنانی از سر ایمان و جانبازی
 می گفتند ، آنگاه روی به سوی میدان می نهادند . عابس نیز
 چنین کرد ، نزد امام آمد :

— ای اباعبدالله ، هیچ کس در روی زمین نزد من
 عزیزتر و محبوب تر از تو نیست . اگر قدرت می داشتم
 که تو را از جنگ این ستم و کشته شدن برهانم ، اگرچه
 با چیزی عزیزتر از جانم ، دریغ و سستی نمی کردم .
 اکنون شاهد باش که من به دین تو و دین پدر تو

می روم *

سپس با شمشیر آخته به میدان تاخت • ربیع بن تمیم —
از افراد سپاه یزید — می گوید :

تا عابس را دیدم شناختم • او را از پیش می شناختم •
شجاعت او را در جنگها دیده بودم • از او شجاعت تر
کسی را سراغ نداشتم • از این رو ، در میان لشکر
فریاد زدیم : « این ، شیر شیران است • این عابس
ابن ابی شیبب شاکری است • هرکس به میدان او رود
کشته شود » •

و عابس ، چون شعله آتش در میدان می چرخید و مبارز
می طلبید ، و هیچ کس را جرئت آن نبود که در برابرش ظاهر
شود • عمر سعد — فرمانده سپاه یزید — سخت برآشفته شد •
فرمان داد تا گروهی به او حمله برند و او را سنگباران کنند •
عبس نگریست که از هر طرف سنگها به سوی او پرتاب می شود ،
و به جای اینکه مردانه و با شمشیر به جنگ او بیایند ، گروهی
عظیم او را سنگباران می کنند • اینجا بود که چون شیمران
شیر ، زره از تن در آورد و کلاه خود از سر بیفکند •

وقت آن آمد که من عریان شوم
جسم بگذارم سراسر جان شوم

بدینگونه خویشان را در دل دریای لشکر انداخت .
چون خورشیدی در درون ابرهای تیره ، و چون آتشی در
درون انبوه سیاهی ، و چون خشمی در درون امواج
تباهی . . .

ربیع بن تمیم می گوید :

به خدا سوگند ، عابس را می دیدم که به هر طرف
حمله می کرد بیش از دویست تن از برابر او
می گریختند و بر روی یکدیگر می ریختند . بدینگونه
رزم می کرد تا آنکه لشکر از چهار طرف او را محاصره
کردند و پس از جراحت بسیار که از سنک و شمشیر و
نیزه برداشته بود او را از پای درآوردند . سر او را
دیدم در دست جماعتی از شجاعان که هر یک ادعا
می کرد او را کشته است . عمر سعد گفت : بر سر
کشتن عابس مجادله نکنید هیچ کدام یک تنه او را
نکشته اید، بلکه همگی با هم توانستید او را بکشید .

یکی دیگر ابو ثمامه صیداوی بود • چون دید که هنگام
ظهر است نزد امام آمد ، گفت :

یا ابا عبد الله، جانم فدای تو باد • می بینم که این
لشکر به تو و جنک با تو نزدیک شده اند • به خدا
سوگند ، تو کشته نشوی ، تا من در خدمت تو کشته
شوم و در خون خود بغلطم • اکنون دوست دارم این
نماز ظهر را - که نماز آخر است - با تو بگذارم •

امام ، سر به آسمان بلند کرد ، فرمود :

یاد کردی نماز را ، خدا تو را از نماز گزاران قرار
دهد و از آنان که به یاد خدا بوده اند • درست
است • اکنون اول وقت نماز است •••

آنگاه فرمود :

از این قوم بخواهید ، دست از جنک بردارند تا نماز
بخوانیم •••

دیگر جابر بن عروه غفاری بود . پیرمردی سالخورده ، که خدمت پیغمبر ص را درك کرده و در جنگ «بدر» و «صفین» حاضر شده بود . این پیرمرد جوان عزم ، کمر خویش را با عمامه محکم بست . ابروهای خود را که از پیری و سالخوردگی به روی چشمانش افتاده بودند ، بالا آورد و با دستمال بست . آنگاه به دشمن حمله کرد ، و پیوسته جهاد کرد تا شصت تن از آن سپاه را به قتل رسانید ، آنگاه به شهادت رسید .

نوشته اند که امام حسین به او نگاه می کرد و می فرمود :

شَكَرَ اللَّهُ سَعِيكَ يَا شَيْخَ .

— ای پیرمرد ، خدای کوشش تو را پاداش دهد .

دیگر مسلم بن عوسجه اسدی بود . او از شجاعان نامی روزگار بود . هنگامی که مسلم بن عقیل ، از طرف امام حسین به کوفه آمد ، مسلم بن عوسجه ، در گردآوری اموال و خریدن اسلحه و گرفتن بیعت از مردم ، وکیل او بود . و همین مسلم ابن عوسجه بود که در شب عاشورا ، چون امام فرمود : «من بیعت خویش از گردن شما برداشتم ، برخیزید و بروید» ، اینگونه به امام عرض کرد :

ای پسر پیامبر! آیا دست از تو برداریم و برویم؟ در آن صورت، جواب خدا را چگونه بدهیم؟ نه، به خدا سوگند من از خدمت شما دور نمی شوم تا نیزه خود را در سینه دشمنان تو فروبرم. و تا دست شمشیر در دست من باشد بر پیکر دشمن می کوبم. و اگر مرا سلاح جنگ نباشد، با سنگ با ایشان می جنگم. به خدا سوگند، ما دست از یاری تو بر نمی داریم. تا خداوند بنگرد که ما حرمت پیغمبر را رعایت کردیم. به خدا سوگند، من در یاری تو چنانم که اگر بدانم کشته می شوم، آنگاه مرا زنده می کنند و دوباره می کشند و می سوزانند و خاکسترم را بر باد می دهند و این کار را هفتاد بار تکرار می کنند، هرگز از تو جدا نخواهم شد، تا کشته شوم. پس چگونه دست از تو بردارم با اینکه اکنون يك شهادت بیش نیست، و پس از آن کرامت جاودانه و سعادت ابدی است...

و هنگامی که این مرد نیز بر زمین افتاد، امام حسین و حبیب بن مظاهر، به بالین او آمدند. امام در حق او دعا کرد... حبیب بن مظاهر که دوست نزدیک او بود گفت:

— بر من سخت است که تو را در این حال می نكرم، اما

تو را مژده باد به بهشت .

مسلم با صدای بسیار ضعیف گفت :

— خداوند تو را نیز مژده نيك دهد .

حبیب :

— اگر بعد از تو زنده بودم ، دوست داشتم وصیت

می کردی تا آنچه می خواستی انجام دهم . لیکن

می دانم که چنین فرصتی نیست و ساعتی بعد من نیز

کشته می شوم .

مسلم بن عوسجه :

— تنها وصیت من این است که دست از یاری حسین

برنداری و تا جان در تن داری او را یاری کنی .

و یکی دیگر عمرو بن جنادة انصاری بود . جوانی که

پدرش ، جنادة بن كعب انصاری ، صبح عاشورا ، با جمعی

از اصحاب امام حسین ع ، در قتال اول کشته شد . اینك

مادر این جوان — که او نیز با شوهر و پسر خود به همراه امام

آمده بود — به پسر گفت :

پسرم از کنار مادر برخیز، به میدان برو، و در برابر
چشمان پسر پیغمبر جنگ کن .

آن جوان آهنگ میدان کرد . امام حسین فرمود :

پدر این پسر کشته شده است . شاید کشته شدن او
دیگر بر مادرش گران آید .

— پدر و مادرم فدای تو باد . مادرم مرا امر کرد تا به
میدان آیم و جنگ کنم .

آنگاه حماسه پهلوانی (رجز) خود را چنین خواند :

أَمِيرِي حَسِينٌ وَ نَعِمَ الْأَمِيرُ
سُرُورُ فَوَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ
عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَالِدَاهُ
فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرِ
لَهُ طَلْعَةُ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحَى
لَهُ غُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرِ مُنِيرِ

— پیشوای من حسین است ، این بهترین پیشوا
 حسین شادی دل پیامبر است
 حسین فرزند علی و فاطمه است
 آیا پیشوایی چونان او می شناسید ؟
 چهره او چون خورشید تابان درخشنده است
 پیشانی او چونان ماه شب چهارده تابنده است

آنگاه به جنگ پرداخت و جنگید تا کشته شد . سپاه کوفه
 سر آن جوان را از تن جدا ساختند و به سوی لشکرگاه حسین
 پرتاب کردند . مادر جوان پیش دوید ، سر پسر را برداشت ،
 بر سینه چسباند .

— آفرین بر تو پسرم ، ای شادی دل و نور چشم

آنگاه دوباره به سوی دشمن افکند — یعنی : ما آنچه را
 در راه خدا دادیم پس نمی گیریم . . .

و همینگونه بود شهادت و شهامت دیگر یاران امام ، تا
 نوبت رسید به بنی هاشم ، فرزندان علی و عقیل و امام حسن
 و امام حسین و مسلم و عبد الله بن جعفر . . . و سپس دلاوری

و شهادت حضرت ابوالفضل ، ماه بنی هاشم ، استوانه
ایمان ، معبد حماسه ، کعبه شرف و نمونه اعلاى عزت نفس
انسان و قدرت ژرف ایمان .

حضرت ابوالفضل نیز ، پس از حماسه بزرگ عاشوراى
خویش به شهادت رسید . و آن خوف که از ترس بازوی او
در دل لشکر کوفه بود آرام گشت

سرانجام ، خود امام حسین ، چونان شیر پهنه کارزاران ،
پای به میدان نهاد . لشکر کوفه را طومار وارد هم پیچید .
خون محمد و علی ، خون فاطمه و حسن ، خون حمزه و جعفر
طیار در رگهای او شعله می کشید . خونی که از روز نخست
برای نشر دعوت توحید و عدالت گرم و زنده بود ، و هر جا
نیازی حس می شد به زمین می ریخت . خون پیامبران ، خون
ابراهیم و اسماعیل ، خون موسی و عیسی

اندك اندك ، آفتاب از میان آسمان به سوی باختران
سرازیر گشت ، خون زمین کربلا را بگرفت . ساعتی از ظهر
عاشورا بگذشت . فاجعه عظمی و شهادت کبری واقع شد .
سر حسین در دست دشمن

اللّٰه اكبر . . .

هوا تیره و تار

زمین لرزان

و خورشید گرفته . . .

و سپس طلوع خورشید حقیقت . . .

بدین سان ، خون حسین و یاران او ، بر زمین ریخت و

از آن خون درخت آزادی و آزادگی روید .

بدین سان نهضتی عظیم ، در تاریخ به وجود آمد و شکل

گرفت و به تاریخ شکل داد .

بدین سان این نهضت ، سرچشمهٔ صدها نهضت دیگر

شد که در تاریخ اسلام پدید آمد ، مانند نهضت توأبیین ،

نهضت مختار ثقفی ، نهضت زید ، نهضت شهدای فخ ، و . . .

و . . .

و تا هم اکنون نیز ، هر نهضتی که علیه ستم و تبااهی و

روشهای بیدادگرانه ، در دنیای اسلام و شیعه پا می گیرد ،

مایهٔ آن ، نهضت عاشورا و قیام حسین است .

گفتار هفتم

امام جعفر صادق

امام جعفر صادق ع ، امام ششم ، روز ۱۷ ماه
ربیع الاول سال ۸۳ هجری قمری ولادت یافت . نام امام
صادق - چنانکه مشهور است - «جعفر» است ، و کنیه او
ابو عبد الله ، و به لقبهای «صابر» و «فاضل» و «طاهر»
و «صادق» نیز خوانده می شده است ، که از همه مشهورتر ،
«صادق» است .

مادر امام صادق ، فاطمه ، ملقب به أمّ فروه است ،
دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر (قاسم ، از اصحاب معتبر
امام زین العابدین بود و یکی از هفت فقیه معروف مدینه -
فقه‌های سبعه) . بانوی نامبرده بس پرهیزگار بود و بزرگ منش ،
و امام صادق را از جهت اینکه پسر این بانو است ، ابن المکرّمه
خوانده اند - یعنی فرزند بانوی گرانمایه .

امام جعفر صادق پس از درگذشت پدر (امام محمد باقر ع) ، در سال ۱۱۴ هجری قمری به امامت رسید، در سن سی و یک سالگی . در زمان او پایه های حکومت امویان بر اثر قیامهای هواداران آل علی و آل عباس ، در سراسر بلاد اسلامی ، سست گردید ، و سرانجام در سال ۱۳۲ این حکومت ساقط شد و عباسیان برمسند خلافت نشستند . در این میان زمینه مساعدی برای نشر حقایق اسلامی فراهم آمد ، و امام توانست هزاران تن از مسلمانان مستعد را با روح تعلیمات اسلامی آشنا کند ، و معلومات دینی وسیعی (در الهیات ، فقه ، و حقوق ، سیاست ، اخلاق و ...) در اختیار طرفداران آل علی قرار دهد .

امام صادق ، نه تنها در علم ادیان ، بلکه در علم ابدان نیز مرجعیت داشت . تبحر او در طب و شیمی آن زمان به حدی بود که جابر بن حیان ، کیمیا دان معروف مسلمان ، در رساله های خویش ، بارها وی را سرور و استاد خود خوانده است .

روی هم رفته ، امام صادق ، در تاریخ علوم اسلامی ، عنوان « معلّم » دارد ، زیرا پس از او ، بزرگان و استادان علوم اسلامی — بیواسطه یا با واسطه — شاگردان او بودند .

و چون نقش علمای اسلام ، در تکمیل کردن و غنی ساختن فرهنگ و تمدن بشری معلوم است ، می توانیم امام جعفر صادق (ع) را — صرف نظر از مقام امامت — یکی از بزرگترین چهره های علمی و فرهنگی تمدن بشری بنامیم .

آری امام صادق ، در تاریخ اسلام ، بیشتر از دیگر پیشوایان ، به آموختن علوم و معارف اسلامی و تربیت فرهنگی مسلمین توفیق یافت . اگرچه در اواخر عمر ، به دستور خلیفه عباسی ، منصور دوانیقی ، از مدینه به کوفه منتقل شد و در آنجا زندانی گشت ، اما در همان فرصتهای چند ساله ، تا آنجا که ممکن بود ، به نشر تعالیم و تربیت اجتماع پرداخت ، و حقوق و الهیات و اخلاق اسلامی را به صورتی منسجم تعلیم داد . و بنابر این سابقه بود که فقه شیعی را فقه جعفری و مذهب شیعه دوازده امامی را مذهب جعفری عنوان دادند . مذهب شیعه ، از این جهت دارای اصالت و صحت ویژه ای است ، چون از طریق امام جعفر صادق و پدران او ، متصل است به تعلیمات و گفته های پیامبر اکرم ، و منزّه است از فتواهای من درآوردی و احکام مبتنی بر نظریات اشخاص مختلف .

در حقیقت زندگانی امام جعفر صادق (ع) ، در شرایط

زمانی ویژه ای قرار داشت و از این جهت امام با چهار مسئله جدی و با اهمیت روبرو بود، و لازم بود در مورد هر يك از این چهار مسئله، با آگاهی و مجاهده، موضع بگیرد. در اینجا، به طور خلاصه در باره این چهار مسئله سخن می گوئیم :

مسائل الهی

روزگار امام صادق مقارن بود با طرح یا رونق مسائل اعتقادی و کلامی، که هر يك از آنها به نحوی با مسائل سیاسی و همچنین نظریه نژادی پیوستگی پیدا می کرد. از جمله اینکه قرآن، قدیم است یا حادث، آدمی در اعمال خود مجبور است یا مختار، کلام خدا مسلمانان را کفایت می کند یا وجود امام نیز برای فهم احکام خدا و هدایت امت لازم است، عوالم پس از مرگ چگونه است، حقیقت وحی چیست، و نظایر اینها.

امام ناگزیر بود که در برابر همه آنها موضع گیرد و رأی قاطع خویش را ارائه دهد و پاسخ همه آنها را بیان کند. و امام در این مرحله، با توان و کوشایی، به نشر و آموختن تفکرات صحیح قرآنی پرداخت و با تربیت شاگردان بزرگی چون هشام بن الحکم، هشام بن سالم، مؤمن الطاق و . . .

مکتب‌الهیات صحیح اسلامی را نشر داد و در برابر ته‌اجم مکتب‌های گوناگون دیگر تثبیت کرد . آری این محیط فکری ، وسیله‌ای به دست امام داد تا آراء خود را ، که روح تعالیم قرآن بود ، بپراکند . این آراء و تعلیمات ، که مطابق حقایق قرآن و بنیاد دین و روح اسلام بود ، از جمله ، بـا نژاد پرستی طرفداران سلطه‌عرب مخالفت آشکار داشت .

وظایف اجتماعی

امام صادق ع از تکلیف مهم «دینی - اجتماعی» نیز غفلت نمی‌کرد . هرچند خود در رأس قیام‌هایی که بـه مخالفت با عباسیان یا عمال آنان برپا می‌شد ، به طور علنی ، قرار نگرفت ، لیکن آنها را به شیوه خود تأیید می‌کرد . در این میان ، بویژه تأیید قیام خونین زید ، نوه امام حسین ع ، که دنباله نهضت حسینی بود ، یاد کردنی است . قیام‌های دیگر سادات نیز ، که به منظور امر به معروف و نهی از منکر و واژگون ساختن بنیان ستم برپا می‌گشت ، مورد تأیید امام قرار می‌گرفت . از این رو شعله‌درگیری و مبارزه عملی ، فرو نمی‌نشست .

امام صادق ع بر روی اقامه مراسم عاشورا نیز تأکید

می کرد ، البته مراسمی که مفهوم واقعی این روز را القا کند .
 نیز شاعران موضعدار و حقگو و مبارزی را که علیه دستگامهای
 ستم شعر می سرودند و شعر خویش را در اجتماع می پراکندند ،
 مورد توجه خاص و تشویق و تشجیع بسیار قرار می داد ،
 و جامعه را به بزرگداشت آنان فرا می خواند .

فقه آگاه

خلفای اموی و عباسی ، از مدتها پیش کوشیده بودند تا
 فقیهانی تربیت کنند و در خدمت داشته باشند یا از فقیهان
 و واعظان موجود استفاده کنند و آنان را - به هرگونه ای که
 بشود - در خدمت ستم در آورند . امام صادق ع ، از این
 جهت با مشکلی بس سخت و دشوار روبرو بود . واجب بود
 عده ای فقیه و حقوقدان و عالم دینی تربیت کند ، دارای تبحر
 علمی ، موضع درست ، ایمان محکم ، شعور والا ، قلب شجاع ،
 آگاهی اجتماعی و تقوای سیاسی . امام به این مهم نیز همت
 گماشت و فقها و علمایی بزرگ و مطمئن پرورش داد و برخی از
 آنان را به شهرها فرستاد . این فقیهان که نزد امام فقه
 متحرك آموخته بودند نه فقه منجمد ، و عالمانی آگاه بودند نه
 غافل ، ضمن آموختن مسائل دین ، به مردم آگاهی

می دادند و مسلمان را در حقیقت، مسلمان می پروراندند و بیدار.

این معلومات فقهی جعفری - که از طریق اصحاب و شاگردان امام صادق نشر می شد - فایده مهم دیگری نیز در برداشت آن فایده این بود که باعث شد تا بسیاری از موارد فقه اهل سنت نیز تصحیح شود و ترمیم یابد، زیرا هنگامی که فتوای امام صادق را نقل می کردند و اصول و قواعدی را که او برای استنباط احکام آموخته بود می پراکندند، اینهمه به گوش دیگران می رسید و بسیاری را به اشتباه خود واقف می ساخت و از روش صحیح فقاہت آگاه می کرد.

مقام امام جعفر صادق ع در فقه اسلامی چندان ممتاز بود که کسانی چون ابوحنیفه - یکی از چهار امام اهل سنت - به شاگردی او درآمدند و از آموزشهای او بهره مند شدند. بدینگونه روشن است که تربیت گروهی فقیه (حقوقدان اسلامی)، در شرایط آن روز، که برخی فقیهان وابسته به دستگاه خلافت، تعالیم اسلامی را - بنابر مصالح حکومت وقت - مسخ می کردند، دارای اهمیت حیاتی بود.

اخلاق عملی

مسئله دیگری که در آن روزگار رواج می یافت، صوفیگری و نوعی بی اعتنائی منفی به امور دنیوی بود . گروهی پیدا شده بودند متظاهر به زهد و ترك دنیا و بی اعتنا به مسائل اجتماع . و اینان ، بنابر اغراض سیاسی ، از جانب دستگاہ خلافت تشویق می شدند . خلفا برای اینکه به مردم عوام و بی تشخیص ثابت کنند که اهل دیانتند ، به این گروه بی تفاوت و غیر درگیر ، توجه بسیار نشان می دادند .

این صوفیان خویش را به اصحاب صفّه (زاهدان زمان پیامبر اکرم) منسوب می داشتند ، و خود را از این حقیقت به تغافل می زدند که اصحاب صفّه ، عابدان شب بودند و شیران روز . آنان به هنگام نبردهای دینی و خدمات اجتماعی بیشترین بار را بردوش داشتند ، حتی بیعلاقگی اصحاب صفّه به مال و منال بیشتر برای این بود که تا هر لحظه ، مانند سربازان ، آماده باشند و در راه مصالح عامه و جهاد دینی فداکاری کنند .

باری ، امام صادق ع ، بامسئله انحراف آفرین تصوف

نیز مواجه بود . لازم بود که ضمن تأکید بر تهذیب نفس و تطهیر روح و نشر اخلاق عملی و توجه به ابدیت، نگذارد از این تعلیمات سوء استفاده یا سوء تعبیر شود، و جوهر اجتماعی و متحرک دین اسلام و عبادات اجتماعی آن، در زیر این پرده های عوام جلب کنِ ضعیف راضی ساز پوشیده بماند.

مبارزه امام با این جریان بس حسّاس و ظریف بود . چون لازم بود در عین بزرگداشت اصل معنویت و اخلاق عملی، از زیانهای فراوانی که فهم نادرست آن به بار می آورد جلوگیری کند . امام که خود ریاضت پرورد و معلم باطن و حقیقت دین بود، از عهده این رسالت نیز بخوبی برآمد، بسانی که نه تنها حقوقدانان و متفکران اسلامی خود را شاگردان او می دانستند، و نه تنها مجاهدان اعمال خویش را ملهم از او یا مورد تأیید او می دیدند، زهاد و صوفیه نیز می کوشیدند که خود را تعلیم یافته از او و وابسته به او و برخی شاگردان او معرفی کنند تا از نفوذ معنوی او کسب وجهه نمایند .

پرورش تن، نیرو - امام صادق ع به سلامت افراد اجتماع و نیروی تن و قدرت اقدام نیز توجه ویژه داشت . دین اسلام در این باره دستورات بسیار داده است . امام

صادق ع این دستورات را به یاد می آورد و تأکید می کرد و
جامعه را با عباراتی گوناگون به تمرین اسب سواری و تیراندازی
— آنچه در آن زمان معمول و مفید بود — وادار می کرد .
گاه می فرمود :

پیامبر اکرم ، با أسامة بن زید ، مسابقه اسب سواری
داد^۱
و گاه می گفت :

فرشتگان ، به هنگام مسابقات اسب سواری فرود
می آیند و در آن حاضر می شوند^۲

محدث معروف ابن ابی عمیر ، روایت کرده است که ، امام
صادق خود در مسابقات تیراندازی و اسب سواری شرکت
می کرد^۳

سرانجام ، امام جعفر صادق ع پس از ادای تکالیف
بزرگ دینی و معرفی راستین دین و تربیت فرزندان اسلام و
حفظ و حراست موضع راستین ، و به جای گزاردن دریایی از

علوم و دانستیها و معرفتها ، در سن ۶۵ سالگی بسدرود حیات گفت . امام در دوران زندگی از سوی خلفای وقت ، آزارها ، تبعیدها و شکنجه های بسیار دید ، و در پایان ، در روز ۲۵ ماه شوال سال ۱۴۸ هجری قمری ، به وسیله زهری که منصور دوانیقی به آن حضرت خورانید مسموم و شهید شد . بدن امام جعفر صادق ع را در گورستان بقیع - در انتهای جنوب شرقی شهر مدینه - به خاک سپردند ، در کنار قبر امام حسن مجتبی و امام زین العابدین ، و پدرش امام محمد باقر ع .

در طول سده های اسلامی ، دانشمندان مذاهـب مختلف ، در شهرها و آبادیهای مختلف ، همواره در ستایش مقامات امام جعفر صادق ع سخن گفته اند و عظمت پایگاه او را ستوده اند . از جمله ، ابن خلدون ، فیلسوف اجتماعی و متفکر معروف می گوید :

گراماتی که از امام جعفر صادق نقل کرده اند ، اگر سند نقل درست باشد ، به طور قطع قابل قبول است ، خواه آن کرامات از خود امام سرزده باشد یا از دیگر افراد خاندان او . زیرا آنان اهل کرامتند . در

روایات صحیح رسیده است که امام جعفر صادق
وقایعی را برای برخی از خویشان خود پیش بینی
می کرد، و آن وقایع همانگونه که امام گفته بود اتفاق
می افتاد . وقتی کرامت، از غیر آنان، وقوع یابد، تو
در باره آنان چه خیال می کنی ؟ علم آنان، دیانت
آنان و میراثی که از آثار نبوت در آنان بود و عنایتی که
خداوند به آن خاندان و اصل گرامی آنان داشت،
اینهمه گواه پاکی و پاکیزگی شاخه هایی است که از
این ریشه رسته است . از اهل بیت پیامبر، کرامات
بسیاری نقل شده است^۱

۱ . ((مقدمه)) / ۲۷۷ و ۲۸۰ ، از چاپ مصر، مطبعه ازهریه (۱۳۴۸ ق) .

گفتار هشتم

نیمه شعبان

نیمه شعبان ، روز میلاد امام زمان است . ماه شعبان
هشتمین ماه از سال هجری قمری است ، یعنی تاریخی که
مبدأ آن ، هجرت پیامبر اکرم است از مکه به مدینه .
سال قمری، که آن را «هلالی» نیز می گویند ، زیرا که هر
ماه آن با دیدن هلال آغاز می شود ، ۱۲ ماه دارد و از ماه
محرم آغاز می گردد بدین ترتیب

۱- ماه محرم

۲- ماه صفر

۳- ماه ربیع الاول

۴- ماه ربیع الثانی

۵- ماه جمادی الاول

۶- ماه جمادی الثانی

۱ . از نظر قواعد عربی باید ، جمادی الاولى و جمادی الثانیه ، یا جمادی الآخـره ،
گفت ، لیکن در فارسی بهر است به همین صورت تلفظ شود .

- ۷- ماه رجب
 ۸- ماه شعبان
 ۹- ماه رمضان
 ۱۰- ماه شوال
 ۱۱- ماه ذی‌قعدة
 ۱۲- ماه ذی‌حجه

این ماهها ، تقریباً يك در میان ۲۹ روز است و ۳۰ روز ،
 لیکن هیچکدام از ۳۰ روز بیشتر نیست . سال قمری ۳۵۴ روز
 و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه است تقریباً .

باری، در روز پنجشنبه ، پانزدهم ماه شعبان ، در سال
 ۲۵۶ هجری قمری ، حضرت حجت بن الحسن امام زمان ع
 تولد یافت . حضرت حجت ، امام دوازدهم است و فرزند
 امام یازدهم حضرت امام حسن عسکری است و با سه
 واسطه فرزند امام رضا، و با پنج واسطه فرزند امام جعفر
 صادق ، و با هشت واسطه فرزند امام حسین ، و با نه واسطه
 فرزند حضرت علی و فاطمه . - دختر پیامبر اکرم و مادر
 امامان - می باشد .

امام دوازدهم ، حضرت حجت ، به این نامها نیز خوانده
می شود :

مهدی
مهدی موعود
قائم موعود
منتقم
امام منتظر
امام غایب
صاحب الامر
صاحب الزمان

چون او و ظهور او وعده داده شده است ، و خدا و
پیامبران و اولیا و پیامبر اکرم وعده داده اند که اومی آید و
جهان را پر از عدل و داد می کند ، «موعود» نامیده شده
است .

چون برای نشر دین حق و برپاداشتن عدالت قیام
می کند و به پا می خیزد ، «قائم» نامیده شده است .

چون انتقام انبیا و مردان خدا را از جباران می گیرد و انتقام بشریت را و انتقام خونهای پاک مردان حق و انسانهای بزرگ و شهدای راه حق و عدالت را ، « منتقم » نامیده شده است .

چون مسلمانان در انتظار اویند ، بلکه بشریت - در شعور معقول و وجدان اجتماعی خویش - چنان معلم و نجات دهنده ای را می طلبد و انتظار می کشد ، « منتظر » نامیده شده است .

و چون از دیدگان عموم پنهان است ، « امام غائب » ، و چون او صاحب امر خدا است صاحب الامر و چون صاحب زمان است به ولایت خدایی ، صاحب الزمان نامیده شده است .

چنانکه گفتیم ، یکی از نامهای امام زمان ، « موعود » است . باید دانست که موعود ، در ادیان آسمانی دیگر نیز وجود داشته است ، بدین معنی که هر يك از پیامبران ، پیامبر و معلم و مصلحی را که پس از او می آمده است معرفی می کرده و ذهن جامعه را برای پذیرش او آماده می ساخته است .

موعود موسی - یعنی کسی که حضرت موسی ع آمدن او را خبر داده بوده است - حضرت عیسی است . و موعود حضرت عیسی ع ، حضرت محمد (احمد ، فارقلیط) است . چنانکه در قرآن مجید تصریح شده است^۱ . و گاه می شده است که همان پیامبران گذشته ، به آمدن موعود آخرالزمان - یعنی مهدی موعود - اشاره می کرده اند^۲ .

این گونه بوده است تا می رسد به اسلام ، که « موعود » به طور دقیق ، معین و معرفی می شود یعنی مهدی آخرالزمان . در اینجا باید در نظر داشته باشیم که مسئله مهدی و ظهور و قیام او ، موضوعی نیست که فقط به کسانی که دارای مذهب تشعیند مربوط باشد ، بلکه این ، يك مسئله اسلامی است . خود پیامبر اکرم ص بارها آمدن مهدی را در آخرالزمان و اینکه مهدی از اولاد علی و فاطمه است و پدرش بیواسطه ، امام حسن عسکری است و قیام نهایی دین و توحید به دست او است ، مؤده داده و گوشزد کرده است . و در قرآن کریم نیز آیات چندی است که حتی مفسران اهل سنت ، آن آیات را مربوط به ظهور مهدی دانسته اند^۳ . و به همین مناسبت ، که

۱ . سوره ۶۱ (صف) ، آیه ۶

۲ . کتاب « بشارات عهدین » را بخوانید .

۳ . مانند آیه ۵۴ ، از سوره ۵ (مائده) ، و آیه ۱۰۵ ، از سوره ۲۱ (انبیاء) ، و آیه

۵ ، از سوره ۲۸ (قصص) و ...

در احادیث نبوی ، سخن از مهدی بسیار آمده است ،
 علمای اهل سنت ، در بیشتر از ۲۰۰ کتاب ، از کتب معتبر
 خویش ، مناقب مهدی و مسائل مربوط به مهدی و چگونگی
 ظهور او و شرایط نزدیک یا مقارن ظهور او را ذکر کرده اند ،
 و بیش از ۳۰ کتاب ویژه مهدی تالیف کرده اند .

نیز به همین دلیل است که در تاریخ می نگریم که از
 حدود ۱۵۰ سال پیش از ولادت مهدی (مثلا از سال ۱۳۲
 هجری ، آغاز خلافت عباسی به بعد) کسانی ادعای کرده اند
 که همان مهدی که پیامبر گفته است ایشانند . و این به علت
 همان شیوع مسئله مهدی بود ، از زمان خود پیامبر و از زبان
 او . پس اصل مسئله مهدی و خروج او در آخر الزمان –
 برای اصلاح جهان و خوار ساختن جباران و انتقام گرفتن از
 ستمگران و عزت بخشیدن به محرومان و زبردستان و اجرا کردن
 کلیه احکام قرآن – جزو تعالیم اسلام است ، و مؤذنه این خروج
 را خود پیامبر اکرم ص داده است ، و از این جهت همه
 فرقه های مسلمان به اصل مسئله مهدی معتقدند .

چنانکه گفتیم بر مبنای بشارات کتب پیشینیان و روایات

اسلامی اشتهار یافته بود که از امام حسن عسکری، فرزندی
 به وجود می آید که برهم زنندهٔ اساس حکومتهاست. از این رو
 زندگانی حضرت امام حسن عسکری، از مدتها قبل، مورد
 مراقبت کامل بود و از طرف دربار عباسی سعی می شد تا از
 تولد این کودک آگاه شوند و از زنده ماندن او جلوگیری
 کنند. از طرف خود امام حسن و خاندانش نیز کوشش می شد
 تا ولادت مهدی، همچنان پوشیده بماند، ولی به هنگام
 رحلت امام یازدهم، اخبار داخلهٔ او - از جمله وجود این
 فرزند - به دربار عباسی رسید. از این رو، بی درنگ، از
 سوی خلیفهٔ عباسی آن روز، المعتمد، دستور هجوم به خانهٔ
 امام حسن عسکری و تفتیش آن، و جلب و احیاناً قتل فرزند او
 مهدی، صادر شد و ماموران به خانهٔ امام ریختند. . . . اینجا
 بود که ضمن مقارناتی، علل ناپدید شدن امام فراهم آمد و
 دوازدهمین پیشوای شیعه به فرمان الهی از نظرها پنهان
 گشت . . .

دانشمندان مسلمان، راجع به حضرت مهدی ع
 و مسئلهٔ طول عمر او و فواید وجودی او در حال غیبت و مسائل
 مربوط به خروج او سخنان بسیار گفته اند، همینگونه عرفا و
 فلاسفه، به تصریح و اشاره، بدین مسئله توجه داده اند

مانند محیی الدین عربی (در کتاب فتوحات مکیّه) و
ابن سینا در کتاب فلسفی عظیم خود، شفا . و از جمله
دانشمند و ریاضیدان و متفکر بزرگ خواجه نصیر الدین
طوسی چنین می گوید :

حرمان خلق از امام و علت غیبت او چون معلوم است
که از جهت خدای - سبحانه - نباشد و از جهت
امام نبود ، پس لابد از جهت رعبت بود . و تا آن
علت زایل نشود ، ظاهر نگردد ، و استبعاد از د رازی
عمر حضرت مهدی - علیه السلام - نمودن ، چون
امکانش معلوم است و از غیر او متفق^۱ ، جهل
محض بود^۲

باید بدانیم که در زمان غیبت حضرت حجت ، مسلمان
نباید در انجام دادن تکلیفهای خود کوتاهی کند . همه
دستورات دین ، در این زمان نیز ، به حال خود باقی
است ، واجب واجب است و حرام حرام ، بویژه تکالیف
اجتماعی . مثلاً اگر در جامعه ای فساد رایج شد و ظلم

۱ . یعنی : اتفاق افتاده ، واقع شده . اشاره است به عده ای از اشخاص که عمر

بسیار کرده اند و شرح حالشان در تواریخ آمده است .

۲ . «فصول نصیریّه» . چاپ دانشگاه تهران ۳۸

پا گرفت مسلمان نمی تواند بگوید ، بگذار باشد ، امام زمان می آید و درست می کند و اصلاح می فرماید . آنچه امام زمان درست می کند و اصلاح می فرماید ، تکلیف دینی خود آن امام است که از لحظه و روز ظهور او شروع می شود . تا پیش از آن لحظه و آن روز ، هر مسلمانی به همه تکالیف خود مکلف است ، همینطور که باید نماز بخواند و روزه بگیرد ، باید امر به معروف و نهی از منکر کند ، با ظلم و ظالم بستیزد ، به دادِ مظلوم برسد ، برای از بین بردن ستم و برپا داشتن عدل و داد ، بکوشد ، و . . . و . . .

جوانان عزیز ، در باره حضرت حجت و مسائل مربوط به او و آینده جهان از نظر مذهب و تحلیل دقیق فلسفه انتظار ، می توانند این کتابها را بخوانند :

۱- آینده جهان از نظر مکتب ما

۲- انتظار ، مذهب اعتراض

۳- داد گستر جهان

۴- در فجر ساحل

۵- خورشید مغرب

در پایان این گفتار یکی از مشهورترین سخنان پیامبر را

که درباره مهدی گفته است و علمای فرق اسلام نقل کرده اند،
نقل می کنیم، سخنی که از نظر دینی و اعلام پیامبر، قطعیت
مسئله را می رساند.

اگر از عمر جهان جز يك روز باقی نماند، همان يك
روز را خداوند آن قدر طولانی و دراز کند تا مهدی
— فرزند من — ظاهر شود و جهان را، در حالی که
آکنده از ستم شده باشد، از عدالت و دادگری پر
کند.

و چنانکه می نگریم مسیر کلی بشر، از نظر عنصر معنوی
در حرکتها و زندگيها، رو به حالتی است که در نهایت —
چنانکه پیامبر گفته است — نیاز به کسی که بتواند اصلاحی
همه جایی و همگانی پدید آورد و اینهمه ستمها و اختلافها را
برطرف سازد، محسوس است.

گفتار نهم

عید فطر

روز اول ماه شوال ، عید فطر است . فِطْر ، در لغت ،
از جمله ، به معنای گشودن روزه است . عید فِطْر، عید
مسلمانان است پس از ماه رمضان و به پایان رسانیدن روزه .
این عید در سراسر کشورهای اسلامی ، و در میان مسلمانان
دیگر کشورهای جهان ، با مراسم خاص دینی و عرفی هر
منطقه برگزار می شود .

در دین اسلام ، احکام و دستورات ، بتدریج آموخته
شده است نه یکمرتبه . از جمله روزه ، این عبادت ، حدود
۱۷ ماه پس از هجرت پیامبر بر مسلمانان واجب گشت -
یعنی در ماه شعبان سال دوم هجرت ، نزدیک ۱۵ سال
پس از بعثت . در این ماه ، روزه ماه رمضان با آیه ۱۸۳ ، از
سوره ۲ (بقره) واجب شد .

از روز اول ماه رمضان (ماه ۹ از سال قمری) روزه واجب می شود - البته بر کسانی که واجد شرایط گرفتن روزه باشند - تا آخر ماه - نخستین روز، پس از ماه روزه، یعنی روز اول ماه شوال (ماه ۱۰ از سال قمری) عید فطر است - فطریکی از عیدهای بزرگ اسلامی است، که برای آن دستوراتی رسیده است از جمله نماز عید - این نماز را مردم باید با جماعت بخوانند - و باید امام عادل به عنوان خطیب، سخنرانی کند، و مردم را به نیکی و اعمال صالح بخواند و مهمترین مسائل روز دنیای اسلام و گرفتاریهای دیگر مسلمین را یاد آور شود و مردم را به تکالیف دقیق فردی و اجتماعی خود توجه دهد -

در عید فطر، بجز کارهای نیک و دیدار دانشمندان و نیکان و ارحام و خویشان، مسئله دیگری مطرح است و آن پرداختن زکات فطره است که واجب است و شرح آن در رساله عملی مرجع تقلید ذکر شده است - مقدار زکات فطره، حدود ۳ کیلو از خوراک غالب است (یعنی خوراکی که غالباً و در بیشتر اوقات شخص از آن تغذیه می کند)، یا قیمت آن -

با در نظر گرفتن شماره مسلمین جهان (حدود ۲۰۰ میلیون) زکات فطره وجه قابل توجهی می شود - و البته در یک نظام

اجتماعی دینی، می‌توان مصرف اینگونه وجوهات کلان را از حالت فردی به صورت جمعی تبدیل کرد و در راه مبارزه با فقر و ایجاد کارخانه‌ها و مؤسسات علمی و فرهنگی و پژوهشی و طبیبی و بیمارستان و کودکان و دانشگاه و آزمایشگاه و سرمایه‌گذاری برای کشفهای علمی و دارویی و تقویت مرزهای اسلامی و گسترش اسلام در جهان، با وسایل زمان، و دهها مسئله مهم اجتماعی و انسانی دیگر به کار برد.

اینک نمونه‌ای از احکام زکات فطره از رساله :

انسان باید فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر، نانخور او حساب می‌شوند بدهد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا شهر دیگر (مسئله ۱۹۹۳، ص ۴۰۱)

مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم دارد، بعد همسایگان فقیر را، بعد اهل علم (دانشندان) تهیدست را، ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند (مثلاً

استواری در دین و ادای تکالیف اجتماعی و داشتن
 شعور والا (مستحب است آنها را مقدم بدارد -
 (مسئله ۲۰۲۱)

به کسی که فطره را در معصیت مصرف می کند ، نباید
 فطره بدهند - (مسئله ۲۰۱۷)

در دین اسلام و فهمیدن احکام آن ، باید همواره يك
 مسئله بسیار مهم را در نظر داشته باشیم . و آن این است که
 در اسلام ، به احکام ، تنها جنبه اخروی و اخلاقی داده نشده
 است ، بلکه اسلام هر دستوری را بامایه دنیوی و اجتماعی نیز
 آمیخته است و به زندگی روزانه و حرکات اجتماعی و روابط
 انسانی پیوند داده است . مثلاً نماز را معراج مؤمن دانسته
 است و ستون دین و عبادتی سراپا معنی و راز و توجه به خدا ،
 با اینهمه می نگریم که همین عبادت را تا حدود بسیاری وارد
 اجتماع کرده است و به صورت یکی از قویترین روابط انسانی
 در آورده است : نماز جماعت را اکیداً لازم شمرده است ،
 برای روزهای بزرگ و اجتماعی ، از جمله عید فطر ، نمازی مقرر
 کرده است .

یا مثلاً در تعلیمات شیعه در شب و روز عید فطر یکی از

اعمالی که مستحب شمرده شده و مورد تأکید قرار گرفته است ،
 زیارت حضرت امام حسین ع است ، برای هرکس در هر جا که
 باشد . و در این عمل از جمله آنچه مهم است ، توجه به تربیت
 خونین شهید و الفاظ و مضامینی است که در این زیارت به کار
 رفته است ، الفاظ و مضامینی که همه حاکی است از فلسفه
 عاشورا و به طور کلی ، فلسفه تحرك داشتن و با حماسه
 بودن و قیام علیه ستم ، و علیه حکومت فاسد ، در هر جا و هر
 وقت . پس بدینگونه می نگریم اسلام نماز را ، عبادت را ، عید
 را ، حماسه و اقدام را ، و خلاصه همه جوانب يك جامعه
 درست را در هم آمیخته است و در احکام خود رعایت نموده
 است . و خلاصه آنکه در اسلام ، همواره ، فرد با جامعه و
 جامعه با فرد ، و همه با خدا در حال ارتباطند .

گفتار دهم

عید قربان

در ماه ذیحجه (آخرین ماه از سال قمری) ، دو عید
بزرگ جای دارد : عید قربان - روز دهم ، و عید غدیر - روز
هیجدهم .

ماه ذیحجه ، یعنی ماه حج . مسلمانانی که از نظر
بدنی و مالی و شرایط راه و سفر ، امکان (استطاعت) دارند ،
باید در این ماه ، از هر جای جهان که هستند ، به مکه روند
و در آنجا گرد آیند ، و در خانه خدا (کعبه) طواف کنند ،
و بر طبق احکامی که در رساله مرجع تقلید - یعنی بزرگترین ،
آگاه ترین ، متعهد ترین عالم زمان - نوشته شده است و
به نام «مناسک حج^۱» معروف است ، اعمال حج را انجام
دهند .

۱ . مناسک (بروزن مساجد) ، جمع منسک (بروزن مسجد) ، یعنی عبادات حج ،
که از آن جمله است قربانی کردن .

در دین اسلام، اعتقادات دینی را، اصول دین می نامند و اعمال و عبادات واجب را فروع دین. اصول دین، اموری است که مسلمان باید به آنها معتقد باشد و آنها را باور داشته باشد، و صاحب آن جهان بینی باشد، و اثر این اعتقاد و باور در اعمال و کردار او دیده شود. اصول دین عبارت است از :

توحید - یعنی اعتقاد داشتن به اینکه جهان پهناور و بزرگ به مبدئی و نیرویی صاحب اراده متکی است، و آن نیروی صاحب اراده، خدای واحد احد حاضر ناظر است.

عدل - یعنی اعتقاد داشتن به عدالت خداوند و اینکه هیچ امری، از ناحیه خدا، برخلاف حکمت و عدالت تقدیر نمی شود.^۲

۲. زیرا خداوند قادر دانا و مهربان نیازی ندارد که بر کسی ستمی کند. لیکن باید توجه داشت اینکه می گوئیم، «خداوند عادل» است، یعنی در تقدیر الهی ظلمی وجود ندارد، نه اینکه ظلمی در عالم واقع نمی شود. ظلمهای بسیاری در جهان واقع شده است و می شود، لیکن این ظلمها را مردم بر یکدیگر روا می دارند و ظالم و مظلوم هر دو مسئولند، بویژه در ظلمهای اجتماعی، که قسمتی از مسئولیت بر عهده ظالمان و قسمتی بر عهده جامعه ظلم پذیر است. و در هر حال انتقام مظلوم از ظالم گرفته خواهد شد. در جهان هیچ چیز معدوم نمی شود، پس اثر فعل نیز محفوظ است، و پاداش و کیفر در پی آن خواهد آمد. و در زمان الهی و ابدیت، هیچ وقت دیر نیست.

نبوت - یعنی اعتقاد داشتن به اینکه خداوند کسان بسیاری ، از بندگان برگزیده خود را به عنوان پیامبر ، برای راهنمایی و هدایت بشر فرستاده و مبعوث کرده است . و پیامبر مـا محمد ص ، خاتم پیغمبران است ، یعنی پس از او دیگر پیغمبری نخواهد بود . و دین او ، اسلام ، ناسخ هر دین دیگر است ، و تا روز قیامت دین حق ، دین اسلام است .

امامت - یعنی اعتقاد داشتن به اینکه پیشوای برحق ، پس از پیامبر ، علی بن ابیطالب است و سپس دیگر امامان تا امام دوازدهم . و در زمان غیبت ، همه تکالیف شرعی ، چه فردی و چه اجتماعی ، همه به حال خود باقی است . و شیعه باید پیرو مکتب فقهی و مذهب اجتهادی باشد که مبتنی است بر احکام و تعلیمات قرآنی ، با تفسیر و شرح جانشینان و اوصیای پیامبر و دارندگان علوم قرآن ، یعنی امامان . و این پیروی هم در جهت اعمال فردی لازم است و هم

در جهت اعمال اجتماعی .

معاد - یعنی اعتقاد داشتن به اینکه انسان ، باز ، به سوی خداوند باز می گردد ، و در نزد او حاضر می شود ، و به پاداش اعمال خود می رسد .

اعتقاد به معاد ، از نظر تربیت دینی ، اهمیت بسیار دارد . ممکن است مردمان بسیاری ، از سرزمینهای مختلف و با زمینه های اعتقادی و تربیتی گوناگون ، به مبدئی و اصلی برای عالم معتقد باشند ، اما ایمان به خدا ، و دینداری و دینباوری ، حقیقتاً ، در ایمان به معاد و ایمان به بازگشت به خدا و حضور نزد خدا ، معلوم می شود و نتیجه می دهد .

فروع دین ، عبارت است از :

- ۱- نماز
- ۲- روزه
- ۳- خمس
- ۴- زکات

- ۵- حج
- ۶- جهاد
- ۷- امر به معروف
- ۸- نهی از منکر
- ۹- تولی
- ۱۰- تبری

در عبادات و فروع دین ، بجز جهت عبادی ، یعنی جهتی که رو به خدا دارد و باید به قصد عبادت خدا و انجام دادن دستور خدا و برای خشنودی خداوند ، انجام شود ، جهت اجتماعی نیز دارد ، یعنی جهتی که رو به جامعه و مردم دارد . البته در اسلام ، جهت فردی و جهت اجتماعی ، هر دو را می توان - و بلکه باید - برای خدا انجام داد . در اسلام ، جمع و فرد ، پنهان و آشکار ، همه و همه ، برای خداست و از آن خدا .

از جمله فروع و عبادات اسلامی ، حج است . در حج نیز ، به گونه ای روشن ، بجز مسائل عبادتی و تهذیب اخلاق و تربیت نفس ، مسائل اجتماعی ، بلکه مسائل جهانی و بین المللی و سیاسی مطرح است . یعنی عبادتی است با ابعاد

و محتوای چند جانبه و کامل .

این عبادت که توأم با زیارت خانه خدا است، دارای اعمال مخصوص (مناسك) ، و زمان مخصوص (ماه ذیحجه) ، و مکان مخصوص (مکه) است ، و بر هر مسلمان بالغ عاقل ، چه مرد و چه زن ، در دوران عمر ، حد اقل ، يك بار ، واجب می شود ، البته در صورت استطاعت مالی و بدنی .

اعمال حج ، پنج روز به طول می انجامد ، از روز ۸ ذیحجه تا روز ۱۳ . روز دهم این ماه ، روز عید قربان است . در این روز ، زائران مکه (حاجیان) - که قسمت عمده اعمال و مناسك حج را به جا آورده اند ، به «مِنَى» می روند ، و ضمن اعمالی چند ، از جمله ، قربانی می کنند . این روز را عید قربان و عید اضحی (به همان معنای قربانی) می گویند . و یکی از عیدهای عبادی - اجتماعی بزرگ مسلمانان است .

حج خانه خدا ، و رفتن به کعبه ، از نظر روحی و فردی ، عبادت بسیار مهمی است . در این باره کتابهای چندی نوشته شده است . در این عبادت است که انسان باید با قدم صدق ، به سوی معبد بزرگ توحید و قبله یکتا پرستی ،

روی نهد . و در آنجا با کمال تواضع، به عبادت و توجه به خدا بپردازد . در آنجا همه در يك پوشش و جامه ساده حرکت می کنند ، و هیچ گونه فاصله ای ، مقامی ، قدرتی و تفاوتی مطرح نیست . حرکت انسان است به سوی خدا ، نه تنها با دل، بلکه با همه وجود ، با تن و جان

اما از نظر اجتماعی، در مراسم حج است که گروههای بسیاری از مسلمانان ، از نقاط مختلف جهان در مکه گـرـد می آیند . و در این مراسم است که همگان ، با دل پاک و نیت درست و در يك لباس ، مشغول نیایش خداوند می شوند . و در این مراسم است که کنگره عظیم اسلامی تشکیل می یابد . و نمایندگان مسلمین می توانند با ایراد سخنرانی و پخش اعلامیه و امثال آن ، مسلمانان دیگر را در جریان کارها و مشکلات خود - چه مشکلات داخلی و چه آنها که از خارج پیش می آید - قرار دهند ، و از یکدیگر کمک طلبند و استمداد جویند و با هم مشاوره کنند و از هم نظر بخواهند ، و با یکدیگر پیمان بندند

گفتار یازدهم

عید غدیر

غدیر، روزی است که پیامبر اکرم، در آن روز، علی بن ابیطالب را برای پیشوایی امت، به امر خداوند، منصوب و معین کرد - چنانکه در گفتار دوم، در این باره سخن گفتیم. عید غدیر در حقیقت عیدی است اسلامی که باید همه فرق اسلام به آن اهمیت دهند، و این روز را بزرگ دارند. ما شیعه نیز که این روز را بزرگ می داریم، به خاطر پیامبر و سفارش او و تبلیغ عظیم او در این روز است.

واقعه غدیر را، بجز علمای بزرگ و موثق و والا قدر شیعه، صدها تن از عالمان سنی نیز روایت کرده اند. برخی از آنان عید بودن این روز را نیز خاطر نشان ساخته اند. ابوریحان بیرونی، دانشمند و متفکر بزرگ اسلامی شیعی نیز، این روز را، در کتاب «آثار الباقیه» خود، جزو اعیاد اسلامی شمرده است.

روز غدیر، از نظر محتوی، یعنی واقعه ای که در این روز اتفاق افتاده است، پس از بعثت پیامبر اکرم، بزرگترین و مهمترین روز است در اسلام بلکه در تاریخ، چون همه احکام قرآن و دستورات اسلام و اجرای آنها، به عمل کردن به این واقعه مربوط است. همیشه همینگونه است. احقاق حقیق توده های وسیع، و رفع تبعیض و ستم، و نشر عدالت کلی، در سطح بشریت وابسته به رجوع به این روز و زنده کردن آن است.

از خود پیامبر اکرم ص، و حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام رضا نیز سخنانی در اهمیت عید غدیر، روایت شده است. علی ع نیز بارها به موضوع غدیر اشاره کرده است و اهمیت اجتماعی و اسلامی و انسانی این روز را یاد آور شده است.

غدیر، چشمه پاکی است در دل تاریخ

روان به بسترآینده، نی به وادی پار

پیام صحنه آن روز، بانك آزادی است

طنین فکنده در آفاق هستی و اعصار

گفتار دوازدهم

جمعه

جمعه ، روز فرخندهٔ اجتماع و هماهنگی و پاکی و عبادت است . جمعه (نام زیبا و یاد آور) به روزی گویند که مسلمانان در آن روز ، از کار دست می کشند و به استراحت می پردازند ، و به دیدار دوستان و خویشان می روند ، و - بیشتر از دیگر روزهای هفته - به نظافت و غسل و عبادت و کارهای خیر می پردازند ، و در محضر عالمان دین حاضر می شوند ، و به مجامع دینی و محافل قرائت قرآن می روند ، تا هم خواندن کتاب آسمانی را بیاموزند و با کلام خدا آشنا شوند و هم از سخنان واعظان دینی پند بیاموزند و از دستورات و آگاهیهای دینی بهره مند گردند .

در این روز ، هر مسلمانی باید بکوشد تا به دانش و معرفت و پاکی و کوشش و مهربانی و آگاهی دینی - سیاسی و اجتماعی خود چیزی بیفزاید ، و چون جمعهٔ دیگر فرارسید ، در همهٔ خوبیها ، يك گام پیشتر رفته باشد . باید هر کس در روز جمعه به حساب خود و کارهای خود برسد ، لحظه ای با

خود خلوت کند ، و روزهای هفته را از نظر بگذراند ، ببیند در آن روزها که گذشته است و دیگر باز نمی گردد ، چه کارهایی کرده است . اگر کار نیک کرده است خوشحال باشد و بکوشد تا در هفته آینده بر اندازه کار نیک خویش بیفزاید ، و اگر کار بد کرده است پشیمان شود و بکوشد تا در هفته آینده از اندازه کار بد خود بکاهد .

در اسلام ، جمعه عید هفتگی است ، و روز اجتماع و برکت است ، و همینگونه شب جمعه شب نیکی و عبادت و سالم - ساختن روح و پاک کردن دل و وجدان و باطن است . در قرآن کریم ، يك سوره به نام سوره جمعه است . و در روایات دینی و سخنان پیشوایان دین در باره اهمیت روز جمعه سخن بسیار گفته شده است . روز جمعه را نباید به لهو و لعب و غفلت برگزار کنیم . روز جمعه ، روز تجدید قوای روحی و تقویت اراده ها و نیتهای خیر است .

مسلمانان صدر اسلام ، به هنگامی که پیامبر اکرم ، به مدینه هجرت کردند ، خواستار روزی شدند در هفته که در آن روز به مراسم خاصی پردازند و به عبادت و کار خیر و آسودن از تلاشهای هفته و فکر کردن پردازند . جمعه را برای این کارها اختصاص دادند .

شنبه روز عید یهودیان بود و یکشنبه روز عید مسیحیان .

اسلام که دین کامل بود و آخرین آیین آسمانی، روزها و آداب یهودیت و مسیحیت را کنار گذاشت، و از جمله روز جمعه را عید هفتگی مسلمین اعلام کرد.

عالم بزرگ شیعی، فضل بن شاذان از دی نیشابوری (از اصحاب امام نهم، و درگذشته در زمان امام حسن عسکری)، روایتی نقل کرده است از امام هشتم، ابوالحسن علی بن موسی الرضا - علیه السلام - در باره فلسفه اجتماع روز جمعه و خطبه جمعه و سخنرانی پیشوای جامعه اسلامی در این روز: امام هشتم در این روایت می گوید:

این اجتماع و خطبه (سخنرانی جهت دار) برای این است که پیشوای دینی، در هر جمعه، مردم را موعظه کند، و به طاعت خدا و کار خیر فراخواند، و از معصیت و گناه برکنار دارد، و مردمان را از مصالح دینی و اجتماعی خود آگاه سازد، و همه افراد را (که در مراسم جمعه گرد آمده اند، از مرکز شهر تا دورترین نقطه) در جریان امور بگذارد، و مفسد اجتماعی و خطراتی را که در حال وقوع است تشریح کند، و از پیشامدها و دسیسه هایی که جامعه اسلامی را تهدید می کند پرده بردارد، و زیان و سود اوضاع و

احوال و چگونگی وضع امت را باز نماید .

یکی دیگر از وظایف شب و روز جمعه یاد کردن از مردگان و درگذشتگان است . انسان با یاد کردن مردگان و خویشان و دوستانی که پیشتر رفته اند و درگذشته اند - آنان که تا چندی پیش در میان ما بودند و اکنون نیستند - به فکر فرو می رود ، و به کار خیر وادار می شود . چون به فنای عمر و زوال زندگی می نگرند ، می کوشد از لحظات عمر استفاده کند و به کار نیک دست بزند ، و موضع پاک داشته باشد ، و کول جهان گذران را نخورد ، و به انحطاط و پستی تن ندهد ، و عمر را ضایع نکند . به داد نا توانان برسد ، ضعیفان را پناه دهد ، حقوق مردم را رعایت کند ، با کسانی که زیر دست او هستند بخوبی رفتار کند و . . . و خلاصه آدم خوب و انسان پاک باشد .

هنگامی که انسان به چشم خود می بیند که آنان که در پهنه زندگی و مقامات اجتماعی و . . . تا دیروز همچنان سرگرم کوشش و فعالیت و اقدام بوده اند ، اکنون آرام و خاموش و بی تلاش در دل خاک سرد خفته اند ، در تفکر و اندیشه غرق می شود . برای آنان که دستشان از همه جا کوتاه است

دعا می کند آنگاه در احوال آنان تأمل می کند : یا اهل کار نیک و خدمت به مردم و پاسداری حق و پاکی بوده اند ، یا نه ، بدکار و بداندیش و ستمگر و جبار بوده اند . در هر صورت ، اکنون دیگررفته اند و میدان را برای دیگران — از جمله خود این انسان که در برابر گور آنان ایستاده است ، یا در جایی دیگر به فکر آنان فرورفته است — خالی کرده اند . در اینجا است که می اندیشد که کار بد و نیت بد نکند که عاقبت رفتن است و کار خیر بکند که فرصت کم است .

این است که گفته اند ، یاد مردگان و زیارت قبور رفتن به گورستانها مایه زنده شدن دل است و بیداری عقل ، و توجه یافتن به ارزش عمر . بجز اینکه ادای حق است نسبت به اموات و یاد محبتها و حقایق آنان است . در حقیقت ، دیدار مردگان و گاه فکر کردن به آنان ، برای انسان عاقل ، محرك بزرگی است در جهت محکوم کردن تنبلی و سستی ، و افزودن بر کوشش و حرکت برای فلاح و فضیلت و نیکی .

باری مسلمانان سراسر جهان باید روز جمعه را از هر جهت گرامی بدانند ، و تا هر اندازه که بتوانند آداب آن را — که در کتابهای آداب دینی آمده است — عمل کنند و این شعار بزرگ و همگانی اسلام را ، که هفته ای یکبار تکرار می شود ، حفظ کنند و پاس دارند .

مسلمانان در صورتی به عزت و سربلندی و قدرت
و افتخارات بیشتر توانند رسید ، که به دین خدا و آداب و
مراسم دین احترام گذارند ، و روزهای بزرگ را بزرگ دارند ،
و در آن روزها به کسب آگاهی و پاکی پردازند و خود را برای
همه تکالیف فردی و اجتماعی و همه مجاهدات راستین آماده
سازند .